صفحة مفقودة

فرمان خدا جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ
عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا
مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ
أُمَّةٍ ۚ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾ وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا
كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

ترجمه

چون (باخداورسول وبندگانش) عهدی بستید بدان عهد وفا کنید وهرگز سوگند وپیمانرا که مؤکد واستوار کردید مشکنید چرا که خدا را برخورد ناظر وگواه گرفته اید وخدا بهرچه میکنید آگاهست ودر مثل مانند زنیکه رشته خودرا پس از تابیدن محکم بازکرد واز هم گسیخت نباشید که عهد وقسم های استوار ومحکم خود را براي فریب یکدیگر وفساد کاری بکار برید تا آنکه قومی برقوم دیگر تفوق یابید زیرا خدا شما بندگانرا باین عهد وقسم ها مي آزماید ودر روز قیامت همه تقلبها واختلافات شما را بر شما آشکار خواهد ساخت واگر خدا میخواست بمشیت ازلی همه بشر را یك امت قرار میداد (وهیچگونه اختلافات نژاد وزبان وملیت دربشر نمیگذاشت) ولیکن (پس از امتحان) هرکه را بخواهد گمراه گذارد وهر که را بخواهد هدایت میکند والبته آنچه از نیك وبد کرده اید ازهمه سوال خواهید شد .

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجله "میثاق خون"

ارگان نشراتی انجمن نویسندگان وسخنوران

جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ٧٨١ یونیورستی - پشاور - پاکستان

P.O.BOX 781
University
Peshawar Pakistan

باهتمام : ع - وثیق ف - فاضل ث - ثامر

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی انجمن نویسندگان وسخنوران
جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی - سال پنجم - شماره چهارم - ماه سرطان ۱۳٦۹هـ.ش - نمبر مسلسل (۷۰)

یادداشت اداره

بیاد بود شهدای تنگی فرخار

با حلول ۱۸ سرطان ۱۳٦۹ درست یکسال از فاجعه درد انگیز تنگی فرخار مي گذرد صحنه تکان دهنده وتراژیدی درد ناك وغم انگیزیکه یکسال قبل در ولایت تخار بوجود آمد وطي آن بیش از سی تن از پیشتازان معرکه های خونین جهاد وفرماندهان دلسوز به انقلاب اسلامی وپاسداران متعهد ووفا دار به اسلام بیدردانه به شهادت رسیدند که خلای ناشی از فقدان این عزیزان تا دیر زمانی باقی خواهد بود ودرد ورنج ناشی از فرقت ایشان تا سالیان دراز محسوس وملموس ویادشان همراه با کارنامه های شگرف وحماسه ی بزرگ شان درخاطره ها تا ابد جاوید وزنده خواهد ماند .

یکسال قبل از امروز ، این عزیزان اسلام در میان همرزمان خویش وهمآهنگ با دیگر رزمندگان اسلام در مقر شورای نظار جمعیت اسلامی درتخار گردهم آمدند وبرای پایان بخشیدن به تراژیدی ادامه تجاوز روس برمیهن اسلامي مان به مشوره پرداختند ودر پایان جلسات ونشست های خویش با تصامیم ارزنده وقاطع وبا قلب های مملو از ایمان وامید بصوب سنگر ها وقرارگاه های خویش باز میگشتند که دست های جنایت کاران نابکار غنچه حیات این پروانه گان مکتب اسلام را پر پر کرد ،وبا شهادت این فرماندهان برومند اسلام قامت دوتا وخمیده دشمن راست شد وبا بروز این فاجعه المناك یکبار دیگر از چهره کریه تزویر پیشگان سبحه بدست سجاده بدوش بزیرافتید وجهانیان دیدند انچه را که نمیدانستند وپی بردند بآنچه که سالها در پرده نیرنگ پنهان بود.

دشمن زبون هر چند حیله ای بکار بسته بود تا جنایت خودرا رنگ دیگری ببخشد وآنرا نتیجه یك تصادم بحساب آورد ولی لکه های خون پاك این عزیزان که بردامان این قصابان بیرحم وانسان کش زمان نقش بسته بود برناحق بودن آن شهادت داد و یقیناً عاملین ومسببین این فاجعه دردناك از انتقام الهی نجات نخواهد یافت وخون های پاك این عزیزان بهدر نخواهد رفت .

«ان الله عزیز ذوانتقام»

مطالب این شماره

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در محفل توزیع شهادتنامه های فارغان اکادمي پولیس گفتند :

دیگر بدست هندوها وهندو منش ها



امروزبه سلسله روز هاي خیلي پرارزش درتاریخ انقلاب اسلامي ما یکي از روز هاي خیلي مهم وتاریخي است که گروهي از فرزندان عزیزانقلاب اسلامي مان بعدازاینکه دوره هاي معین تربیت رادرامورامني فراگرفتند ، اینك بااخذ شهادتنامه هاي خود عملاً وارد صحنه کارهاي عملي میگردند ، البته باهمه مشکلاتي که دامنگیر انقلاب اسلامي ماست ، یکي از خصوصیات خیلي ها عمده درانقلاب اسلامي ما این بود که ماعملاً به دشمنان نشان دادیم که انقلاب اسلامي درافغانستان موج بي دوام وگذرا نیست که بعد از یك مرحله کوتاه چون حباب ، ناپدیدونابود گردد . بلکه انقلاب اسلامي امواج مسلسل وخروشنده ایست که پیاپي یکي بعددیگر درحرکت همیشگي خودبه پیش میرود والي ماشاءالله این حرکت سازنده وانقلابي ادامه خواهد داشت . ماباید ثابت کنیم که انقلاب اسلامي همچون چشمك زدن اخگرهاي کم عمرنیست که بایك نمایش خیلي ها محدود دیگر نور وفروغ آن براي همیش ناپدیدگردد بلکه انقلاب اسلامي درافغانستان عزیزاخگر فروزانیست که شعله هاي فروزنده آن ابعاد مختلف زندگي راروشنایي میبخشند انقلاب اسلامي درافغانستان باوجود مشکلات زیادي که دامنگیرش بود خوشبختانه متوجه این حقیقت بوده است که باید بعد ازپیروزي باز دست ما بسوي دیگران دراز نباشد ومادرهمه جهات خود کفاباشیم و کدرهاي رابراي آینده حکومت اسلامي بسازیم زیرامایقین داریم وتاریخ هم نشان میدهد که چه بساازحمله آوران که درحال احتیاج ونیازمندي بعنوان متخصص ، بعنوان کارشناس وبعنوان آموزگار داخل کشورهاي اسلامي شدند حمله آنان وویراني هاي که توسط چنین افرادي درکشورهائي اسلامي بمیان مي آید خیلي ها تباه کننده ترازحمله آوران مسلح هستندکه باتوپ وتانك برکشورهاي اسلامي حمله ورمیشوند وچه بساکه

...ا آزادی ملت ما تأمین نمیشود



رهبرجمعیت اسلامي افغانستان،رئیس کمیته نظامي ومعاون اطلاعات،درحال معاینه قطعات پولیس

آثارویراني هاي آنها تاسالیان خیلي ها درازدوام میکند .

امابرخلاف ، ویراني هائي که توسط حمله آوران مسلح صورت میگیرد مردم رابه قیام وبیداري سوق میدهد .

ولي حمله آوراني که بعنوان کارشناس درحال نیاز واحتیاج وارد کشورهاي اسلامي میشوند ملتهارابخواب وبه گمراهي سوق میدهند ودرعمق ذهن واندیشهء ملتها چنان ویراني هائي ایجاد میکنند که آبادي آن کارساده وآساني نیست .

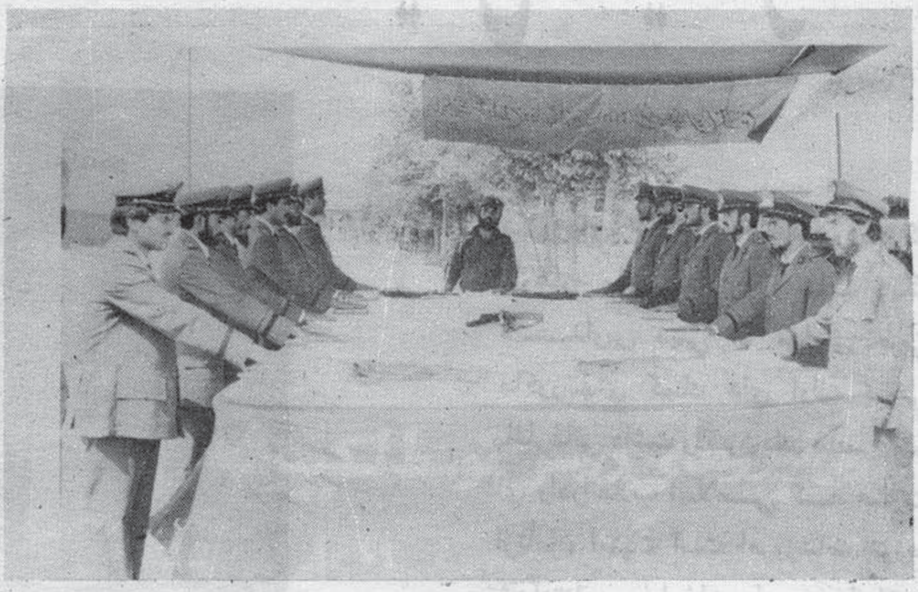
مادردوران انقلاب باید متوجه این حقیقت میبودیم وباید باشیم که انقلاب تنها شلیک مسلسلها وکلاشینکوف نیست اصلاً انقلاب یك فکردوام داروعقیده راسخ وتصمیم واراده خلل ناپذیري درراه ایجاد تغییرات بنیادي درجامعه اسلامي ماوتاسیس یك نظامي است که برمبناي تعالیم والاي اسلامي استوارباشند . روي این درك امروز ماشاهد برداشتن یك گام عمده درروند انقلاب اسلامي خودهستیم ،

درروزهاي پیش ، شاهد بودیم که فارغان مااز مدارس مختلف دیگر مدارس دیني ما مدارس حربي ماکورسهاي کمك هاي اولیه صحي مافارغاني داشت واکنون یك عنصرعمده اي رادرانقلاب اسلامي که عبارت ازتأمین امنیت است امروزشاهد توزیع شهادتنامه فارغان امیت اسلامي درکشوراسلامي مان هستیم این گام خیلي باارزش است .

من درحالیکه ازمسؤولین نظامي رئیس کمیته نظامي وازقوماندان اکادمي پولیس واستادان عزیزي که بااخلاص ودلسوزي درین اکادمي درس دادند وشاگردان عزیزراتربیه نمودند باهمه محرومیت وبي وسیله گي که مادرهمه ابعاد زندگي خودباآن روبروهستیم ازهمه شاگردان عزیزکه بادرك وجایب اسلامي وانقلابي خوددرین تربیتگاه مهم درس امن وحمایت انقلاب را فراگرفتند ازهمه شان اظهارشکران وقدرداني میکنم ماوشماشاهد این حقیقت هستیم

که اسلام امنیت رابعنوان بزرگترین نعمت بجوامع اسلامي ارمغان آورده است امنیت درنظراسلام نعمت بزرگي است که باسلب آن ملتهابه تباهي وخرابي روبرومیشوند . قرآن کریم مثالي از قریه اي ازگروهي از شهري ومردمي میدهد که :

«یأتیهارزقها» که روزي آنها درحال امنیت از هرجانب فرامیرسید قریه مطمئنه وآمنه اي بود درمحیط آن هم مردم میتوانستند دست بکار هاي سازنده بزنند یکي ازاصول ویکي ازاوامرعمده درپیشرفت کشورها ، درانکشاف امور، دربازسازي ها ، مسئله امنیت است بدون تأمین امنیت هیچ پلان انکشافي وهیچ پلان سازنده اى پیاده شده نمیتواند اگرپلانهاي اقتصادي باشد ، پلانهاي عرفاني وتعلیمي باشد ، کارهاي سیاسي وتربیتي باشند هیچ برنامه اي بدون تامین امنیت صورت گرفته نمیتواند قرآن کریم مثال قریه ایراکه درمحیط امنش آنها اززندگي بهره مند بودند ، رزق وروزي فراواني دراختیارشان بود و آنهابه کارهاي انکشافي وسازنده اي مشغول بودندیادمیکنند اماهمینکه ازاوامرپرودگار عصیان کردند «فاذاقهم الله لباس الخوف والجوع » خداوند نعمت امنیت شان را ازبین برد وبه عذابي آنها راروبروساخت که عذاب خوف ، ترس وعدم امنیت وگرسنگي بود .



صاحب منصبان جوان پولیس جمعیت اسلامی افغانستان درحال تحلیف

مادرسوره لایلاف که قبلاً برادرمادرآغازمحفل قرائت کرد مي بینیم که خداوند یکي ازمهمترین نعمت خوددرقریش راامنیت آنها یادمیکند واینکه ازگرسگي آنهارادرپناه خود نگهداشته نازکي مطلب رادرتعبیرات قرآني دراینکه امنیت وعدم امنیت راباگرسنگي یکجاذکرمیکند خیلي هایك موضوع جانداري است که مادرزندگي طبیعي خود مي بینیم .

ویکي ازعواملي که امنیتهابه هم میخورد چیست ؟ گرسنگي وفقراست بساز تظاهرات سیاسي وتظاهرات کارگران ومظاهره هاي مختلف در کشورهابراي چه بمیان مي آید وقتیکه دیدیم فقروبیچارگي وگرسنگي درجائي حاکم شد ، انقلاب گرسنگان ومحرومان دربعضي کشورهابمیان مي آید اینجاست که مسئله امنیت باموضوع گرسنگي وفقرخیلي ها ارتباط دارد که اگر درکشورجلو فقروگرسنگي گرفته نشود درآنجاامنیت نیز مختل میشود زیرادریك محیط غیرمطمئن نمیتوان کارهاي سازنده راانجام داد .

لذادوچیزازنعمت هاي بسیارعمده است که یکي آن نعمت امنیت است ودیگرنعمت غناوازبین بردن فقرومحرومیت که این دونعمت باهمدیگرارتباط بسیارنزدیك دارند .

درکشورهاچه کشورهاي اسلامي وغیراسلامي همه وهمه بخاطریکه بتوانند محیط امني رابمیان بیاورند باید دستگاه هاي امني داشته باشند بخاطری که محیط ترقي وانکشاف درکشوري بمیان بیاید باید امنیت حاکم باشد ، براي این که نظامي موفق باشد باید امنیت حاکم باشد وبخاطري که بدامني دریك جامعه بمیان نیاید باید جلوگرسنگي فقرومحرومیت راگرفت لذاقرآن عظیم الشان زمانیکه ازامنیت یادمیکند ازنعمت دیگری که مبارزه باگرسنگي است نیز یاد میکند .

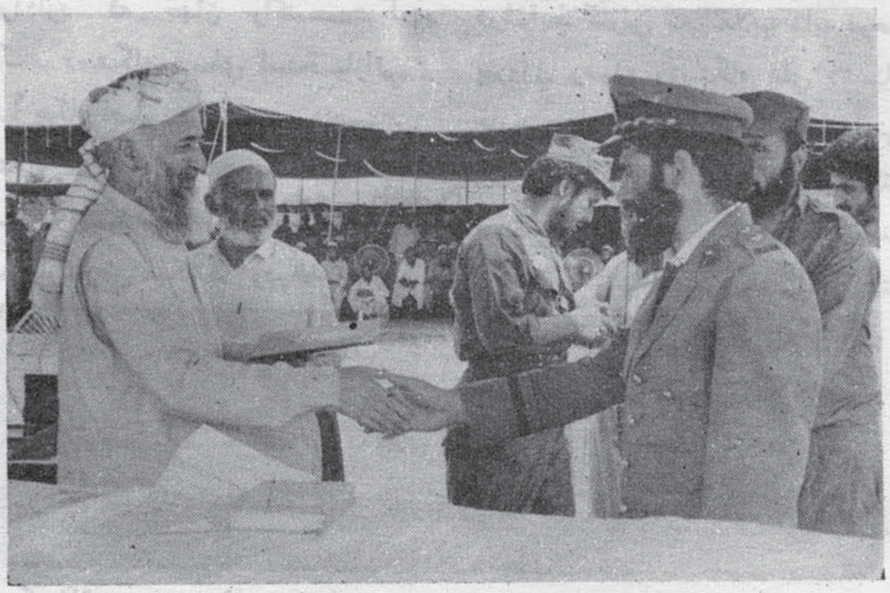
درحقیقت مسئله امنیت دراسلام یك موضوع بسیارمهم است

حدیثی از پیامبر صلي الله علیه وسلم است که : عینان لاتمسهما النارعین بکت من خشیة الله وعین باتت تحرس في سبیل الله اوکماقال .

رسول اکرم صلي الله علیه وسلم مي فرمایند: دوچشمي است که آتش دوزخ قادربه سوختن آن نیست این دوچشم یکي چشمي است که ازخوف خداااشك میریزد ودوم چشمي که شبهاراروزمیکند ودرراه تامین امنیت درسرزمین هاي اسلامي ودرراه خداپهره داري میکند . اینهادوچشمي هستند که آتش دوزخ قادربه سوختن آن نیست پس کانیکه درکارهاي امني مشغول هستند درحالیکه بجامعه خود بزرگترین نعمت رانصیب میسازند درعین حال خودشان مقام بسیاربزرگ و باارزشي دارند .

امروز عمدتاً چیزیکه جوامع راهمیش دچاراختلال میکند چه چیز است ؟ مامي بینیم تمام قوانین بخاطراین وضع شده که امنیتهابمیان بیاید انسانهاازلحاظ مال خوداحساس امینت کنند ، ازلحاظ جان خوداحساس امنیت بکنند ، ازلحاظ شرف وناموس خوداحساس امنیت بکنند ، ازلحاظ تمسك به عقاید دیني خود احساس امنیت بکنند پنج اصل ازاصولي که بنام مقاصد الشرع یاد میشود وامام غزالي رحمه الله علیه درکتاب خود «احیاءالعلوم » ازآن به تفصیل یاد میکند که میگوید اهداف شریعت درطول تاریخ ادیان درپنج نقطه خلاصه میشود که عبارت ازحفظ دین ، حفظ نسل ، حفظ عرض وحفظ مال است.

درتمام ادیان که مامي بینیم اهداف عمده آنها درزندگي انسانها پنج چیزاست که باید درامنیت باشد و پنج چیز باید محفوظ باقي بماند . عناصر منحرف وملحد جرأتمندانه دربرابر



رهبرعالیقدرجمعیت اسلامی افغانستان درحال توزیع شهادتنامه به فارغان اکادمی پولیس

دین قیام نکنند درین جانیروهاي امني بیدارباشند که هرجاملحدي راوهرجایك کسي راکه درعقیده واسلام ویرانگري ایجاد میکند جلوش رابگیرد .

حفظ دین (درامنیت بودن دین) ازمقاصد اولي شریعت است دوم حفظ نسل که باید نسل انسانها محفوظ باشد لذاقوانین مختلفي براي حفظ نسل گذاشته شده که تانسل بشریت ، نسل مسلمانان بصورت مستدام الي یوم القیامه باقي بماند، نفس ومال انسانهادرامنیت باشد به همین اساس است که درشریعت اسلامي ما احکامي آمده کسیکه بخاطر دفاع از مال خود قتال میکند شهید است وهمچنان شرف وناموس مسلمانها باید حفظ باشد ودرامنیت باشد وهمچنان نفس هرانسان باید درامنیت باشد تعرض وتجاوزصورت نگیرد . پس وقتیکه مامتوجه مقاصد شریعت میشویم اهمیت امنیت راودستگاه هاي امني رادرحفظ مقاصد شرعي درمیابیم که تاچه حدي درحفظ مقاصد شریعت اهمیت دارند درجهان امروز دراکثرکشورها دوعنصرکه درقرآن کریم هم بنام «جوع» وبنام«امن» ازآن یادشده عنصر اقتصاد ومحرومیت وعنصردستگاه هاي امني هستند که تقریباً درپشت پرده تمام جهان توسط این دوعنصراست که اداره میشودچه بساکه شاید فکرکنیم که کدام کشورکاملاً مستقل است

امامتوجه نیستیم کــه اگرکودتائي بوجود مي آید پشت سرآن دستگاه هاي استخباراتي بین المللي جهاني قراردارند . که دراین کشورکودتائي رابمیان مي آورند یاهم اگرمي بینیم کدام کشوربه بحران اقتصادي روبروشده بازهم مي بینیم دستگاه هاي اقتصادي بین المللي پشــت سراین بحران هاي اقتصادي وجوددارد که جهان راکنـــترول میکنند دستگاه هــاي استخـباراتي اکثراً حکام اصلي درکشـــورهاهستند دستگاه هاي امنــیتي هســتند که اینها رژیــم هـــارا تغییرمیدهند رژیم هاراعوض میکنند ودرظاهرمامي بینیم که فلان حـزب موفق شد یاحزب دیگر . به همین اساس است که مامي بینیم ابرقدرت هاقدرت اساسي وعمده شان دستـگاه هـــاي امنیتي واستخباراتي آنهاست نه تنها براي کشورخود بلکه بخاطر تسلط خوددر کشورهاي دیگرامروز . کي جي بي ، را ، موساد اسرائیل C.I.A درهــمه کشورها ماننداخطبوط پنجه هاي خود رادراز کرده اند .

البته دشمنان اسلام متوجه این مطالب بودند درحالیکه قرآن کریم درچندین جامسئله امنیت محرومـیت واقتصاد رابسیاربه تاکـید یادمیکند وحتي همراه باامنیت موضوع «جوع» وگرسنگي یادمیشود باید متوجه این مطلب بوده باشیم کــه اگرجلـو فقر ومحرومیت رانگرفتیم امنیت ها مختل میـشود اگرتأمین امنیت نبود جامعه هیچ کاري کرده نمیتواند نه کاراقتصادي تعلیمي ، تربیتـي وسیاسي بهرحال برادران ماکه دربخش هاي امنـــي کــارمیکنند بخصوص درشرایط کنوني که انقلاب مابه مرحلۀ پیروزي رسیده ودستگاه هاي دشمنان خارجي مادست به یك سلسله بدامني وبـدنظمـي درمـیان ما میـزنند ، بهترین عناصـرماراترورمیکنـند ، دست به ایـجادفتنه میـزنند والبته تــازمــانیکه دولــت اسلامـي درکشورماتشکـیل شود یقــیناً بـــدامني هارابیشترمنتشرمیسازند لذابرادران مامتوجه باشند کـــه رسالت اسلامــي ووظـایف تاریخي ووجایب شرعي شان فوق العاده عمده ومهم است اینها هستند که باانجام مــسؤولیت هــاي شرعي خودمیتوانند زمینه را براي تشکیل دولت اسلامي ادامه انقلاب اسلامي راخوبترمساعد بسازند اگرخداي نخواسته مانیروهاي امـــني آگاه ، دلسوز ومتعهدي نداشته باشـیم دیگرنیروهاي ماازداخل پوسـیده میشود وازبین میرود .

> انــقلاب ماقــسمیکه ازآغاز اسلامی آغازشده نجات نهایي هم بدست عناصرپاکدل وسنگرنشین مخلص بمیان مي آید که چهره های هندومنش دیگردرین جریان جاي پائی ندارد

وبه این اساس باید کسانیـــــکه دربخش کارهاي امـــني مـــصروف کارهستند متـــوجه مطلب باشند که کارهــاي امني کارهاي بسـیارباارزش ومهم است . رسول اکرم صلي الله علیه وسلم بهـترین وبزرگترین اصـحاب خـودرادرکارهاي استخباراتي وظیفه میدادند . حضرت علـي کرم الله وجهه، سعدبــن معاذ رضي الله تــعالي عنه و تعدادي ازاصـحاب کــه بسیارمقام بزرگ داشتند درکارهاي امني وکارهاي استخباراتي وظیفه میدادند زنیــکه مي خواست نامه یابــه اصطلاح راپورمسلمانهاراازمدینه منوره به مکه مکرمه ببرد . ودرین مــوهاي سرخود راپورراجابجاساخـت گروپي رابرهبري حضرت علي کرم الله وجهه ، موظف ساختند تااو رادستـــگیرکنـند وراپـوررااز پـیش اوبگیرند وبالاخره راپــوررااززندش گرفتند.

بهرحــــال این مطالب درزندگي انقلاب اسلامي ما (مسئله امنـــي)موضع بسیاراساسي وحیاتي است . ماامروز براستي دربرابر چلنج هاي مختلف قرارداریم : چلنج هاي نظامي ماهنوز پایان نیافته امامایقین داریم که روسها و غـــیرروسها هرتوطئه ایکه بکنند «وان کان مکرهم لتزول منه الجبال» هرقدرمکرودسیـــسه هاي بکنند باید همه بفهمند که دیگرآن روزهائي که انقلاب اسلامي بسرقت برده میشد ومسلمانهارا درآخرین مراحل پیروزي شان غافل گیر مي کردند آنروز

هاگذشت.

قشرهاي متعهد كارگرشدند امروز به لطف خداوند جل جلاله درقسمت كدرسازي ولوبصورت محدودگام هائي برداشته شده ملت ما آگاهي دارند گرچه هنوز سطح آگاهي مابقدري نيست كه درهمه ابعاد زندگي خودبتوانيم خودكفاباشيم گرچه بعضي عناصر مفسد وستون پنجم ازپشت سرخنجرزني هائي ميكنند عليه انقلاب تبليغات ودسايس براه مي اندازند اگر محروميت هاي كه دامنگيرمردم ماست واگر امروز اطفال محروم وبيچاره مهاجرين مادرخيمه هايشان ازشدت گرمي جان ميدهند واگرمشكلات شديد دامنگير جبهات وسنگرهاي جهادي ومهاجرين ومردم محروم مااست . بعضي هابفكراينكه چرامجاهدين براه حل نرسيدند ؟ چراحكومت زودتشكيل ندادند .

چراكابل رازود فتح نكردند خيراست يك هندوئي هم بيايد ماراازين غم خلاص كند ، آن دوران كه هندوهابيايند وياهندومنش هابيايند ماراازين جنجال خلاص كنند آن دوران گذشت ديگربدست هندوهاوهندومنش ها آزادي ملت ماتأمين نميشود .

انقلاب ماقسميكه ازآغاز اسلامي آغازشده نجات نهايي هم بدست عناصرپاكدل وسنگرنشين مخلص بميان مي آيد كه چهره هاي هندومنش ديگردرين جريان جاي پائي ندارد .

مردم افغانستان بعد ازين آنقدرساده دل وساده مزاج نخواهند بود كه انقلاب ودستآورد هاي انقلابي رافراموش بكنند وبادوحرف تلخ وشيرين وعده هاي دروغين بعضي ها كه اگرماراوقت بدهند ماافغانستان راگل وگلزارميسازيم .

ديده شد سالها ها وقت داشتند بسيارفرصت ها دراختيارشان بود امانتيجه كارهايشان رسوائى ، بدنامي وفاجعه ودردانگيزبود ، فرزندان انقلاب اسلامي ازمحيط خون وآتش برخاستند محروم بودند هيچ چيزدراختيارشان نبود باهمه محروميت هاملت افغانستان رابحيث ملت قهرمان درجهان مطرح كردند . ابرقدرت روس راباشكست تاريخي روبرو ساختند . كمونيزم رابه لطف پرودگاربارووبوريايش يكسرجمع كردند وكشورهاي زيادي راازاسارت نجات دادند خودشان ان شاءالله آزادي كامل افغانستان رااعلان ميكنند آنروز رسيدنيست وماذلك علي الله بعزيز .

ماايمان داريم كه انقلاب ماباید ازميان مشكلات به پيش برود بايد دربرخورد ها به بن بست ها روبروشويم درهرمرحله اي درآغاز بامشكلات روبرو بوديم دردوره هاي انقلاب بامشكلات روبروبوديم درآخرين مراحل پيروزي هم بامشكلات روبرو شديم وان شاءالله اين مشكلات به لطف خداوند جل جلاله حل شدنيست . نبايد نااميدشد امروزديگربراي مسلمانها ياس ونوميدي نيست امروزدرهرچلنج مسلمانان به كاميابي ميرسند ، امروز مسلمانان الجزايردرچلنج ديموكراسي هم پيروزي راازديگران مي گيرند چيزيكه البته براي ماوشماقابل تعجب نيست امادرواقعيت خيلي قابل تعجب است كه باپيروزي مسلمانان جبهه نجات اسلامي درالجزاير يكدم زنگ خطردرهرجانواخته ميشود آخردرالجزاير چه بميان آمد ديروز ميگفتند كه مسلمانها تابع راي مردم وتابع ديموكراسي نيستند مسلمانها گفتند به هرشكل كه شماديموكراسي ميخواهيد ماهمراه تان همگام وهمراه هستيم صندوق گذاشته شد ومردم راي خودرابه مسلمانها دادند جبهه وسيع برضد شان صورت گرفت اين ها پايگاه هائي جز اطمينان به نصرت الهي وپشتيباني عميق مردم چيزديگردراختيارنداشتند بالاخره به پيروزي رسيدند اماديديم كه سياستمداران اعلان كردند كه خطرجدي اروپاراتهديد ميكند كدام خطر ؟ خطرپيروزي دريك انتخابات آزاد كه جبهه نجات اسلامي درالجزاير

ديگرآن روزهائى كه انقلاب اسلامى به سرقت برده ميشد ومسلمانهادرآخرين مراحل پيروزى شان غافل گيرمى شدندگذشته است

ازدیگران برنده شده بود بهرحال ما مي بينيم كه حتي تجاربي راكه خود شان بعنوان سيستم هاي ايده آل درزندگي سياسي مطرح ميكنند مامسلمانها اگرازهمان راه هم پيروز ميشويم بازهم همين را براي خود خطراحساس ميكنند اينكه ماازراه جنگ ومبارزه مسلح پيروز شويم ازراه حركات قهريه پيروز شويم البته اين ازنظرشان خطرخيلي جدي است امااززراه صندوق ماندن وديموكراسي عادي بازهم پيروز شويم بازهم آنها احساس خطرميكنند واين مطلبي است كه

حل هاي سياسي بزنيم !بهرحال آنچه من بايد به برادران بگويم : بايد مطمئن شويم كه مادرمراحل پيروزي هستيم ان شاءالله بعدازين شكست ويأس ونااميدي به سراغ مانمي آيد مشروط براينكه درراه مستقيم اسلامي كه روان بوديم روان باشيم مامطمئن باشيم كه توطئه ها هيچ كارراازپيش برده نميتوانند ، بايد صفوف داخلي خودرامنظم ومستحكم بسازيم ، كمبودي هاي خود رابكلي مرفوع بسازيم بايد نواقص خودراجبران بكنيم .

برادران عزيز !

برادران عزيز !

توطئه هاي مختلف شايد بميان بيايد . توطئه ها بنام اقوام مختلف، گروه هاي مختلف ودست هاي مختلف به ميان بيايد ودره ها وكوه ها بسازند كه بگويند كه اين ها پيروز نشدند درتاريخ انقلابها اين حالات به ميان آمده تازمانيكه « دوگول»قدرت بدست ميگرفت درفرانسه مسلسل بد امني حاكم بود هرجمهوري كه موفق ميشد چند وقت بعدازهم مي پاشيد تااينكه دوگول قدرت رابدست گرفت مردم سالها در بدامني بسربردند .

انگلستان امروز پيش ازاينكه حكومت تشكيل بدهد سالهاي سال دربدامني بعد ازتشكيل حكومت هاي شان بسرميبردند . درافغانستان كه صدهاوهزارهاپرابلم داريم همينكه بعضي ازآثار بدنظمي وبدامني باشد اين زنگ خطرنيست نبايد وارخطا شويم منتهي تصميم واراده ما دربهترساختن موجود باشد مايقين داريم كه بدنظمي وبدامني ها ازبين ميرود امابعد ازاين اگر كانال هاي مختلف تصميم گيري بميان بيايد توجه به مسايل جهادزيادتر صورت بگيرد . ودربعدسياسي بيشتركوشش بكنيم كه يك آواز باشيم .

اهداف شريعت درطول تاريخ اديان درپنج قطعه خلاصه ميشود كه عبارت است: حفظ دين ، حفظ نسل ، حفظ نفس ، حفظ عرض وحفظ مال .

قرآن فرموده (ولايزالون يقاتلونكم حتي يردوكم عن دينكم ان استطاعوا)دشمنان اسلام هيچ وقت آرام وقرارندارند تازمانيكه شماراازاسلام برگردانند وروزيكه شماازاسلام منحرف شديد ديگرآنها مطمئن ميشوند واماتاروزيكه متمسك به اسلام هستيد اگرروي هرفورمول كه پيروز شديد ازراه انتخابات پيروزشديد برايشان زنگ خطر است ازراه حركت انقلابي پيروز شديد بازهم برايشان خطراست درحاليكه حركت مسلح بعنوان يك افتخار درتاريخ ثبت ميشد امادرافغانستان ادامه انقلاب مسلح يك خاردرچشم كشورهاي زيادي شده كه نبايد دست به كار

ماتازمانيكه به پيروزي نرسيم نبايد سلاح خودرا بزمين بگذاريم يكي ازتجارب بسيارتلخ كه در طول تاريخ وجودداشته درالجزاير اسلامي ، درفلسطين كه فعلاً بدست يهود غصب شده ازروزي شكست آغازشد كه مبارزين ومجاهدين سلاح خود را بر زمين گذاشتند وحل هاي سياسي راباگذاشتن سلاح برزمين آغاز كردند ، اماأگركارهاي سياسي ماهمراه باسلاح دردست داشتن به پيش برود باكي نيست مابايد فعاليت وتلاشهاي سياسي داشته باشيم وفعاليت سياسي خويشراادامه دهيم وسلاح راهرگزبزمين نگذاريم .

درين روزها به ابتكارحكومت اسلامي مجاهدين افغانستان هيئت هائي ازكشورهاي مختلف

آمده اند بعضي كسانيكه دردوره هاي گذشته مصروف بودند ، وزير بودند ، باهروظايفي كه داشتند آمدند كه مشوره هاي خودرابدهند نظرهايشان رابشنويم بجائيكه نظرات ازطريق بي بي سي اعلان شود ازطريق راديو امريكا اعلان شود يااز جاهاي ديگرونشرات وجرايد ديگر اعلان شود بيايند نظريات خودرابگويند ماهم شعارمااين است كه : الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه) امروز برادران ماازحزب وحدت اسلامي هم درمابين ماهستند مادرحل مشكل كشورخود به همه اقشاروبه همه مردم خود مجال بدهيم كه درتعيين سرنوشت كشورهمه سهيم باشند ماهيچ وقت نبايد به فكر احتكار قدرت وسلطه بوده باشيم البته برمبناي عدل وانصاف هركس درتعيين حق سرنوشت كشوربوده باشند اگرازطريق احزاب ازطريق راي شماري وازهرراه ممكن ازراه تفاهم هاي چند جانبه صورت ميگيرد ،، بايد كوشيد كه درهمه امورمااسلام حاكم بوده باشد ومااميدوار هستيم كه نظرات خوب كه ازهركس شنيده ميشود بانظريات دلسوزانه ازآن استقبال صورت بگيرد وهيچ كس درين راه فضل فروشي نكند هيچ گاه حرف هائي گفته نه شود كه براي مامجال ندادند براي ماموقع ندادندديگر اين حرف هاكهنه شده درينجا موقع وميدان جز ميدان رنج و مشكلات چيزديگري نيست هركس كه ميخواهد بيايد درين ميدان سهم بگيرد ومطابق سهم گيري شان ميتوانند هرچه داشته باشند بگويند .

بهرحال مامتوجه مسائل امني درداخل خودبوده باشيم دست هاي خاد وكي جي بي وساير عناصرمزدوررابخاطر اختطاف ، ترور به فعاليت هاي گسترده دست زدند كوتاه بسازيم البته مااميدوارهستيم كه درين بخش برادران مادربخش امني كاراساسي انجام بدهند گرچه بعد ازين كه حكومت عبوري تشكيل شد بصورت دلخواه مراكز اداري به ميان نيامد تامسؤليت هاي مختلف رابتواند ازطرف احزاب انجام بدهد به اين اساس درين دوران يك سلسله اختلاف ها بميان آمد چه دردستگاه امني مان چه درسائر كارهاي اداري

دراخير يك بارديگرازهمه برادران كه درتربيه نسل جوان وظايف خويشرا دلسوزانه انجام دادند ازهمه شان اظهارقدرداني وشكران ميكنيم وبراي فارغان دوره هاي مختلف ، ازبارگاه اقدس الهي بدست دعا نيازمندم كه ايشان درخدمت اسلام ، درخدمت حمايت از ارزش هاي اسلامي ، مبارزه بامجرمين مبارزه بافساد وضد انقلاب ، وظايف اسلامي خودرادلسوزانه ومخلصانه انجام دهند هرگامي كه درين راستا برميدارند گاميست كه درراه تقوي وعبادت برداشتند خداوند حافظ وناصر همه تان باد .

اقول قولي هذا واستغفرالله لي ولكم انه هوالغفورالرحيم .

آن دوران كه هندوهابيايد وياهندومنش هابيايد ماراازين جنجال خلاص كنند آن دوران گذشت ديگربدست هندوهاوهندومنش ها آزادي ملت ماتأمين نميشود .

په ژوندانه کې د ایمان نقش

ژباړه : شهید محمد ولي «ثاقب»

ځیني شرونه له ځینی نورو ښخه آسانه وی

هر مصیبت چي په انسان نازلیږی ، په دي کي کوم شك نشته چي هلته له هغه ښخه بل لویي شر اومصیبت هم موجود وی او له ډیری پخوا زمانی ښخه ویل شوی چی « ځینـي شرونه له ځینی نورو ښخه آســـانه وی » او « یوه بلا له بلي بلاء ښخه خفیفه او لړه وی » او « هغه څوك چي دبل چا او نورو مصیبتونو ته په ځیر شی خپل مصیبت او تکلیف ورته اسانیږی ».

مسلمان دخپل بصیرت او عبرت په سترگو گوری او دده ځیزونو له کبله دخدای پاك ستاینه کوی لومړی داچی : – خدای پاك هغه لوی مصیبت چي امکان یي درلود پری را نازل شی دفع کړی دی . او دوهم داچي دهغه لوی نعمت پایښت او بقاء ده چي امکان یي درلود تری واخیستل شي ، نو مسلمان مخکی تردی چي هغو نعمتونو ته چی امکان یي درلود تری واخیستل شي ، نو مسلمان مخکی تردی چی هغو نعمتونو ته چی لاتر لاسه کړی یي نه وی ، څك شی او سترگی ورته نیغی کړی ، هغه نعمتونو ته گوري او پام یي ورته وی چی فعلاً ورسره موجود وی . او هغه مصیبت او رنځ ته یي پاملرنه وی ، چي پیښیدل یي احتمالی وی او له هغه رنځونو او مصیبتونو ښخه سترگی پټوی چی فعلاً ورته پیښ وی .

دارنگه فکر او عقیده یي له هیڅ شك ښخه دآرامتیا ، رضا ، خوشالی او دخوبنی سبب کرځی ځکه چی هغه مصیبتونه او کړاونه چی پیښیدل یي احتمالی وی امکان لری چي ډیر زیات وی خواه مسلمان دفکر او سوچ له لحاظه ښه ناڅه له دی خوا ښه له دی خوا ښخه ځان یي غمه کړی وی . او ورسره موجود نعمتونه هر څو مره چی وی ، زیات یي گڼی ، نوورسره پاتی کیږی ، دادی عروة ابن الزبیر په اسلام کي له تابعینو فقها و ښخه چی دصبر کونکی او راضي مومن او مسلمان لپاره ډیر ښه مثاله کیدلی شی .

داسي کیسه کوی چي په یوه پښه کي یي د « ایلي » رنځ ولگید ، نو دهغه وخت ډاکترانو دهغه دپښي پریکول لازم وگڼل ، ځکه چي دارنځ یي پنډی ته ورخپور نشي او بیایي ورانه ته سرایت ونکړي او له ورانه ښخه یي ټول ځان ته ورجلك نشي ، نو دی هم دخپلی پښي په پریکولو راضی شو او ډاکترانو ورته وویل چي ته داسی یو ښه وخوره چي یي حسه او دپریکو لو درد او مشقت احساس نکړي او دوی وکولی شی چي دجراحی عملیه په ښه توگه سرته ورسوی ، هغه په ځواب کي ورته وویل : « زه فکر نکوم چي څوك په خدای ایمان ولری او بیا داسی ښه وخوري چي دهغه په سبب یي عقل تری لاړشی او یي سده شی تر دي چي خپل رب یي تری هیر شی او خپل خدای ونه پیژني ، خو راځی ، پری یي کړی ! نو هغو یي دپښی په پریکولو پیل وکړ ، او دځنگانه له سترگي ښخه را لاندی یي پریکړه او هغه غلی ؤ هیڅ یي نه ویلي او څوك پوه نشول چي ده یه آه کړی وی ، او یا یه یي تالیثت کړی وي.

تقدیر غوښتل چي دالوړ همتی انسان دخپل ایمان په اندازی وازموی ، په همدغه شپه کي چي ډاکتر انو یي یوه پښه پریکړه ، یو ځوی یي ، چي له ټولو ځامنو ښخه یي پری گران و له بام ښخه راوغورزیده او مړ شو ، نو دا بد زیری یي هم درنځ په اطاق کي پری وکړ هغه په دي غمجن حالت کي داســی وویـــل « ای لویه خدایه ! ثناء او ستاینه ستا لره ثابته

ده اوه ځ (ځامن یې) یو دی واخیست شپږپاتې شول ، او څلور غوږې او اندامونه مې درلودل یو دی واخیست دری پاتې دی که چیرته داوی چې ستاراغخه اخیستي همدغه تا راته راکړی وه ، او که چیرته ، تا زه په رنځ او مصیبت لرلی اواخته کړی یم همدغه ته وې چې ماته دی صحت او روغتیا راکړی وه » .

دثواب خوښوالی او درد تریختوب

په هغو مصیبتونو چې انسان په دنیا کې پرې اخته کیږی دخدای پاك دثواب او أجر ورکولو هیله ، یوبل روحی نعمت دی ، چې په انسان باندی درنځونو او مصیبتونو زغمل آسانوی چې دخدای پاك داثواب دانسان دگناه په بښلو کی تمثیلیږی او پوهیږو چې انسان څومره گناوی لری ، او بل نیکیو او ښیگڼو په زیاتولو تصوریږی او پوهیږو چې انسان څومره اړه او ضرورت ورته لری . په یوصحیح حدیث کی داسی راغلی دی « مایصیب المسلم من هم ولا غم ولا نصب ولا وصب حتی الشوكة یشا كها إلا كفر الله بها من خطا یاه » مسلمانَ ته هیڅ اندیښنه او نه هیڅ غم او نه تکلیف حتی هغه اغزی چې په ځان کې یې وی او هغه له ځان رابهاسی نه رسیږی مگر دا چې خدا ی پاك دهغو په واسطه دده گناوی او خطا گانی محو کوی او اوبښی یې » .

دیو صالح سړی په پښه څه لگیدل او هغه یې ټیپی کړ خو ده هیڅ نالښت ونکړاو نه یې څه آه وکړ ، بلکی مسکی شو او « انا لله وانا الیه راجعون » یې وویل له ده څخه پوښتنه وشوه چې : دارنگه ټپی شوی ، او هیڅ کوم نالښت دی ونکړ ؟ هغه په ځواب کې ورته وویل : « دثواب خوند او خوښوالی یې له ما څخه د درد تریخوالی هیر کړ . »

په سختیو او کړاونو کې دایمان پښتبتی اغیزی باندی ملحدین هم اعتراف لری

یوازی دا پاتی وه چې ووایو : –

خپله ملحدین په دی پوهیږی چې ددوی مادی وچ نظامونه او جامده فلسفی نشی کولی چې ولسونو ته داسي لوړ روحیات او جلا همتونه وروبښی چې په دوی باندی سختی اسانه کړی . او دستونزو په مقابل کی صبر ، ثبات او تینگار ولرلی شی په دوهمه عمومی جگړه کی ، کمونستان سره له دی چې په لادینی کی زیات تعصب هم لری . مجبور او اړشول چې دین ته موقته آزادی ورکړی ، خو پوری هغو دخلکو دروحیاتو په ساتلو او له قطعی ماتي څخه دهغو په ژغورلو کي خپل رول ولوبوی . او ظروفو او شرائطو دوي دی ته مجبور کړل چې ولسونو ته آزادی او واك ورکړي چې خپل اصلی فطرت ته یې وروکړځي او دخپلو ځانو هغه تشی په داسی څیز ډکی کړی چې له هغه څخه پرته په بل شی یې دډکیدو امکان نشته او داشی له « ایمان » څخه عبارت دی .

ایمان دټولنی په ژوندانه کی

دفرد اوټولنی په منځ کي پولې گډې او یو تربله نښتلی دی . او په آسانی او سهولت نشي ویل کیدای چې : دا کار په فرد اغیزه لری او داپل شی پر ټولنی تاثیر کوی . ټولنه په حقیقت کي له هغو افرادو څخه عبارت ده چې دگډو او مشترکو اړیکو په وسیلی سره یو ځای شوی وی او هرهغه کوښښ او زیار چې دیو صالح فرد دروزنی په لارکی کیږی په واقع کی صالحی جامعی د جوړښت او تشکیل لپاره ښه بنسټ بلل کیږی .

بشری ټولنه ، هغه تعمیر او دنکی مانۍ دی چې په پاخه بنسټ ولاړه وی ، او په هغی کي دافرادو مثال دهغو خښتوته ورته دی چې په نوموړی مانۍ کي کارول شوی وی .

نو کله چې خښتې ښې پخې وی او کلکی جوړی شوی وی او همدارنگه هغه مساله چې دخښتو په منځ کي استعمال شویدی ، سرېښنا که ، محکمه او کلکه وی او کولی شی چې په ښه توگه خښتې یو تربله سره ونښلوی او ټینگي ئی کړی چې په نتیجه کي له همدارنگه خښتو او نوری مسالی پوخ تعمیر او ټینگه مانۍ جوړیږی او هغه کار چې له هر څه نه ترمخه زیاته پاملرنه غواړی هغه دتعمیر دموادو خښتې ، سمنت ، تیږې دځرنگوالی مساله او موضوع دی او دتعمیر کلکوالی او ټینکوالی دهغه له لمړینو موادو پوری ټینگه اړیکه لری .

که چیرته مونږ تیرو بحثونو ، یعنی په فرد باندی دایمان داغیزی بحثونو ته په ځیرشو دابه راته په گوته شی چې هغه فرد چې له نفسی ډاډ او روحی ارامتیا او أمن څخه څه برخه ولري او درضا نعمت یې ځکلی وی ، او د « امید » او هیلو ژوند ښنونکی وږمې پری چلیدلی وی او دمینی او محبت تر سیوری لاندی یې ژوند تیریږی ، او په خپلی وسي او قدرت احساس ولری او په خپلی درناوی او کرامت شعور ولری یې له هیڅ ډول تردید او شك څخه دارنگه فرد ټولنیز او مترقی انسان دی او پخه خښته دی چې ددې اهلیت او صلاحیت لری چې له هغه او دهغه له امثالو څخه سالمه او ښه ټولنیزه مانۍ جوړه شی .

او هغه ټولنه چې د هغه افرادو په منځ کي اطمنان،ارامتیا ، امن ، خوښی او رضا ، امید اوهیلی په خپل کرامت ، شعور او په خپلي وسی احساس موجوده وی داسی ټولنه ده چې دخپلی نهکمرغی ، پرمختیا او استقرار

لپاره لاره او آره او خلاصه کړي ده .

دپرمختللي او مترقي ټولني او دنيبګڼو او فضيلت لرونکي ټولني او دنيمګرغي ټولني ډير خصوصي او ځانګړي امتياز دادی چي دافرادو په منځ کی يې يووالي او زړه سوی موجود وي او با فضيلته ټولنه هغه وه چي خپلوکي يو له بل سره مرسته کوي ، نه دا چي دژوند په ډګر کي يودبل دناکامي سبب ګرځيږي بلکه به خپل منځ کی دحق او عدل پر اساس معامله کوي نو په بل ظلم او تيری نکوي او نه ځيني په ځيني نوروباندی فشار راوړي او نه دهغو ژوند ورتريخوي .

نو شتمن ، بيوزله له ياده نه باسي او وسه لرونکي او قدرت لرونکي بي وسي او بي قدرته د ژوند په معرکه کي يوازی نه پريږدي او دګټانو په څير غټ يې واړه نه خوري او دځنګله داوسيدونکو په څير قوي او زورور يې کمزورو باندی حمله نکوي ډير ناوړه مصيبت او شر چي يوه ټولنه پری اخته کيږي ، دادی چي دهغی دافرادو او بچونو په منځ کي يووالي نه وي او خپل منځي اړيکي يې ټينکي نه وي او دهغی په ټولو وګړو او افرادو باندی انانيت ، ځانځانی ، شخصي ګټي او فردي مصلحتونه تسلط ولري او فرد يې په خپله سودا او غم کي ډوب وي او وررور يې تري هير وي ، او هريو يې وايي : ځان مي ځان مي « نفسي ، نفسي » او هيڅ پروا او باك نلري چي ټول وګړي او انسانان دخپلو ناوړه هيلو او غوښتنو او نامشروعه شهواتو په لاژکي قرباني کړي .

ډير بد او ناوړه مصيبت چي په يوه ټولنه را ښکته کيږي دادی چي دهغی هر فرد وايي « ماته » او نه وايي چي « په ما » او دهريوه « ځانځانی » په پرله پسی توګه په خپل ځان باندی تراکم کوي پريږدي ، پرسيږي او په پناى کی خپل ځان ته دلوبي ، درناوی غوښتيا په سترګو ګوري او نوروته دحقارت ، سپکتيا ذلت ، خواري او تمسخر په سترګو.

له بلی خوا عيناً په همدغه ډول مصيبت کي را لتاړيږي ، کله چی انسان په خپل ذات کرامت او شرف احساس ونلري او په هغی وسی او قوی چي خدای ورښيلي او په هغو نعمتونو چي لوی ښتن ورکړي شعور ونلري ، په همدی وخت کي ژوند ښنونکي عوامل او سببونه ، دهغه په نفس کي مري او دهغه په ځان کي ، په حقارت باندی داحساس له غريزې پرته او دکمزورتيا خوارۍ او ذلت او بيوزلي او بي کاری له شعور څخه نور څه نه پاتي کيږي او دارنګه عواطف احساسات او مشاعر دفردو ژونکي او په خپلوار سره دټولنی دماښې ړنګونکي او ورانونکی هم دی .

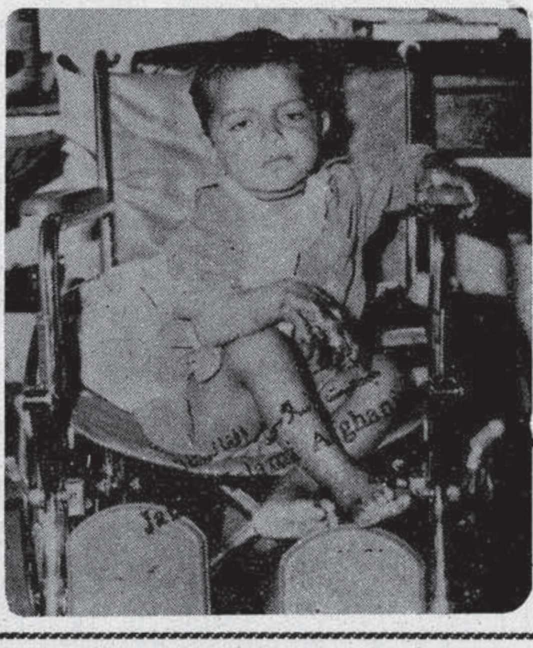
له دی کبله لازم دی چي يو وسط حد او منځيزه پوله دی موجوده وی چی فرد په هغی ودريږي ، چی په هغي کي په خپل ذات ، ځان او په خپل کرامت دارنګه شعور ولري چي دنورو انسانانو کرامت ، حقوقو او شخصيت ته کوم تاوان وانړوي ...

په دی ډول دهغی ټولنی وګړي يو تر بله سره ژوند وکړي او اوږه په اوږه دګډو او شريکو هدفونو په غرض مخ په وړاندی لاړشي او په خپل منځ کي په نيکيو او ښيګڼو او انساني کارونو کي يو تربله مرسته وکړي او دعدالت او حق دتطبيقولو په لار کي په ډيری حوصيلي يو دبل مرستندوی وی ټولنه داسی قواعدو او قوانينو ته اړه لري چی دهغی دافرادو علاقات ، اړيکی او ارتباطونه چي يو يې دبل په مقابل کي لري تنظيم او کنترول کړي په داسي توګه چی نه غريزه په عقل غلبه وکړي او نه قوه په حق او نه شخصي غوښتني او ګټودی په واجباتو اوذمه واريو ، او نه فردی خصوصي مصلحت او ګټی په ټولنيزو مصلحتونو او عمومي ګټو او دارنګه قواعد او قوانين چي داوظيفه په غاړه اخلی که چيرته په داسي اخلاقي اصولو او قواعدو اتکا ونلري چي دانسان له نفس څخه سر چينه نيسی او دهغه له ضمير او وجدان څخه يې منبع وی خپله وظيفه اوورسپارل شوی رسالت په ښه توګه ترسره کولی نشی .

له دی کبله هر تغيير او بدلون او سمون ، ټولنيز اوستون چي دنفسونو په سوجه کيدو او دضمير او وجدان په راوينيدو بنا او ولاړ نه وي دشګوډيری او ځلي سره شباهت لری .

« ان الله لا يغير مابقوم حتى يغير واما بانفسهم » خدای پاك ديوه ولس حال نه بدلوی تر څو چی هغوی په خپله هغه حالتونه بدل نکړي چی ددوی په خپلو نفسونوکی دی »

په راتلو نکو بحثونو کی به مونږ په مسلمانه ټولنه کي وګورو چي څرنګه مسلمانان دهغی له کبله لوړو انساني درجو اولوړی سويې ته جګيږي او دهغی په وړاندی دماديينو غاړه ټيټيږي او شرميږي .



زندان سیار

درست مدت پنجاه روز میشود که من در این زندان سیار در رنج وعذابم ودر این زندان هولناك چه تلخی هائي نیست که مي چشم ...

مرا به اقامت در زندانی مجبور ساخته اند که از گودال قبرهم تنگتر است ...

این گودال به مقیاس بدنم است ، نه کم است ونه زیاد وهیچگاه چون امروز از گرانی ودشواری آن احساس نفس تنگي نه نموده ام ...

من در زندان بیمناك وهراس انگیزی گیرمانده ام که راه نجات از آن را در نمی یابم ...

آنچه به درد سر وناراحتی ام مي افزاید این است که زندان من متحرك وسیار است ، گوئی من آنرا با خود حمل مي کنم ، هر جائیکه من مي روم ، مي رود ، به هر سفریکه دست مي زنم بامن همسفر میشود ... زندانم در این کار ها فرمانبردار است ، اما با وجود آن مرا نمی گذارد که نفسی به راحت کشم ...

سوگند به خدا ، زندانیکه من درآن به سر مي برم ، اگر بیمش از پایان یافتن زندگیم نمی بود ، چنان بردهنم لگام مي زد که نفسم بند مي افتاد ولی او دهنم را باز گذاشته است تا آن مقدار هوا ئیکه مي خواهم تنفس نمایم ، این کار او هم بخاطر یست که از چنگالش فرار نه نمایم !!

آه .. مرا چه شده است ؟؟ نزدیك است که پیش روی خود را نه بینم ... گوئی پرده ای چشمانم را پوشانده ، پرده ایکه توانائی ام را از دیدن اشیاء ربوده است ...

پروردگارا!! من با چه آفتی دست وگریبان شده ام ؟؟ گمان مي برم که دنیا چرخ مي خورد !! هر چیزیکه درا طراف من وجود دارد ، حرکت مي کند !!

اما زمانیکه به آنچه در اطرافم وجود دارد دست مي زنم ، همه را بي حرکت مي یابم شاید خودم سر گیچه شده باشم !!

* * *

درحالیکه قوایم به تحلیل رفته بود ، بر زمین نشستم ... به یاد صدروز قبل افتادم وخیالم به فاصله صد روز قبل به عقب رفت ... روز گاریکه گرمای سخت تموز با هجوم خشونت بار گرمی وحمله های پی در پی باد سموم وسوزان به پیش میتاخت .. گرمی سوزان سوی صحرای جزیزة العرب حمله مي آورد وریگ های آنرا به جمره های آتشینی که بر جزیره ای گسترده شده باشند ، تبدیل مي نمود وهر چیزی که برآن مي افتاد ، میسوزاند ... حتی هوائیکه از آن بعضاً بلند مي شد سوزنده بود ، گوئی از کوره آهنگری بالا میشود ... هجوم گرمی وباد سموم با پخته شدن میوه ها وفصل جمع آوری حاصلات نخلستان ها همزمان بود .. گوئی خداوند قدیر این گرمی شدید وباد سموم را وظیفه داده است تا قبل از سفر موسم گرما ، همه میوه ها را پخته کنند من در باغچه ام ، زیر سایه سرد درختان که از تابش خورشید درامانم نگهمیداشتند ، نشسته بودم ... همسرم نیزاطرافم را آبپاشی نموده بود که این کار او از شدت گرمی موجود کاسته بود ، حتی اگر آثار باد سموم نمی بود ، من احساس گرمي نمی نمودم ، اما آن باد سوزان برسایه های سردي که از چهار طرف مرا احاطه کرده بود تجاوز نموده صورتم را مي سوزاند ، شاید این کار بخاطری مي بود تا مرا به یاد این نعمت وافر یکه به دور از مصیبت های سایر مرم در دریای آن شناورم ، بیندازد !!

من بسوی شاخچه های به هم پیوسته ایکه هوای آزاد با آنها ساعت تیری مي کند ، وآنها را هر طرف حرکت میدهد ، چشم دوختم ... واز منظره درختان بلند خرما وخوشه های تر وخشك آویزان شده اش لذت مي بردم ، درهمین حال ناگاه به یاد لشکر مسلمین افتادم که اردوگاه « ثنیة الوداع » را چند روز قبل به قصد « تبوك » ترك گفتند ، این لشکر که شمار آن از چهل هزار تا هفتاد هزار نفر تخمین شده است وده هزار نفر شان سواره بودند .. همه حرکت کردند ، لشکر مسلمین هامون ها را درهم مي نورد و به سمت شمال درحرکت است واز تحمل هیچ مشقت وتکالیف طاقت فرسای این راه دراز وگرمی شدید باکی ندارند .

من به خود گفتم : ای کعب ! ای آنکه با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت برجنگ و بیعت برسمع وطاعت دردشواری وآسانی درخوشحالی وبي میلی درشادی وغم نموده ای .. چگونه نشستن در این سایه سرد ، برایت گوارا مي افتد ، درحالیکه فرستاده خدا

صلی الله علیه وسلم ویاران او همه با گرمی شدید ومشقت سفر دست وگریبان هستند ؟؟ وچگونه آب سرد از گلویت مي گذرد ، درحالیکه فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم ویاران گرامی اش ، آب اندکی که با گل مزج وخلط باشد هم برای نوشیدن نمی یابند ؟؟

در این حال نفس اماره بالسوء ام با من به ستیزه برخاسته گفت : نباید رسول الله صلي الله علیه وسلم قبل از ینکه دشمنان به سویش لشکر مي کشیدند ، تصمیم به جنگ مي گرفت . بویژه فرستاده خدا ، خود میداند که مردم درچنگ بیرحم قحطی وخشکسالی اسیرند ،حتی انسان درشهرخودطعامی نمی یابد که سد جوع کند .. مگر سزاوار است که مردم وقتی به نبرد با دشمن فرا خوانده شوند که موسم پخته شدن میوه ها فرارسیده است ، موسمیکه مردم باناشگیبائی انتظار آنرا میکشند .

آن هم به کجا ؟ به تبوك !! به کشور شام که بیست روز از مدینه فاصله دارد ، وانسان باید این مدت را با چه ماندگی ها وخستگی ها وبیخوابی ها طی کند ، تا بدانجا رسد ، وبعد از برگشت این سفر دراز مي بیند که همه ثروت ودارائی اش تلف شده است ، میوه جاتیکه درآرزوی چیدن آن دقیقه شماری مي کرد همه اشرا ، ناوقت چیدن ، بیکاره ساخته است ..

وباز انسان از کجا مرکب سواری وتوشه این سفر دراز را پیدا کند ؟!

این جمله را تمام کرده بودم که نیروی ایمانی ام . حرفهای نفس اماره بالسوء رارد کرد و گفت : ای کعب ! توعذر نبودن مرکب سواری وتوشه را پیش نکن ... اگر دیگران مي توانند ادعای چنان عذری را کنند اما در خورشأن تونیست . چه سوگند به خدا هیچگاه تو دو مرکب سواری نداشتی اما در این روز ها که میخواهی نداشتن مرکب سواری را بهانه بگیری دو مرکب سواری داری ..

سوگند به خدا ، این دلیل تو از تار های عنکبوت هم سست تر وناتوان تر است !! واز ین حرف هم خجالت آور تر اینکه ، ادعا میکنی ، توشه نداشتی تا در این سفر در از با خود ببری !!

باید این بهانه را یکسو بگذاری واعتراف کنی که آنچه تورا به تخلف از فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم ، واداشت ، تنبلی ، تن پروری ودنیا دوستی بود .

نفس اماره ام بحرکت آمد تا از موقف خود دفاع کند ، او گفت :

- اگر من مرکب سواري وتوشه داشتم ، دیگران از کجا کنند ؟ مگر براي محمد صلی الله علیه وسلم سزاوارتر نبود که در حمله به دشمن از شتاب کار نگیرد تا مردم را درحرج نیفگند در این صورت دارائی هاي آن مردمیکه همه ثروت شان را برای تجهیز لشکر به مصرف رساندند ، برباد نمی رفت ؟!

نیروی ایمان فریاد کشید :

- مگر فراموش کردی که عثمان بن عفان رضي الله عنه به خوشی کامل ده هزار دینار را برای آماده شدن ده هزار تن به مصرف رساند ونهصد شتر ویکصد راس اسپ را با همه ضروریاتش به آنها تقدیم کرد . سپس ده هزار دینار طلا آورده آنرا در دامن رسول الله صلی الله علیه وسلم ریخت تا هرجائیکه مي خواهد آنرا به مصرف برساند ؟!

مگر فراموش کردی که عمر بن خطاب رضي الله عنه نصف مالش را وابوبکر صدیق رضی الله عنه همه مالش را در خدمت این غزوه قرار داد ..

نفس متمرد و سرکشم در تکاپوی جواب شد ، بالاخره گفت :

- مگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه به تلف شدن این همه ثروت ها ودارائی ها تن به رضا داد ؟!

نیروی ایمان با خشم از جابر خاست گوئی سیلی « تأنیب » برصورت نفس اماره بالسو ء مي نوازد وگفت :

مرگ برمن ! چگونه جرأت مي کنم همچو حرفي را بر زبان آورم ، آنها همه با رضای خاطر وآرامش تام دارائی شان را بذل راه جهاد نمودند وبا این کار نیك خود از ایمان بزرگ شان که بر سراسر وجود شان چیره است تعبیر کردند ، واین کار آزمایشی بود براي ایمان مسلمانان راستین ودرجه بندی آنها .

مگر فراموش کرده ای که عمر بن خطاب رضي الله عنه همیش در فکر آن بود تا در انجام کار خیری بر ابوبکر صدیق رضي الله عنه پیشی گیرد ، زمانیکه فرصت را برای خرج در راه خدا آماده دید ، با سرعت به منزلش رفت وبا خود تصمیم گرفته بود که حتماً امروز در بذل دارائی بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشی خواهد گرفت . همان بود که دارائی اش را دو بخش نموده یك بخش آنرا به رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد واو به خاطر این مناسبت نیك از خوشی در جامه نمی گنجید ، چه، توانسته بود بر رقیبش در کار های خیر (ابوبکر) برتری اش را اظهار دارد .. زمانیکه عمر نیمه دارائی اشرا در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم گذاشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز تشریف آورد ومالش را در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر زمین نهاد .. همه اصحابیکه درآن مجلس پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم حضور داشتند از آن حضرت شنیدند که فرمود : **ما ذا ابقیت لا هلك یا عمر ؟** عمر ! به خانواده ات چه گذاشتی ؟؟

درحالیکه آثار غبطه در چهره عمر رضي الله عنه مشاهده میشد وگمان مي برد که او مقام



بزرگی را دربذل وعطا کمایی کرده است ،
جواب داد : **یا رسول الله ! ابقیت لهم نصف مالی** . ای فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم برای آنها نصف مال خود را گذاشتم
در این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روبه طرف ابوبکر صدیق دور داده مي پرسد :
وماذا ابقیت لنفسک ولا هلک یا ابابکر ؟! وتوای ابوبکر برای خود وخانواده ات چه باقی گذاشتی ؟ ابوبکر رضی الله عنه درجواب میگوید : **ابقیت لهم الله ورسوله.** براي آنها خدا وپیامبرش را گذاشتم .

عمر رضی الله عنه مبهوت مي شود ودرحالیکه به فرستاده خدا گوش فرا میدهد وسرشرا تکان میدهد ، مشاهده میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم درمورد منزلت ومکانت شان مي فرماید :

« ما بینکما کما بین کلمتیکما »

فرق میان شما در فضل چون فرق میان حرفهای تان است عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از ینکه درك میکند مقام ومنزلت ابوبکر رضی الله عنه بالاتر از اوست واو نمی تواند از رقیبش در کارهای ایمان سبقت نماید ، باخود از ژرفنای دل این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم را زمزمه میکند که : **لووزن ایمان ابی بکر باءیمان الناس لوجح»** اگر ایمان ابوبکر با ایمان همه مردم وزن شود ، کفه ابوبکر سنگین تر خواهد بود . بناءً ای کعب بن مالك توکجا ووزن ایمان مردان کجا ؟!

آیا تو در ژرفای دلت آن ایمان عملی وتطبیقی ای را که به میزان اعمال صالحه پیشکش مي شود مي یابی ؟

آیا تو هم معذرت های را همچون منافقان که بخاطر توجیه کار خود تراشیدند دست وپاکرده ای ؟!

در اینجا بازنفس اماره ام با لجاجت به عصیان پرداخت وگفت :

- نه ، نه این ونه آن، هیچکس از جمله ما اگر دلایل قانع کننده ای را مي یافت که پیشدستی درحمله به روم را در شدت گرمي ودر فصل جمع آوری میوه ها وحاصلات توجیه مي کرد ، هرگز از اشتراك در آن تخلف نمي ورزید ، ولی مردم استفاده از میوه ها ونشستن در سایه سرد را نسبت به آن گرمای سوزان دوست دارند !!

مگرمناسب نبود که محمد صلی الله علیه وسلم حمله بر دشمن را تا بعد از سپری شدن موسم گرما وجمع کردن حاصلات ومیوه ها به تعویق مي انداخت ودر آن وقت هرکس بر اموال ومیوه هایش ایمن مي شد .. زیرا ما سالهاي دشوار قحطی وخشکسالی را پشت سر گذاشته ایم ومردم هم در اوج نیاز مندی قرار دارند !

همچنان به محمد صلی الله علیه وسلم آیا مناسب است که به زویا روئی دشمن به سرزمین دور دستی چون کشور شام مي رود ؟!

مگر بهتر نیست که ما منتظر دشمن باشیم تا او به سرزمین ما بیاید وماهم یکدم ودسته جمعی به مقابله اش برخاسته ، وهمه را نابود کنیم ؟

در اینجا ایمان پاسخ داد :

- بشنو چه میگویم ، من گمان مي بردم تومرد عاقل وخردمندی هستی ولی نمیدانم ، امروز چرا اینگونه غلط مي اندیشی ؟!

مگر تو (کعب بن مالك) نمیدانی که رفتن مسلمانان به رویا روئی دشمن در « تبوك » یك پیروزی بزرگ است ، زیرا اسلام به آزادی نشر و پخش درخارج جزیرة العرب دست مي یابد واینك نزدیك است که نور پر فروغش سراسر جزیرة العرب را در نوردد ...

مگر تو نمیدانی که هجوم بر دشمن در داخل سرزمینش معنویات او را ضعیف ساخته واز طرف دیگر به قبایل عربی ایکه در زیر سلطه روم به سر مي برند جرأت مي بخشد تا به اسلام بگروند ، وطوریکه از تو هم پوشیده نیست ، روم مدتی است درجهت مبارزه با این گرایش جدید که خطر آن دولتش را از داخل تهدیدً مي کند برخاسته است ؟

مگر از اخبار واصل از شام که حاکی است روم جم غفیری از جنگجو یانش را در منطقه تبوك گرد آورده است واینکه طلایه آن به بلقاء

رسیده است ، اطلاع نداری ؟ آنها این کار را بخاطر سردرگم کردن ووارونه جلوه دادن کارهای رزمی شان انجام میدهند .

سوگند به خدا رومیان آروزی ریشه کن ساختن اسلام را از مدتها قبل در دل مي پرورانند ، وحالا که هر قل از فاقه وقحطی ایکه مسلمانان با آن دست وگریبان اند ، اطلاع حاصل کرده است، موقع حمله را مناسب تشخیص داده ، زیرا سرعت نشر وپخش آئین اسلام درمیان نصر انیان عرب خواب را برآنها حرام گردانیده وهر قل را واداشته است که بروجود آئین جدید (اسلام) قبل از نیرومندیش ، پایان دهد !!

وسوگند به خدا من یقین کامل دارم که تصمیم پیامبر صلی الله علیه وسلم مبنی بر غافلگیری دشمن وحمله برآنها در سرزمین شان قبل از تهیه اسباب رزم وتنظیم صفوف شان درحمله به سرزمین ما کاریست برحق ومبتنی بر عقل سلیم ، زیرا هیچ ملتی در داخل سرزمینش مورد هجوم قرار نگرفته مگر اینکه ذلت به آن رو آورده است ، ومن یقین کامل دارم که این پیشدستی رزمی فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم اثرات بارزی در پائین رفتن معنویات رومیان بجا خواهد گذاشت واین اقدام ترس وبیم را بر دلهای کفار مستولی خواهد ساخت که در نتیجه دشمن چون لقمه گوارا بدست ما خواهد افتاد ویا اینکه فرار را بر قرار ترجیح خواهد داد !!

همچنان به نظر من این حمله اثر آشکاری دررد هر اندیشه تجاوز گرانه برضد امت اسلام بجا خواهد گذاشت ودشمن را از هرتفکیری در پلانهای جدید تجاوز بر دولت نو پای اسلام برحذر خواهد داشت .

* * *

درآنروز ، وزش شدید باد سوزان حریم سایه را درید وبرصورتم کوبیدن گرفت ، ومن از ین نگرانی ها وخیا لات به خود آمدم ونظری به اطرافم افگندم وبخاطر این سایه سرد ونعمت وافر ، سپاس خداي بزرگ را بجا آوردم ... همسرم را ندا در دادم تابسترم را جهت « قیلوله » آماده کند تا چند لحظه به خواب روم ومدتی از ریگ داغ صحرا وتابستان سوزان رهائی یابم ...

بناءً چرا با این نگرانی ها وخیالات که جز افسردگی ذهنی چیز دیگری به بار نمی آورد ، خود را دست وگریبان مي سازم ؟! ومرا با آنانیکه به آن سفر دور ودراز پرداختند چه کار ؟!

سرانجام برای خود دلیلی پیدا کردم که اثر بزرگی در پایان دادن به کابوس خیالاتی بجا گذاشت که مرا افسرده ساخته واز نعمت های دنیا دورمی کرد ... بناءً خویشتن را مخاطب ساخته گفتم :

هر چه که باشد ، آنانیکه با فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم رفتند ، بیش از آن اند که در شمار گنجند واینکه کی رفته وکی تخلف ورزیده حصر آن مشکل است ! واغلب گمان من این است که فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم از تخلف من آگاه نخواهد شد ومرا درآن جمع کم نخواهد کرد !!

* * *

نزدیک شامگاهان که در باغچه ام مشغول قدم زدن بودم ویک خوشه نازك خرمای شیرین دردستم بود که صدای « جد بن قیس» را شنیدم که مرا صدا میکرد ، اورا لبیك گفته از او خواستم تا بالای چهار پائی ایکه به مهمانانم - که در این روز ها بسیار اندکند - تهیه دیده بودم بنشینند ، یارانم همه رفته بودند وگمان مي برم که حالا به مرزهای شام رسیده باشند ، بناءً آمدن « جد بن قیس » را غنیمت دانسته به سوی او شتافتم ، اورا خوش آمدید گفتم ، سپس افزودم :

-« ابو قیس » ترا چه شده است ؟

درحالیکه آثار رنجش وگرفتگی درصورتش پدیدار بود گفت :

- دیگر چه شود ؟! محمد - صلی الله علیه وسلم - بهترین جوانان مارا با خود برد ومن یقین دارم که قبل از ین آنها را به منزلگه ایکه نابودی حتمی گریباتگیر شان است ، برساند ، در طول راه انواع سختیی ها را به آنها خواهد چشاند ...

من خودرا از آنچه او مي خواست راجع به آن حرف بزند ، به نادانی انداخته ، پرسشهائی را طرح کردم تا اورا ازین موضوع دور کنم ، بناءً گفتم :

-چه حال داری اي بزرگ بنی ساعده ؟

اما او با اصرار به برگشت به موضوع قبلی گفت :

-حال مردی چون من بعد ازینکه محمد صلی الله علیه وسلم در برابرش آن اعمال را انجام داد چگونه باشد ؟!

محمد- صلی الله علیه وسلم - آنچه برسر آن جوانان غره ومتهور آورد ، بسنده نکرده ، بلکه در شئون مابزرگان قوم هم مداخله کرد !! واو اینك پسرانمان را بر ضد ما مي شوراند !!

من از حرف او در شگفت شده پرسیدم :

- هدفت چیست ؟ شاید من راجع به آن اطلاعی نداشته باشم ، رجا مندم مرا در جریان بگذاری !

- مگر نه شنیده ای وقتیکه من به نزد محمد صلی الله علیه وسلم رفتم تا از اشتراك در غزوه تبوك معذرتی پیش کنم ، پسرم « قیس » با من چه کرد ؟ وچه واکنشی از خود بروز داد ؟!

- آیا فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم برایت اجازه داد ؟

- محمد صلی الله علیه وسلم به نبرد با رومیان اشاره نموده گفت : « **یا ابا قیس هل لك العام في جلاد بني الاصفر** »



ای ابو قیس ! آیا مایلی امسال در جنگ بارومیان اشتراك کنی ؟ من به او دلیلی پیش کردم که گمان نمی برم در تمام عمر چنان مکری کرده باشم ! من برایش گفتم : ای فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم بمن اجازه ده ومرا ازاشتراك درجنگ معذور دار ، ومرا در فتنه مینداز، سوگند به خدا ، قوم من همه میدانند که هیچکس بیشتر از من دلباخته زنان نیست ومن بیم دارم اگر زنان رومی را ببینم ، اختیارم از دست برود ودامن صبر از کف بنهم !

من حرفش را بریدم وگفتم :

– ترا به خدا ، رسول الله صلی الله علیه وسلم دراین مورد باتو موافقه کرد ؟

– در اول نپذیرفت ، اما چون در خواستم را تکرار کردم ، مجبور شد ، با کراهت ونارضایتی اجازه ام دهد .

من با خود اندیشیدم که جانب مقابلم ، منافقی بیش نیست ، ناگهان به او گفتم :

– « وای برتو ای ابو قیس ! شاید این آیه مبارکه درمورد تو نازل شده باشد که می فرماید : « **ومنهم من یقول : ائذن لی ولا تفتنی ، الافی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین** »

واز آنها (منافقان) کسی است که میگوید : بمن اجازه ده ومرا در فتنه مینداز ، آگاه باشید که در فتنه افتادند وهر آئینه جهنم در میان گیرنده کافران است »

سوگند است که من می بینم این آیت صد در صد بر حال تو انطباق دارد !

دوستم از حرف من بسیار رنجیده خاطر گشت اما به بی توجهی تظاهر نمود ، گوئی که این امر از دور ویا نزدیك به اورابطه ندارد و گفت :

– نخیر ... آن آیت در مورد من نازل نشده است ... زیرا محمد صلی الله علیه وسلم به من اجازه داده است ...

او از اعماق دل نفسی کشیده ، بادستش بر چهار پائی زد ودر حالیکه سبیلهایش می لرزید گفت :

– اما پسرم عبدالله گمان می برد که آن آیت در مورد من نازل شده است ، از همینرو با خشونت مرا توبیخ وتهدید نموده ومتهم به نفاق ودورنگی کرد !

تأسف است که خردمندانی چون من به تقصیر وکوتاهی در کار ها متهم شوند وهیچ گوش شنوا نباشد که به حرفهایم دقت کند واز نتایج آن بهره مند شود !!

جد بن قیس سرش را تکان داده گفت : مگر آنها می خواهند که من برائتم را از نفاق با گلا ویز شدن با مرگ وپیشکش کردن خود به خطر ، خطر نه بلکه هلاك حتمی اظهار دارم .. طوریکه آن جوانان عاقبت نیندیش وخون گرم می کنند !!

سپس به من روی گردانده گفت : ترا به خدا ، تو بگو .. کدام وقت عربهاجرأت رویا روئی بارومیان را داشتند وچه وقت نیاکان مان که ما فرزندان اوشان هستیم ، به نبرد بارومیان در داخل سرزمین شان می اندیشیدند ؟!

سوگند است که این کار زاده افکار جوانان خون گرم است . ونبایست محمد صلی الله علیه وسلم به حرف آنها گوش میداد !!

پادشاهان غسانی که عربها به سلطه آنها معترف اند ، تسلیم عظمت وقوت روم شدند ودر برابر روم جرأتی ندارند ،

« جد بن قیس » دستش را بر دهنش گذاشته ، صدایش را از ترس اینکه کس نشنود ، آهسته نموده گفت :

– « فردا خبر ها برایت خواهد رسید ، وما نمیدانیم آنانیکه از نزد رومیان جان به سلامت می آورند چند تن خواهند بود ؟!

این حرف آخرین او به مثابه برهنه خنجری بود که در قلبم فرو کوبید ، شود وخون از آن جاری گردد ، بناءً کاسه صبرم لبریز شده ، ندانستم بر سر اسر وجودم چه انگیزه مستولی شد که به رویش فریاد کشیدم که :

–« خاموش ! زیاد پر حرفی نکن !!

از حرفهایت بر می آید که بر فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم اعتراض داری واز بد خواهی ات نسبت به او ویارانش قبل از ینکه به آنها شکستی روی دهد پرده بر میداری !! »

در این حال با سرعت سر سام آوری قوه دراکه

ام را به تفکر در این قضیه یا در نظر داشت همه جوانب آن واداشتم وبه این نتیجه رسیدم که نپیوستن به رسول الله صلی الله علیه وسلم وکوتاهی در این امر ، مسؤولیت بزرگی بر دوشم نهاده است .. وقبل از ینکه برای او فرصت دهم تا به پاسخ من بپردازد ، به حرفهایم چنین ادامه دادم :

– مگر همین رسوائی وعار برای ما کافی نیست که از او تخلف ورزیده از همراهی اش دست کشیدیم ، وحالا چه حاجت که خود را قاصدان شومی بسازیم ویا از آنچه به او ومؤمنان همراهش می رسد ، احساس خورسندی کنیم ؟ سوگند به خدا من یقین دارم که عنایت وکمك الهی شامل حال آنها ست !

جد بن قیس با صدای آرامی که از آن تمسخر می بارید گفت :

– از چه وقت به اینطرف مدافع سر سخت او شده ای ، مگر تو هم ، مانند ما از همراهی با او واشتراك در غزوه تخلف نه ورزیده ای ؟!

مگر تو هم از جمله آنانی نیستی که محمد صلی الله علیه وسلم در مورد شان اشاره کرده است که :

« فرح المخلفون بمقعد هم خلاف رسول الله وکرهوا ان یجاهدوابأموالهم وانفسهم في سبیل الله وقالوا : لا تنفروا في الحر » برجا ماندگان به اینکه در غیاب پیامبر خدا نشستند شادشدند ، وخوش نداشتند که در راه خدا با مال وجان جهاد کنند و گفتند : در این هوای گرم بسیج نشوید!

مگرتواز کسانی نیستی که این وعید محمد صلی الله علیه وسلم شامل حالشان است : قل نار جهنم أشد حراً لوکانوا یفقهون ، فلیضحکوا قلیلاً ولیبکواکثیرا جزاءً بماکانو یکسبون » بگو آتش جهنم گرمتر است اگر می فهمیدند ، باید به سزای اعمال خود کم بخندند وزیاد گریه کنند »

– بلی من تخلف نمودم .. اما سوگند به خدا قصد نداشتم تخلف نمایم .. مگر نفسم بر من غلبه کرد .. اگر شدت گرمی نمی بود واز تلف شدن میوه جاتم که موسم چیدن آن فرا رسیده بود ، بیم نمیداشتم ،هرگز از همرکابی با پیامبر صلی الله علیه وسلم عقب نمی ماندم ، دوست داشتم که با آنها باشم .. اما ...

– ترا به خدا ، کعب بگو که اما چه ..

– من گمان می بردم که می توانم درخلال دو ویا سه روز میوه های باغم را بچینم ، واز شدت گرمی هم کاسته میشود ، سپس به آنها می پیوندم .

جد بن قیس با خباثت گفت:

اما توزمانیکه سایه سرد ومال وافر را دیدی ، نعمت دنیا را بر نعمت آخرت ترجیح دادی !! مگر چنین نیست ؟! به خاموشی روی آوردم درآن لحظات دوست داشتم که قبل از ینکه باهمچو موقفی روبرو گردم ، زمین شق می شد ومرا می بلعید .. اما این کار ممکن نبود بعد از لحظه درنگ گفتم :

– نه سوگند به خدا .. آنروزیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از مردم خواست آماده حرکت به طرف شام شوند ، من هم شروع به تجهیز کردم ، با خود گفتم : من بر آماده کردن وسایل جنگی توانائی دارم . هر وقت که بخواهم می توانم ! بناءً قبل از حرکت به آمادگی نیازی ندارم .. وبه این دلیل به تجهیز وسایل سفر نپرداختم وبرهمین کار مداومت کردم تا اینکه همه مردم آماده شدند ، وفردایش فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم و مردم همه آماده شدند وبر من سبقت جستند وبه من نیاز مندی هم احساس نکردند ، همچنان گفتم : دو روز بعد یا سه روز بعدآماده شده ، سپس به آنها میپیوندم ، فردایش بعد ازاینکه پیامبر ویارانش رفتند ، قصد کردم تا آماده رفتن شوم ، به خانه بر گشتم اما ضروریات خودرا آماده نساختم .. روز دیگر هم به قصد تجهیز برآمدم اما باز هم وسایل خود را برابر نساختم !!

ابو قیس برحرفهای من پیشی جسته گفت :

– من از کارتو در حیرت فرورفته ام ، تو چرا اینقدر متحیر وسرگردان بودي ، چرا از آغاز تصمیم قاطع نگرفتی ؟!

من سرم را تکان داده گفتم :

– نفرین بر شیطان ، من در دامهای نفس اماره بالسوء گیر شده بودم ... تردد و دودلی مرا به جای کشاند که مردم همه رفتند وطلایه داران سپاه اسلام به مرز های دشمن رسیدند وفاصله میان من و آنها بسیار طولانی شد !!

ابوقیس بسوی من نگریسته گفت :

– بناءً نشستن در اینجا را با خوشحالی ترجیح دادی ؟!

– نه ، ای ابو قیس ! تصمیم گرفتم حرکت کنم وخود را به آنها برسانم – وای کاش چنان میکردم – اما به نظرم همراهی با آنها در قسمت من نبوده است ...

اگر چه من از همراهی با رسول الله صلی الله علیه وسلم محروم شدم ولی برایم بسیار گوار است که در میان آنها باشم ، وچقدر آرزو دارم که می توانستم از همان آغاز با تصمیم راستین برشیطانم غلبه می یافتم ویا آنها همرکاب می شدم وبه حرف دروغ « فردا وپس فردا به آنها می پیوندی » گوش فرا نمیدادم !! بدون شك ، شیطان پلید به نفس انسانی راه یافته اورا با تعلل ها وطفره رفتن ها از راه می زند ..

ابن قیس با دیده های که از آن مکر ونیرنگ می بارید به من نگریسته گفت :

– نه ، ای کعب! من اعتقاد راسخ دارم که اگر تو با آنها همرکاب می بودي ، قبل از ینکه به مرزهای شام می رسیدي ، به مدینه بر می گشتی ، طوریکه شمار زیاد سپاهیان چنین

کردند ، زیرا آنها با رهبر خزرج « عبدالله بن ابی » از نیمه راه بر گشتند ومحمد صلی الله علیه وسلم را تنها کمتر از نیم سپاهیان همراهی کرد !

از ین کنایه گفتن ها به خشم اندر شدم وبر او چیغ زدم که :

– ای دشمن خدا دروغ گفتی ! با عبدالله بن ابی جز منافقان چند که به بیماری قلب مبتلا هستند ، هیچکس دیگری برنخواهد گشت ... آن منافقان بخاطر ریا کاری وتظاهر وآشوب برون شده بودند وبابرگشت شان خواستند از نیروی مسلمین بکاهند وبا در تصمیم آنها خللی وارد نمایند ...

ای کاش با رسول الله صلی الله علیه وسلم می بودم تا برایت پایداری ام معلوم مي شد ومیدانستی که هیچ مؤمنی از یاری وهمکاری فرستاده خدا دست نمی کشد ..

اما جد بن قیس به آرامی گفت :

– جدال تو نمی تواند بر چهره حقیقت پرده بیفگند ! محمد صلی الله علیه وسلم با یارانش در « ثنیة الوداع » اردوزدند وعبدالله بن ابی ، پائین ترازو در کوه « ذباب » اردوزد وقتیکه محمد صلی الله علیه وسلم حرکت کرد ، عبدالله بن ابی بطرف مدینه برگشت ومردم میگویند ، آنانیکه با عبدالله بن ابی بودند از تعداد همرهان محمد صلی الله علیه وسلم کمتر نبودند !!

خشم من فزونی گرفت ، به او گفتم :

– با ابن ابی جز منافقان ودوروی ها کسی دیگری همراهی نخواهد کرد ، مهم نیست که تعداد شان چقدر باشد ! انها هم مزدورانی اند که در برابر متاع اندك دنیائی ،ابن ابی اوشانرا خریده است ...!

سوگند به خدا ، من میدانم که آنها از کـــوه «ذباب » وقتی برگشتند که فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم یاری خواستن از آنها را نپذیرفت .

سپس هر آنچه توان داشتم ، جمع کرده ، همه نیرویم را به « زیر وبم » صدایم هماهنگ کردم واز اعماق دل گفتم : خداوند فرستاده برحقش را با همه مؤمنان نصرت میدهد ، اگر چه این پیروزی بر دشمنان ناخوش آیند باشد .

* * *

کشمکش لفظی میان من واو باشنیدن صدای « ابن ابی » بریده شد که او میگفت :

– کعب ! کجا هستی ؟

– من اینجا هستم .. مهربانی کن .. با من سردار بنی ساعده « جد بن قیس » همراه است

عبدالله بن ابی آمد ، سلام داد وبالای چار پائی نشست وپرسید :

– نمیدانم چرا ، یکی در میان حرفهای دیگر تان مي دوید ، مثلیکه کدام جنجالی دارید ؟ شاید شما مشغول موضوعی غیر از موضوع مورد بحث مردم مدینه باشید ؟ وخبر ندارید که دیگران در چه اندیشه هستند ؟ ما هردو با اشتیاق به او متوجه شدیم وبه یکصدا گفتیم :

– عبدالله ! چه خبر است ؟ برای ما بگو !

– مگر آنچه مردم شنیدند ، شما نه شنیده اید ؟

– از چه ؟!

– اخبار محمد صلی الله علیه وسلم ویارانش را ، اخبار آنانیکه رفتند تا قیصر روم را تادیب کنند !!

با وجودیکه از حرفهای او تمسخر وطعنه فرومایگان ، آشکار بود ، اما اشتیاق زیادی در معرفت آن اخبار در من شعله ورشد ، بناءً گفتم :

– ترا بخدا بگو ، چه روی داده است ؟

عبدالله بن ابی باید شگونی وصدای تنفر آوری گفت :

– او قبل از اینکه به سر زمین شام برسد حتماً یارانش همه بر مي گردند ، ... چه همه روزه چند تن از یارانش اورا در نیمه راه گذاشته به نزد ما مي آیند ودر صورتیکه تا آغاز نبرد این وضع ادامه یابد ، گمان نمي برم ، زمانیکه در برابر روم قرار گیرد ، کسی با او بماند ، شاید همه ترکش کنند !!..

اوسپس به لهجه کسی که ازمصیبت دیگران شادمانی کند ادامه داد :

– محمد صلی الله علیه وسلم از پذیرفتن نصحیت بزرگان سرباز مي زند واز خواهشات جوانان پیروی میکند ، سوگند به خدا من امروز مي بینم که حرفهای که در میان مردم در کوه « ذباب » گفتم ، صدق آن به ثبوت مي رسد ... وشاید هم همان حرفهایم سبب بد بینی محمد صلی الله علیه وسلم نسبت به من و رد کردن یاوری ام به او شده باشد .

من آنروز به صراحت ووضوح برایشان گفتم : محمد صلی الله علیه وسلم آیا با وجود تنگدستی ، گرمی ودوری منطقه ، تصمیم جنگ باروميان را گرفته است ، اما او همچو توانایي را ندارد .

سپس او حرفهایش را که از آن استهزا ء ودنائت مي بارید چنین ادامه داد :

– من آنروز برایشان گفتم : محمد صلی الله علیه وسلم نبرد با رومیان را بازی فکر کرده است سوگند به خدا من از حالا یاران اورا مي بینم که در بند افتاده اند

ابو قیس : آری ، سوگند به خدا ، من اطلاع حاصل کرده ام که گروهی از خردمندان آزاده درمنزل « سویلم » یهودی گرد آمده ، در مورد این رویداد به بحث پرداختند ، که تا کنون هم فرموده آن پیر مرد خردمند یهودی در گوشم طنین انداز است ...

عبدالله ! او چه گفت ؟

ابو قیس : او مارا از در آویختن با رومیان بر حذر داشت ، اما کجا ست ، گوش شنوا ؟!

آن پیر مرد ، درحالیکه خردمندی در همه

کلمات و فرموده هایش هویدا بود گفت : مگر شما گمان می برید که نبرد باروميان مثل جنگ عربها با يكديگر است ؟؟!

عبدالله : سوگند بخدا ، نبرد باروميان مثل جنگ عربها با یکدیگرنیست ... رومیـــــان خدا وندان تمدن کهن وباستانی اند ، وتجربه آنها در نبرد ها از هیچکس پوشیده نیست ... وارتش جنگجویش طوری آموزش دیده است که عربها هرگز یارای مقاومت در برابر آنها را ندارند !!

چند لحظه من باترشرویی خاموش نشستم که در خلال این خاموشی در چهره آندو مرد چشم دوخته بودم ، ومن ازآنچه مي شنيدم درحيرت بودم ، نمیدانستم چه کنم تا اینکه یکدم فریاد زدم :

- سوگند به خدا شما بخاطری این حرفها را مي زنيد که افتخار شرکت با آنها را از دست داده اید ، ودرحالیکه آنها سالم وتندرست اند ، شما طوری حرف مي زنيد که گوئي آنها با مصیبتی دچار شده اند !

خاموش باشید ای کلاغان بد شگون که من از شما جز کاغ کاغ چیزی دیگری نشنیدم ، سوگند به خدا آنچه شما وهمفکران منافقتان در دل مي پرورانيد با گذشت ایام به همه آفتابی مي شود ، وامروز آن دوروئی ودودلی تان که مدتها کتمانش نموده بودید به همه آشکار شده است !! ومن نمیدانم زمانیکه فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه برگردند ، آیا شما منافقان را گردن خواهد زد ، یا اینکه با ردیگر از شما مي خواهد درکارهاي تان بیندیشید وبخود آیید نفاق را ترک گفته به آئین حق بگروید ؟!

ابن ابی با وجود شدت حرفهایم پروائی نه نموده بلکه طرز کلامش را تغییر داد تا از شور وهیجان من بکاهد ، بناءً گفت :

- ای کعب ! مگر میدانی دوستت ، پراکنده شدن مردم را از اطرافش درآن لحظات دشوار چگونه تفسیر میکرد ؟

« ابن ابی » پاسخ مرا انتظار نبرده ، بلکه خودش چنین ادامه داد :

او بیم آن دارد که شاید باقی مانده ها هم ترکش گویند ، بناءً هرگاهیکه تعدادی فرار کرد ، واز او مي پرسيدند ، او میگفت :

« **إن يكن فيهم خير ، فسيلحقهم الله تعالى بكم وإن يكُ غير ذلك فقد اراحكم الله منهم** » اگر در آنها خیری متصور باشد ، حتماً خداوند ، آنها را به شما مي رساند ، واگر چنین نباشد (درآنها خیری متصور نباشد) هر آئینه بدانید که خداوند شما را از همراهی آنها آسوده کرد .

سپس خنده زهرآگینی نموده گفت :

- ومن نمیدانم چه وقت از همه همرهانش خویشتن را آسوده میکند !!

وابو قیس به دنبال حرفهای ابن ابی گفت :

- مگر میدانید آخرین کسیکه از نزد محمد صلی الله علیه وسلم ویارانش فرار نموده کیست ؟؟

- کیست ؟

- ابو ذرغفاری !!

- چگونه ؟

« جد بن قیس » درحالیکه باریش تنکش بازی میکرد ، گفت :آه ، چقدر او هوشیار است ! و سپس بالا ی دست را ستش تکیه نموده گفت:

- ابوذر تظاهر کرد که شترش آهسته مي رود ، وخود را به جمع وجور کردن بارش مشغول نگهداشت ، تا اینکه از قافله عقب ماند ، سپس شترش را دور داد وسمت حرکتش را به سوی مدینه تغییر داد ، او دراین کارش جز نجات خود هدف دیگری نداشت وخواست قبل ازآنکه ، کار از کاربگذرد ، خود را نجات دهد

من دیگر نتوانستم در برابر این توطئه منافقان برضد صحابی بزرگواری چون ابوذر ،خود را بگیرم ، همان بود که با درشتی درورویش گفتم

- ای دشمن خدا ! دروغ نگو ... هرگز ، ابوذر ، فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم را در لحظات دشوار ، تنها نمیگذارد ، او ازجمله آن مومنان راستینی است که با فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم بر مرگ بیعت کرده است

عبدالله بن ابی بالهجه تمسخر آمیز ی پاسخ داد :

- بلی ، با او بر مرگ بیعت کرده اند !! مگر تو هم در « عقبه » با و بر مرگ بیعت نه نموده بودی ؟ با او در غزوه ها اشتراك نورزیده بودی ؟! امروز چه شده است که از کمك به او سرباز ، زده ای ؟؟

- اگر من از همکاری رسول الله صلی الله عیه وسلم تخلف ورزیده ام ، بخاطر عذری بوده است وباوجود آن ، من به کوتاهی خود اعتراف دارم ، ودوست داشتم که مي توانستم خود را به او برسانم .. واگر من با او مي بودم ، هرگز ودر هیچ صورت از یاری اش سر باز نمي زدم .

« ابن ابی » به فکر فرور فت ، تا با استعانت از آنچه درحافظه دارد . اسامی کسانی را به یاد آورد که باو جود اینکه با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت به مرگ کرده اند ، باز هم از اوتخلف ورزیده دست از یاری اش کشیدند ، بناءً او به این گمان که دلیلی یافته است ، گفت :

مگر « هلال بن امیه» ومراره بن ربیع هم اورا دربدر بیعت به مرگ نه نموده بودند ؟

- بلی ! آن هردو با او بیعت نموده بودند ، اما که میداند ، شاید هرکدام در تخلف شان ازین غزوه عذری داشته باشند ؟ واگر آندو بافرستاده خدا صلی الله علیه وسلم مي بودند ، و هرگاه هردو صف با هم درمي آويختند ، هرگز آنها به دشمن پشت نمي گردانيدند ، چه آنها به

خوبی از بن فرموده خداوند اطلاع دارند که :

«ومن يولهم يومئذ دبره إلا متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى فئة ، فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير»

... وهرکس که در هنگام نبرد با دشمن پشت بدانها کند ، مگر درحالیکه برای جنگیدن به یکسو میشود یا جانب واحدی را می گیرد ، به یقین گرفتار خشمی از خدا شود وآشیانش دوزخ باشد وبدسرنوشتی است .

سپس به حرفهایم چنین ادامه دادم :

- ومن باورم نمی آید ، کسیکه درغزوه بدر حضور یافته باشد ، باز هم از دشمن خدا بیم وهراسی به دل راه دهد ، یا از یاری فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم ، سر ، باز زند ؟!

در اینجا « ابو قیس » گلویش را صاف وخودش را آماده نموده گفت :

- در باره « ابو خیثمه » چه میگوئی ، مگر او از اصحاب بدر نیست ؟! مگر گمان داری که او هم از محمد صلی الله علیه وسلم به خاطر عذری تخلف ورزیده است ؟! یااینکه یقین داری که « ابو خیثمه » نشستن در سایه سرد ، وآب گوارا ودو همسر زیبا ومهروی را بر محمد صلی الله علیه وسلم ترجیح داده است .

من گفتم :

خداوند مکرت را به سوی خودت بر گرداند ، وبه آنچه نطق کردی که دلیل بر ضد خودت است ! سپس حرفهایم را به لهجه درشت تری چنین ادامه دادم :

- اگر چه هم ، ابو خیثمه تخلف ورزیده بود ، اما اینك چند روز میشود که تقصیرش را جبیره کرده است وقبل از فوت وقت خودش را به سپاه مسلمانان رسانده است ...

لحظاتی درنگ کردم تا هوائی را که آبستن غم واندوه عمیق است از شش هایم برون کنم سپس گفتم :

- آه .. کاش با او می بودم .. در آنصورت به پیروزی بزرگی دست می یافتم .

در ژرفنای دل احساس شور وهیجان کردم ، وآرزو بردم ، کاش مانند شتر ابو خیثمه ، شتر چابك وتیزگامی میداشتم ، تا با سرعت سرسام آوری آنرا می تاختم وبه رسول الله صلی الله علیه وسلم میپیوستم ، وخیال کردم که رسول الله صلی الله علیه وسلم به کرانه های دور دست چشم می دوزد وشبح شخصی را از دور می بیند ومی فرماید که : « خدا کند ابو خیثمه باشد ! » ویاران گرامیش هم با اشتیاق به آن می نگرند ، وبا خود میگویند که این سوار تیز ران که باشد ؟ آنها بعد از مدتی اورامی شناسند که « ابو خیثمه » است ... بناءً به سرعت نزد فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم می روند وبه اطلاعش می رسانند که آن شبح ، ابو خیثمه بوده است . ابو خیثمه را شوق ومحبتش به جهاد وایمان استوارش وامیدارد که هامون ها را در نورد وخویشتن را به سپاه اسلام برساند .

من بیش از ین نتوانستم تا در بحر خیالاتم شناوری کنم واز هیجان خود لذت برم ، یا وسیلهء بیابم که در فکر پیوستن به ابو خیثمه بودم ، چه « عبدالله بن ابی » با تکان دادنم همهٔ آنها لذت ها واندیشه ها را برهم زدوگفت :

- کعب ! ترا چه شده است ؟ شاید در فکر آنی تا دروغی دست وپاکنی ! سوگند به خدا آنچه توراجع به ابو خیثمه میگوئی ، ما چیزی از آن نه شنیده ایم .

من براو جیغ زدم ، گوئی می خواهم با فریاد بلند خود آثار نفاق را در روان اوخرد سازم :

- گوش تو تنها حرفهای را می شنود که مردم را دلسرد کند وروح یأس ونومیدی را در دلها بدمد ... تو حیثیت موشی را داری که در تلاش نا پاکی هاست .

دراینجا « جد بن قیس » مداخله نموده ، خواست تا مانع دست و گریبان شدن ماهردو شود ، بناءً گفت :

- کعب ! تو به ما نگفتی که ابو خیثمه چه کرد ؟ وقضیه او چگونه بود ؟

من به بیان داستان ابو خیثمه از اولش آغاز کردم ، درحالیکه احساس پیروزی بر دشمن می کردم وچهره ام از خوشحالی می درخشید ، گفتم :

- ابو خیثمه زمانیکه داخل باغچه اش گردید ، وطوریکه میدانید گرمای آنروز هم بسیار طاقتفرسا وسوزان بود ، هردو همسرش را در سایبانهایشان نشسته دید ، که هردو سایبانهای خود ها را آبپاشی نموده وآب سرد وطعام گوارائی هم تهیه دیده اند ، وزمانیکه به هر دو همسرش وآنچه آنها از خوردنی ونوشیدنی تهیه دیده بودند ، نگریست ، بسیار خوشحال شد ... اما به زودی به یاد فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم افتاد و تکالیف ودشواری های را که پیامبر ویارانش با آن در راه روبرو میشد به یاد آورد ، بناءً آثار خوشی چهره اش را ترك گفت وخود را مورد خطاب قرار داده گفت :

- فرستاده خدا محمد صلی الله علیه وسلم در گرمای سوزان وزیر تابش آفتاب باشد و « ابو خیثمه » در سایه خنك و آب گوارا با همسر زیبایش سرگرم باشد ؟ همان بود که او فیصله قاطع اش را در این جمله خلاصه کرد که :

- این عمل دور از انصاف است .

همان بو دکه رو به طرف هر دوهمسرش نموده ، آنها را از تصمیم خود آگاه ساخت و گفت :

- سوگند به خدا به سایبان هیچکدامتان قدم نمی گذارم ، بلکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را می رسانم ، بناءً توشه مرا اماده کنید ...

ابو خیثمهٔ در گرمای سوزان همچنان ایستاده

بود وبه سایبان هیچکدام داخل نه شد تا اینکه توشه اش را آماده ساختند او هم بر اشترش سوار شده ، شمشیر ونیزه اشرا بر داشت وبا سرعت به دنبال سپاه اسلام به آرزوی پیوستن به فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم به راه افتاد ...

درحالیکه چون پیروز مندان احساس خوشی میکردم به ابن ابی گفتم :

– وبه گمان غالب دو روز بعد ویا سه روز بعد به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهد رسید .

بعدا کمی خودرا عقب کشیده ، سرم را تکیه دادم ، تا بعد از پیروزی مدتی راحت کنم ... وازژرفای دل وناخود آگاه زمزمه میکردم : کاشکی با تو همراه مي شدم ای ابوخیثمه ! درآنصورت به پیروزی بزرگی دست مي یافتم ... اما کار از کار گذشت ... اغلب گمانم بر این است که اگر بدنبال آنها راه بیفتم ، شاید آنان را در جایي بیابم که اوشان به سوی مدینه بر میگردند ...

« ابن ابی » در تلاش آن بود که حرف نومید کنی را پیدا کند ، تا لشکر دلسردی به سوی من هجوم بیاورد ، بناءً بهتر از یاد آوری دشواری ها وتکالیف رسول الله صلی الله علیه وسلم ویاران پاك بازش چیز دیگری نیافت ، از همینرو گفت :

– تو نمیدانی که بر سر محمد صلی الله علیه وسلم ویارانش چه آمده است . وشاید تو از آن تشنگی جانکاهی که در گرمای سوزان با آن روبرو شدند ، اطلاع نداشته باشی ؟!

– بلی من همه را شنیدم ، حتی شنیدم که آنها آب گل آلود هم نمی یافتند ، اما مؤمن راستین از آنچه از دشواری ها تکالیف ومشقات در راه خداو روبرو مي شود هیچ پروا ندارد ، وتحمل این همه تکالیف مگر دلیل استواری وعظمت ایمانشان نیست ؟



پدري که فرزندش شهید شده وطفل اورادربغل گرفته نوازش میدهد

« ابن ابی » احساس نومیدی کرد ، چه هرقدر تلاش نمود ،نتوانست اسباب قناعتم را فراهم آورده ومرا به صف خود بکشاند بناءً به روش سالوسانه دیگری رو آورد واز تمسخر نیشدار کار گرفت وگفت :

– چرا محمد صلی الله علیه وسلم از پروردگارش نخواست که آنها را ازین مصیبت دور نگهداشته ، دشمنانشان را به شکست مواجه سازد ومردم را از غم قتل وقتال ، راحت کند ؟

درپاسخش گفتم :

– زمانیکه وسایل مادی برای انجام کاری در دست نباشد ،حتماً او صلی الله علیه وسلم پروردگارش را به کمك فرا میخواند وهر آئینه خداوند هم دعایش را قبول مي فرماید ، ولی در صورتیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم هدفش را با وسایل دست داشته مادی پیش مي برد ، هرگز دست از تلاش ومبارزه برنخواهد داشت ، ومگرتو گمان مي بری که معجزات وامورخارق العاده به کسیکه در دلش نفاق آشیان گذاشته است ، سودی مي رساند ، سوگند است که اگر چنین بودی ، مادر قلب هیچکدام شما ذره نفاق را نمی دیدیم .

« عبدالله بن ابی » باردیگر به حرفهاي مکارانه اش شروع کرد واو باردیگر تکلیف هاي فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم را به یادم آورد وگمان مي برد که با تکرار دشواری های که سپاه مسلمانان باآن روبرو اند، مي تواند در من تاثیری بجا گذارد ، بناءً گفت :

– مگر نشنیده ای که آنها با چه گرسنگی ای روبروانـد ، توشه هایشان به انتها رسیده

ونزدیك به هلاکت بودند .. حتی سه تن از آنها باخود یك خرما داشتند که به نوبت از شدت گرسنگی آنرا مي چوشیدند .

من با استواری ویقین گفتم :

- آنها خداوندی دارند که حتماً در وقت مناسب نجاتشان خواهد داد ، واوشان هرگز از گرسنگی چند روز ،خمی به ابرو نمی آورند ... مگر تو جهاد را بازی وساعت تیری فکر کرده ای یا عضلات نمایي ویا راه افتادن به دنبال غنیمت ؟!

« جد بن قیس » درخلال مناقشه ما خاموش بود ویا دقت گفت وشنود مارا مراقبت مي کرد چون دید ، این گفتگو به نفع آنها کاری را انجام نمیدهد ، بناءً خواست با خباثت از مرحله دفاع به ساحه هجوم روآورد واز رسول الله صلی الله علیه وسلم ویاران گرامیش خرده گیری کند.. او خواست توجه مارا به یك خبر غیر مترقبه که چون صاعقه مؤثر باشد ، جلب کند ،همان بو د که گفت :

- مگر شنیدید؟

- از چه ؟

- محمد صلی الله علیه وسلم ویارانش تا طلوع خورشید خوابیدند ، تا اینکه گرمی آفتاب صورتشان را آزرد ، وآنها از خواب بیدار شدند ونماز بامداد هم از آنها ترك شد .

در این حال ابن ابی از جایش برخاسته در حالیکه یك دستش رابردست دیگر مي فشرد ویایکوبی میکرد میگفت :

- ابو قیس ! به به !!به به !!

سپس نشسته پاهایش را دراز کرد و گفت :

- بناءً ماراه رایافتیم ، همه تابعد از طلوع خورشید به خواب ناز مي رویم ، ز یرا محمد صلی الله علـــیه وسلم ویارانـــش اسوه ما هستند ...

ابو قیس به او متوجه شده گفت :

- عبدالله ! مگر گمان مي بری که تو ازین رویداد مسأله جدیدی را کشف نموده ای ؟ ما از خود حرفهای محمد صلی الله علیه وسلم این مسأله را یافته ایم ... زیرا وقتیکه ...

اما من نتوانستم خود را از شدت خشم نگهدارم .. همان بود که حرفهایش رابریده با خشنوت وشدت گفتم :

- ای دشمن خدا ! چگونه جرأت مي كني که حرف دروغیرا به فرستاده خدا نسبت دهی ؟!

ابو قیس به این حرف من توجه نکرده به حرفهایش چنین ادامه داد :

- زیرا وقتیکه یارانش خود ها ویکدیگررا ازین لغزش وکوتاهی در نماز ملامت میکردند به آنها نگریسته و پرسیده است : **ما هذا الذی تهمسون من دونی ؟!** چه حرفست که بدون من ، میان خود سرگوشی میکنید؟

یارانش در جواب گفتند:

- بخاطر کوتاهی مان در ادای نماز بامداد .

ابو قیس به مارو آورده گفت :

- میدانید محمد صلی الله علیه وسلم در پاسخشان چه گفت ؟!

ابن ابی : بگو خدا خیرت دهد !

ابن قیس ادامه داد که محمد صلی الله علیه وسلم به این گفته پاسخشان داد که : **اما لکم فی اسوة حسنة ؟!** مگر شما را در کارهای من اسوه نیك نیست .

ابن ابی : بسیار عالی ، بخدا چقدر عالی ، کارهای محمد صلی الله علیه وسلم برای ما اسوه نیك است !

ابو قیس : عبدالله کمی انتظار بکش ... بقیه اشراهم بشنو .. در اینجا محمد صلی الله علیه وسلم برای توجیه کردن خوابشان گفته است :

- « **لیس فی النوم تفریط ، انما التفریط علی من لم یصل الصلاة ، حتی یجئ وقت اخری** » نیست تقصیری برشما درخواب ، بلکه تقصیر از آن کسی است که نماز را نخوانده باشد تا اینکه وقت نماز دیگری بیاید . من از شنیدن این حرفها هیجانی شدم ، وبرای به نمایش گذاشتن هیجان خود چون شهر بر سر شان غریده گفتم : خداوند مرگ تان دهد ، سپس براي بیان حقیقت واطلاع آنها از اصل قضیه ، برایشان گفتم :

- شما همه میدانید پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بخاطر ساعت تیری یا کدام کار بیهوده نماز را ترك نگفته است ، بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه شب راه پیمودند ، چون از پیمودن آن راه دراز خسته شدند ، با اصحابش نشستند تا برای رفع خستگی های سفر مدتی به استراحت بپردازند ویکتن از یارانش را وظیفه داد تابه نماز بامداد بیدار شان کند ... اما خواب برآن شخص غلبه کرد وهمه بعد از طلوع خورشید از خواب برخاستند ، بناءً اینجا ، چه جای انتقاد است ، مگر نمیدانید که :« **لایکلف الله نفسا الا وسعها** » خدا برهیچکس جز به اندازه توانش تکلیف ننهد.

لحظه خاموش شدم وبر چهره هر کدام خیره گردیدم تا اثراتی که حرفهایم درآنها بجا گذاشته است مشاهده کنم ، سپس به حرفهایم چنین ادامه دادم :

- از گفتار وکردار شما بر مي آید که هرکار کوچك وبزرگ فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم ویارانش را زیر نظر دارید تا آنها را از چشمدید خاص خود ببینید ویا به دیگران بنمایید .. شما ناتوانتر از آنید که حقیقت های آفتابی را بپذیرید ، یا شاید بر چشمانتان پرده ضخیمی افتاده باشد که مشاهده درخشش حق ازآن ها ساخته نیست .

«ادامه دارد»

ابو سفیان بن الحارث

(رضی الله تعالی عنه)

ژباړن : بشار

«ابو سفیان بن الحارث سید فتیان الجنة »

« محمد رسول الله »

ډیر لږ کیدی شی چی ددوو تنو تر منځه اړیکی ونښلی او ډیر لږ کیدی شی چی ددوو تنو تر منځه کړی ټینگی شي څنګه چی دمحمد بن عبدالله صلوات الله وسلامه علیه او دابوسفیان بن الحارث تر منځه نښتی او ټینگی وی .

بیشکه ابو سفیان درسول الله صلی الله علیه وسلم همزولی ؤ . دواړه سره نژدی وختو نو کی پیدا شوی او په یوی کورنۍ کی سره لوی شوی دی .

بل دا چی ابو سفیان بن الحارث دپیغمبر علیه الصلاة والسلام دتره زوی ؤ .

دابو سفیان پلار الحارث او درسول الله صلی الله علیه وسلم پلار عبدالله سره دوه وروڼه ؤ چی دواړه دعبدالمطلب زامن ؤ .

بل ابو سفیان بن الحارث دپیغمبر علیه الصلاة والسلام رضا عی ورورؤ ، چی بی بی حلیمی سعد یي دواړوته تي ورکړی .

بل سر بیره پر دغو ټولو واقعیتونو دنبوت او رسالت څخه لادمخه دواړه سره ملگری او یو دبل سره ئی ډیر شباهت درلود .

آیا تالیدلی او یادی اوریدلی چی نورخلك دمحمد بن عبدالله (صلوات الله وسلامه علیه) او دابو سفیان بن الحارث دقرب اودوستی له اړیکو څخه زیات دقرب او دوستی داړیکو لرونکی وی .

له دی امله دا گومان گیده چی ابو سفیان به له نورو خلکو څخه ړومبی درسول صلوات الله وسلامه علیه ددعوت منونکی وی او ډیر ژر به دهغه متابعت کوی مگرخبره په بله شوه او هغه داسی چی څه وخت الهی پیغمبر خپل دعوت ښکاره کاوه او خپلوا نو ته ئی دویری خبری کولی په دغه وخت ددغه الهی پیغمبر په باب دابو سفیان بن الحارث دکینی او نفرت اور په لمبو شو او ددواړو دوستی په دښمنی ، صله رحمی په پریکولو اووروولی په ممانعت اومخ گرځولو بدل شو .

* * *

بیشکه ابو سفیان بن الحارث په هغه ورځ چی رسول صلوات الله وسلامه علیه دخپل رب دحکم اعلان وکړ دقریشو دمشهور و سورو او ممتاز شاعرانو څخه ؤ اوخپله نیزه او ژبه ئی درسول علیه الصلاة والسلام دجنگ او دهغه ددعوت دمخنیوی دپاره وویستله او خپل ټول طاقت ئی داسلام او مسلمانانو دجنگ دپاره په کارواچو تردی چی دالهي پیغمبر په ضد دقریشو هیڅ جنگ نه ؤ مگر هغه دجنگ داور بلو نکی ؤ ، او مسلمانانو ته هیڅ اذیت رسیدل نه ؤ مگر په هغه کښ یی قوی لاس او لویه پخه درلوده .

ابو سفیان بن الحارث دخپل شعر شیطان ویښ کړ او خپله ژبه ئی دالهی پیغمبر په باب بدویلو ته وویستله او خبری یي ډیری بدی ، فاحشی اودردونکی و ی .

* * *

دابو سنفیان بن الحارث دښمنی درسول صلوات الله وسلامه علیه په باب اوږده شوه تردی چی شلو کلونو ته ورسیدله . په دغه موده کی هیڅ دسیسه نه وه چی ده الهی پیغمبر ته جوړه نکړه ،، اوهیڅ ډول اذیت نه ؤ چی ده مسلمانانو ته ونه رسوه او دخپلی گناه دعاقبت سره مخامخ کیدونکی نشو .

* * *

دمکی معظمی دفتحی څخه لږ څه مخکی ابو سفیان بن الحارث ته داو لیکل شو چی اسلام ومنی نو دده داسلام منلو دپاره لړ زونکی قصه شته چی دسیرت کتابونو ساتلی او دتاریخ پاڼو نقله کړی وه .

خبره به همدغه سړی ته پریږدو چی دی پخپله دخپل اسلام منلو دژور شعور اوریښتنی صفت دقصی بیان وکړی .

ابو سفیان بن الحارث وائی :

کله چی اسلام قایم او ثابت وگر ځید اودمکی دفتحی په غرض درسول صلوات الله وسلامه علیه دتوجه کولو خبرونه تیت شول نو په دغه وخت ځمکه دخپلی ارتوالی سره سره پرمابانده

تنگه شوه او دځان سره مي وويل :
چيرته به ځم ؟ او خوك ځان سره ملگرى كړم ؟ دچاسره واوسم ؟
بيا خپلى ښځى اوخپل اولادته راغلم او ومى ويل :
دمكى څخه دوتلو دپاره تيارى وكړى ، نژدى ده چى محمد ورسيږى اوزه كه مسلمانان ورسيږى خامخا وژل كيدونكى يم نو هغه راته وويل :
آيا اوس تا ته دافرصت نه دى پيدا شوى چى ته وويني چى عرب او عجم دمحمد اطاعت ته غاړه اينبى ده ، دهغه دين ثى منلى اوته لاتراوسه پرخپلى دښمنى باندې ټينگار كوى اوتاته مناسبه وه چى تا دخلكو په نسبت لاړومبى دهغه ملاتړ ى او مرسته كړى وى .
دوى هر وخت دمحمد دين ته هڅولم او هغه ته ثى ترغيبولم تردى چى الله اسلام ته زما سينه پرانستله .

* * *

زه سمدلاسه پورته شوم او خپل غلام(مذكور) ته مي وويل چى زما دپاره اوسه او آس سمبال كړه اوخپل زوى جعفر مي دځان سره كړ او په ډير احتياط او جلتي مي د الابواء په لورى چى دمكى او مدينى ترمنځه ؤ تلل كاوه او ماته خبر ورسيد چى محمد په مدينه كى ځاى نيولى دى . كله چى مدينى ته نژدى شوم نو ځان مي په بله جامه كړ څو ما خوك ونه پيژنى اوزه مخكى له دى چى پيغمبر ته ورسيږم او دهغه په مخكى اسلام اعلان كړم ونه وژل شم زه پخپلو قد مونو ديوه ميل په فاصله روان وم او دمسلمانانو دڅارنى ټولگى يو دبل پسى دمكى په لورى تيريدل اوزه به دهغو دلارى څخه گوښه كيدلم او له هغو څخه مى ويره كوله نه چى دمحمد دملگرو څخه كوم تن ما وپيژنى .

دابو سفيان بن الحارث دښمنى درسول صلوات الله وسلامه عليه په باب اوږده شوه تردى چى شلو كلونو ته ورسيدله . په دغه موده كى هيڅ دسيسه نه وه چى ده الهى پيغمبر ته جوړه نكړه .. اوهيڅ ډول اذيت نه ؤ چى ده مسلمانانو ته ونه رسوه او دخپلى گناه دعاقبت سره مخامخ كيدونكى نشو .

* * *

زه په همدى حالت كى وم چى رسول پخپل موكب كى ښكاره شو او زه ورته په مخكى ودريدم او خپل مخ مي ورښكاره كړ ، هغه ماته لاپوره كتلى نه ؤ چى زه يې وپيژندلم او خپل مخ ثى راڅخه واړوه ، زه بيا دهغه مخى ته شوم او هغه څو ځلى خپل مخ را څخه واړوه

* * *

ماشك نه كاوه چى دمخامخ كيدلو په وخت رسول الله صلى الله عليه وسلم به زما پر اسلام خوشحاليدونكى وى او دهغه ملگرى به دهغه په خوشحالى خوشحالـــــيدونكى وى مگر مسلمانانو چى له ما څخه دهغه مخ گرځول وليدل دهغو ډيټولو مخونه تروه شول او ټولوله ما څخه ،،لونه وگرځول او كله چى ابوبكر وليدلم نو له ما څخه يې؛ په كلكه مخ وگرځوه او بيا ما عمر بن الخطاب ته وكتل څو دهغه زړه نرمى را په برخه شى نو هغه دخپل ملگرى په نسبت لا زيات خپل مخ وگرځوه بلكي هغه پر ما باندى يو انصارى و هڅوه او انصارى ماته داسي وويل :،يا عدو الله ! أنت الذى كنت تؤذى رسول الله صلى الله عليه وسلم وتؤذى أصحابه وقد بلغت فى عداوة النبى مشارق الأرض ومغاربها »
اى دالله دښمنه ! همداته يې چى رسول الله صلى الله عليه وسلم او دهغه ملگروته دى اذيت رسوه او دپيغمبر په دښمنى كى دځمكى ښتيځو او لويديځو ته ورسيدى .
انصارى ماته په ښكنځلو او رټلو مخ په زياتيدلو ؤ او خپل آواز به ثى راباندى را پورته كاوه او مسلمانانو به ماته په قهرجنو سترگو كتل او په زړونو كى ثى ماته زما دسرنوشت خبره پته ساتله . په دغه وخت ما خپل تره عباس ته وكتل او هغه ته مي پناه ويوړه او ورته مي وويل :
اى تره زما هيله وه چى رسول الله صلى الله عليه وسلم به په دى چى زه دهغه خپل او پخپل قوم كى دعزت مقام لرم زما په اسلام منلو خوښ شى او ته دهغه په دريځ پوه يې نو ته دهغه سره خبرى وكړه څو له ما څخه خوښ شى نو ويې ويل :
«والله لا أكلمه كلمةً أبدا بعد الذى رأيته من اعراضه عنك إلا إن سنحت فرصة ، فإنى أجل رسول الله صلى الله عليه وسلم وأهابه »
نه ، پر الله سوگند ، زه به هيڅكله دهغه سره يوه خبره هم ونكړم او دا په دى چى ما له تا څخه دهغه مخ گرځول وليدل مگر كه فرصت پيدا شى ځكه زه درسول الله صلى الله عليه وسلم تعظيم كوم او دهغه څخه ويره كوم
نوما وويل :

« يا عم ! إلى من تكلني إذن ؟ »
اى تره ! نو اوس ته ما چاته پرېږدې ؟
هغه وويل :
« ليس عندي غير ما سمعت »
زما سره ستا دپاره پرته له هغه څه چې تا واورېدل نور څه نشته .

په دغه وخت په غم کې شوم او خپګان پرما غلبه وکړه او ډېر ځنډ ونشو چې دخپل تره زوى على بن ابى طالب مى وليد او دخپلې موضوع په باب مى دهغه سره خبره وکړه مگر هغه هم زما دتره عباس په شان ځواب راکړ.

بيا زه خپل تره عباس ته ورغلم او هغه ته مى وويل :

اى تره ! كه ته دانشى كولاى چى درسول دزړه مهربانى ماته په برخه کړې نو ته له ما څخه هغه سړى منعه کړه چې هغه ماته ښکنځل کوى او زما ښکنځلو ته خلك لمسوى نو ماته ئى وويل :
ماته دهغه اوصاف ووايه.
نو ما دهغه او صاف بيان کړل .
نو هغه وويل :

هغه نعيمان بن الحارث البخاري دى نوهغه ته ئى نفر واستاوه او ورته ئى وويل : اى نعيمانه ! ابو سفيان درسول الله صلى الله عليه وسلم دتره زوى دى او زما واره دى كه نن رسول الله صلى الله عليه وسلم ورباندى په قهر دى نو يوه ورځ به ورڅخه راضي شى نو ته دهغه څخه لاس واخله .

عباس په همدغه كوشش كى ؤ څو هغه ئى په دى راضى کړ چې نور ورڅخه منعه شى نو نعيمان وويل :
له دى ساعته به وروسته پر هغه ونه لګيږم .

* * *

ابو سفيان وائى :
كله چى رسول الله صلى الله عليه وسلم په – الجحفه كى ښكته شو نوزه دهغه دكور دروازه كى كښيناستم او جعفر زوى مى ولاړ دى كله چې الهى پيغمبر ولېدم او هغه په دغه وخت له كوره په وتلو ؤ نو له ما څخه يې خپل مخ واړوه او زه سره لدي دهغه له راضي کولو څخه مأيوس نشوم . نور په همدى كى شوم چى هغه به هر چېرته ځاى ونيو نوزه به ورته په دروازه كي كښيناستم او جعفر به مي ترڅنګه ودروه او چې به ئى وليدم نو را څخه به ئى خپل مخ واړوه .

زه په همدى حالت تر يوه وخته پاتى شوم او كله چى پرماباندى دغه حال سخت شو اوزه په تنگ شوم نو ما خپلى ښځې ته ووېل :

« والله ليرضين عنى رسول الله صلى الله عليه وسلم او لآ خذن بيدى ابنى هذا،ثم لنذهبن هائمين على وجهينا فى الأرض حتى نموت جوعا وعطشا »

او په الله سوگند ، خامخا رسول الله صلى الله عليه وسلم به له ما څخه راضى کيږي او يا به دخپل دغه زوى دواړه لاسونه نيسم او بيا به سرېداله پرڅمكه خپله مخه نيسو تر دى چى له لوږې او تندى څخه مړه شوو .

كله چى زمادغه خبرى رسول الله صلى الله عليه وسلم ته ورسېدى نو پرما باندى زړه سوانده شو او چى له خپلى قبې څخه ووت نو ماته ئى له پخوانى كتل څخه دنرمى په نظر وكتل او زما هيله وه چى موسكى شي .

* * *

بيا رسول عليه الصلاة والسلام مكي ته ورداخل شو اوزه هم دهغه په ركاب كى داخل شوم او چې مسجد ته ووت نوزه هم دهغه ترمخه شوم او په هيڅ حال ورڅخه جلا كېدونكى نه وم .

بيا كله چى دحنين ورځ شوه نو عرب دپېغمبر عليه الصلاة والسلام دجنګ دپاره داسى غونډ شول چى له دى څخه پخوا هيڅ غونډ شوى نه ؤ او دهغه دمخامخ كېدو دپاره ئى داسى تيارى کړې ؤ چى له دى څخه پخوا داسى تيارى نيول شوى نه ؤ او عزم ئى وکړ چى جنگ داسلام او مسلمانانو دمنځه وړلو سبب شى .

رسول الله صلوات الله عليه دخپلو ملګرو سره دهغو دمقابلى دپاره هم ووت او زه هم ورسره ووتم او كوم وخت چى مى دمشركانو ډلى وليدلى نو ومى ويل :

« والله لا كفرن اليوم عن كل ماسلف منى من عداوة رسول الله صلى الله عليه وسلم ، وليرين النبى من أثري مايرضى الله ويرضيه »

په الله سوكند ، نن ورځ به دټولو پخوا نيو دښمنيو څخه چې درسول الله صلى الله عليه وسلم سره مي كړى كفاره وركړم او پيغمبر به خامخا زما هغه اثر ووينى چى دالله اود هغه دخوښى سبب كيږي .

كله چى دواړه ډلى سره مخامخى شوى نو پرمسلمانانو باندى دمشركانو دلاسه سخته راغله او په مسلمانانو كى كمزورى او ماتى پيدا شوه او خلك له پيغمبر څخه تت او پرك شو ل او نژدى ؤ چى مونږ دسختى ماتى سره مخامخ شوو نو په دغه وخت پيغمبر دهغه څخه زما پلار او مور ځارشى دجنګ په زړه كى پرخپلى كچرى دثابت غر په شان ثابت درېږي او خپله توره له تيكى څخه راوباسى او دخپل ځان او دخپلو چا پېريالو څخه دښكارى زمرى په شان مقاومت بنى.نو په دغه وخت ما له خپل آس څخه خيز كړ او دخپلي تورى تيكى مى مات كړ او الله ښه پوه دى چى ما درسول الله څخه ددفاع په خاطر دمرگ هيله كوله او زما تره عباس دپېغمبر دكچرى جلب ونيوه او تر څنګ ئى ودريد او زه په بله خوا كى ئى ودرېدم او په سى لاس كى مي توره او درسول الله صلى الله عليه وسلم ـ څخه دفاع كوم او په كيڼ لاس مي دهغه ركاب نيولى ،

کله چې رسول صلوات الله وسلامه علیه خپل اعلی رفیق ته وصل شو نو ابو سفیان الحارث وړاندې داسې ډېر خپه شو خنګه چې مور دخپل بوازني زوی په فراق خپه کېږي او پر هغه ‌بانديږ ئې داسې وژړل څنګه چې دوست په دوست ژاړي او دهغه مرثیه ئې چې له خورا غورو مرثیو څخه وه په داسې قصیدې سره وویله چې دسوز او خپګان آواز ئې ویسته او دحسرت اوزګېروي اوښکې ئې تویولې .

کله چې پیغمبر ددښمنانو په مقابل کې زما دجنګ بنه دریغ ولید نو زما تره عباس ته ئې وویل :

« من هذا ؟ »

دا څوك دی ؟

عباس وویل :

هذا أخوك وابن عمك ابو سفیان بن الحارث فارض عنه ای رسول الله ! »

داستاوړور او ستا دتره زوی ابو سفیان بن الحارث دی نو ته ورځخه راضي شه ای دالله رسوله . الهی پیغمبر وویل :

« قد فعلت وغفرالله له كل عداوة عادانيها »

په تحقیق ما وکړ او الله دی ورته هره دښمنی چې له ما سره یې کړې وه ورته وبښي . ابو سفیان بن الحارث وائی :

زمازړه له دی رسول الله له ما څخه راضی شو له خوشحالی څخه په الوتلو شو او ما دهغه پښه چې په رکاب کې وه ښکلوله کړه ، بیا ئی ماته وکتل او وئی ویل :

« أخي لعمري تقدم فضارب»

زما وروره ! سوګند درکوم وړاندې شه وهل وکړه .

درسول صلوات الله وسلامه علیه خبرې زما دغیرت لمبه ئې بله کړه او پر مشر کانو می داسې برغل وکړ ترهغه چې هغوی می له خپلوځایونو څخه بې ځایه کړل او مسلمانانو هم ماسره یو ځای برغل وکړ او هغوی مو دیوه فرسخ په اندازه لرې او په هره خوا مو تیت او پرك كړل .

* * *

ابو سفیان بن الحارث دحنین له ورځې دپیغمبر درضا څخه برخمن شو او دهغه په ښه صحبت سره یې سعادت وموند مګر هغه ته یې هېڅکله خپلې سترګې پورته نکړې او نه ئې خپلې سترګې دهغه مخ ته ونیولې او دا دخپل تیر حالت او دریغ له خجالت څخه .

* * *

ابو سفیان بن الحارث دخپلو تورو ورځو څخه چې په جاهلیت کې ئې تېرې کړې وې او دالهی نورڅخه په پرده کې وې او له کتاب څخه ئې محروم ؤ نو شپه او ورځ پر قران پر بوت دقـــرآن آیتونه ئې لوستل ، پر احکامویاندی ئی ځان پوه وه او دپند و څخه ئې ګټه اخستله له دنیا او دهغې له ښکلا څخه ئې مخ اړوه او په ټولو اندامونو سره ئې الله تعالی مخه کړه تر دی چې یوځل پرهغه درسول صلوات الله وسلامه علیه نظر شو ، چې هغه مسجد ته ننوځي نو عائشه رضی الله تعالی عنها ته ئی وویل :

« أتدرين من هذا يا عائشة ؟ »

ایا پوهیږی داڅوك دی ای عائشې ؟

هغې وویل :

« لايا رسول الله » هغه نه پیژنم ای دالله رسوله !

الهی پیغمبر وویل :

« إنه ابن عمي ابوسفيان بن الحارث انظري إنه أول من يدخل المسجد وآخرمن يخر ج منه ، ولا يفارق بصره شراك نعله »

هغه زما د تره زوی ابو سفیان بن الحارث دی ، ووینه چې هغه لومړی هغه څوك دی چې مسجد ته ورننو ځي اووروستی هغه څوك دی چې له مسجد څخه وځي او سترګه ئې دپښی له تسمی څخه ئی نه جلا کېږی .

* * *

کله چې رسول صلوات الله وسلامه علیه خپل اعلی رفیق ته وصل شو نو ابو سفیان الحارث وړاندې داسې ډېر خپه شو څنګه چې مور دخپل بوازني زوی په فراق خپه کېږي او پر هغه بانديږ ئې داسې وژړل څنګه چې دوست په دوست زاری او دهغه مرثیه ئی چې له خورا غورو مرثیو څخه وه په داسې قصیدې سره وویله چې دسوز او خپګان آواز ئې ویسته او دحسرت اوزګېروي اوښکې ئې تویولې .

* * *

ابو سفیان بن الحارث دعمر (رضی الله تعالی عنه) دخلافت په دوره کی دمرګ احساس وکړ او خپل ځان ته ئی قبر پخپلو لاسونو وویست او بیا له دریو ورځو څخه زیات وخت تیر نشو چې ورته مرګ ورسید او دا داسې ښکاریده چې ګوندی دهغه او دمرګ تر منځه مقرره وعده شوې وه او دمرګ په وخت ئی خپلی ښځې ، خپل اولاد او خپل اهل ته داسې ویل : « لا تبكوا على فوالله ما تعلقت بخطيئة منذأسلمت »

پرما مه ژاړئ ، په الله سوګند ، له کوم وخته چې ما اسلام منلی دګناه سره می تعلق نه دی نیولی بیا پاك روح ئی ووت او دجنازې لمونځ ئی فاروق رضوان الله علیه وکړ او وړاندې ئی ډېر خپګان وښود او اصحاب کرام هم وړاند ډېر خپه شول اودهغه مرګ ئی داسلام او مسلمانانو دپاره لوی مصیبت وښود .

ام سليم رضی الله عنها

«دکتور عبدالله حنیف»

خانواده ونسب :

وی از زمره انصار واز قبیله خزرج واز سلاله بنی نجار است ، تذکره نویسان در مورد نامش اختلاف نظر دارند ، مگر وی به رمصا ، شهرت داشت ، ویرا از کنیه اش ام سلیم دختر سلمان نجاری مي شناختند ، با پیامبر علاوه از پیوند اسلامی ، رابطه خویشی وقرابت داشت زیرا بنونجار ماماهای پدر شان بود وام سلیم شاخه ء از درخت پرباری بود چه برادرش حرام بن سلمان یکتن از جمله هفتاد قاری ای بود که مشرکین در بئر معونه به اوشان غدر نمودند واو کسی بود که ایستاد و فریاد کرد : من فرستاده رسول خدا بسوی شما هستم ، شخصی از عقبش آمد واورا با خنجر زد ، وقتی حرارت خنجر را در بدنش احساس کرد این کلمات را گفت : قسم بخدا پیروز شدم .. و خواهرش ام حرام دختر ملمان همسر عباده بن صامت زنیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده بودند که از امتش مردمانی اند بر کشتیها سوار مي شوند ودر راه خدا جهاد مي کنند ومانند پادشاهان اند برخانواده هایشان ، ام حرام گفت : از خدا بخواه که مرا از زمره آنان بگرداند ، پیامبر گفت : تو از جمله آنانی . خداوند گفته پیامبرش را تحقق بخشید وی در غزوه در یائی ای با رمصا که همراه همسرش بود در زمان حکمروائی معاویه شهید شد .

ایشان از خانواده ای اند که در امور خیر دلهای شان با هم مشابهت دارد . سلاله ء اند بعضی از بعض دیگر .

ازدواج ام سلیم :

ام سلیم در جاهلیت با مالك بن نضر از قبیله بنی نجار ازدواج کرد واز او انس بدنیا آمد ، وقتی به اسلام دعوت شد ، با مسلمانان صدر اول ، اسلام آورد ، سپس جهت ادای رسالتش که نشر دعوت اسلامی است اقدام نمود ومانند همسری که سعادت وخوشبختی شوهرش را بخواهد اسلام را به شوهرش عرضه کرد ، غیرت جاهلیت در او بود و برهمسرش قهر شد دیری نگذشت که خانواده اش را ترك گفت وبسوی شام فرار نمود ، ودر آنجا مرد .

ام سلیم میگفت : من ازدواج نمی کنم تا که انس به سن جوانی برسد ودر مجالس بنشیند وهمین بود که انس بعد ها میگفت : خداوند مادرم را پاداش نیکو دهد ، در مورد من تصرف خوبی کرد .

سپس ابو طلحه پیشنهاد ازدواج کرد ، ابو طلحه در آنوقت مشرك بود ، ابو طلحه برای ام سلیم گفت : انس حالا در مجالس مي نشیند وسخن میگوید . ام سلیم برایش گفت ای ابو طلحه من بتو رغبت وعلاقه دارم ، وشخص مانند ترا مي پذیرم .. مگر تو مرد کافری هستی ، ومن زن مسلمان ، برایم درست نیست با تو ازدواج کنم ، ابو طلحه با تعجب گفت : رمصا چه زیرکی تو ؟ در مورد طلا و نقره چه میگوئی ؟!

با متانت واستواری گفت : من طلا ونقره نمیخواهم ، تو شخص هستی چیزی را که نمی شنود ونمی بیند مي پرستی وهیچ چیزی را از تو دفع کرده نمیتواند ... ای ابو طلحه شرم نداری چوبی از زمین را که بنی فلان زینت میدهد عبادت میکنی ؟! .. اگر مسلمان شدی همان مهر من است ، من غیر ازین دیگر مهری نمیخواهم .

با این کلماتیکه از قوت ایمان جهیده بود . مقیاسهای ابی طلحه برهم خورد ، ورویش وی تغییر یافت دیگر چاره نیافت مگر اینکه گفت : ای رمصا کیست که مرا به اسلام رهنمائی کند ؟! رمصا گفت : در ین مورد نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برو .. ابو طلحه رفت پیامبر را جستجو میکرد ، پیامبر صلی الله علیه وسلم میان اصحابشان نشسته بودند وقتی ابو طلحه را دید پیامبر گفت : ابو طلحه نزد شما آمده روشنی اسلام در چشمانش مشاهده میشود .. ابو طلحه در برابر پیامبر ،اسلام آورد واو را از آنچه رمصا گفته بود

خبر داد وبه آنچه شرط گذاشته بود او را به عقد ام سلیم درآورد .

طبیعی است که زنان به زیاد بودن مقدار مهر افتخار می کنند واز درهم ودیناری که به او مصرف شده یاد می کند اما ام سلیم روش جدیدی را اساس گذاشت که زمانه بر روش و موقف گیری وی افتخار می کند .

ثابت بنانی بعد از ینکه قصه از دواج ام سلیم را روایت کرده میگوید : مهر زیاد تر از آنرا نمیدانیم ، ام سلیم راضی شد که اسلام مهرش باشد !

ام سلیم با ابو طلحه مانند همسر وفا دار وبا محبت زندگی کرد وقتی به طرف وی نظر میکرد اورا خوش میساخت ، اگر دستور میداد فرمان می برد ودر غیاب وی ما لش رانگهداری میکرد سعادت هردو باپدنیا آمدن پسری بیشتر شد . اورا ابو طلحه خیلی دوست داشت ، واو را ابو عمیر ، کنیه نمودند ، پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی بدیدار ام سلیم میرفت با ابو عمر مزاح میکرد ، روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد ام سلیم آمد ابو عمیر خیلی غمگین بود ، پیامبر گفت : ما لابی عمیر حزیناً ، ترجمه : چه شده ابا عمیر را که غمگین است ؟ ام سلیم گفت : (مات نغیره الذی کان یلعب به) نغیر ، پرنده ایست کوچك ، منقار سرخ دارد . یعنی پرنده سرخ منقارش مرده پیامبر صلی الله علیه وسلم باو مزاح میکرد ومی گفت یا ابا عمیر .. ما فعل النغیر ! ابا عمیر .. نغیر چه شده ! ..

خداوند خواست هردو همسر خوشبخت را در زینت وزیبائی زندگی، ثمره محبت وجگر گوشه شان امتحان کند ، تا ام سلیم یکبار دیگر شاهکاری زن مسلمان را در تاریخ ثبت نماید . پسر بیمار شد بیماری اش شدید تر وپدرش به آن مصروف وخیلی اندوهگین شد . صبح وشام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمد وقتی بر می گشت از فرزندش می پرسید . باری نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت مرگ بزودی به سراغ ابو عمیر رسید مادرش که پسر و نورچشمش را از دست داده بود چه کرد ؟..

ما می بینم بعضی بانوان فضای خانودگی همسری را بدون کدام سببی مکدر می سازند وبعضی دیگر از حادثه وواقعه کوچکی مصیبت بزرگی می سازند به سر وروی خود می زنند وگریبان پاره می کنند ، مگر ام سلیم از دختران برازنده حوا بود . پسر را شست وکفن کرد و بر او خوشبوئی زد و بر او چادری انداخت ، سپس انس را فرستاد تا ابو طلحه را به منزل بیاورد ، برای انس گفت که ابو طلحه را از وفات پسرش خبر ندهد تا او خودش نخستین کسی باشد که وفات پسرش را خبر دهد . ابو طلحه آمد و پرسید : حال پسر چطور است ؟ ام سلیم گفت : روحش آرام شده امید است که راحت شده باشد .

ابو طلحه گمان کرد که پسرش شفا یافته او روزه داشت افطاری اش را تهیه نمود ، افطار کرد . شب شد ، آرایش نمود وخوشبوئی استعمال کرد سپس پیش شد واز او کام گرفت ،ابو طلحه صبح غسل کرد خواست از خانه خارج شود ام سلیم گفت : ای ابو طلحه چه نظر داری اگر قومی مالی را در منزلی امانت بگذارند وقتی امانت شانرا بخواهند آیا اهل منزل میتوانند ازامانت خود داری نمایند ؟ ابو طلحه گفت : این حق را ندارند ، امانت را باید به اهلش سپرد ، وقتی چنین جوابی را از او گرفت ام سلیم گفت : خداوند پسری به ما امانت داده بود او را گرفت ، بدان او نزد خداست ..

ابوطلحه گفت : انا لله وانا الیه راجعون ، گذاشتی آلوده شوم سپس از پسرم خبر دادی ! نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت با او یکجا نماز گزارد و پیامبر را از آنچه میان هر دو گذشته بود خبر نمود . پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت : « بارك الله لکما فی لیلتکما » خداوند در شب تان برکت نهاد !

دعای پیامبر به آسمانها بلند رفت در های آسمان باز شد خداوند از آنشب عبدالله بن طلحه پدر اسحق بن عبدالله تابعی وفقیه بزرگوار وبرادرانش را ارزانی داشت ، نه برادر بودند همه از او علم آموختند وقرآنکریم را حفظ نمودند .

مادر :

در قصه گذشته مثال مادری را بیان داشتیم که پسرش را از دست میدهد وشوهرش میماند وحالا مثال مادر ی را بیان میداریم که شوهرش را ازدست داد وپسرش باقیماند.

ما لك بن نضر را از دست داد وپسری بنام انس بجا گذاشت ام سلیم از ازدواج کردن ابا ورزید تا اینکه پسرش بزرگ شود، بنشیند وسخن بگوید ، روایت کنند که او وقتی راضی شد ابو طلحه را به همسری بپذیرد ، رو به فرزندش نمود وگفت : انس ! برخیز ومرا به ابو طلحه به نکاح ده ، انس ولی نکاحش با ابو طلحه بود ! ..

وقتی از انس بن مالك یاد کنیم کسیکه ده سال با پیامبر هم صحبت بود وخدمت پیامبر را کرد وبرای ما از زندگی وگفتار وکردار واخلاق او سر مشقی بجا گذاشته وتقریباً یکقرن زندگی کرد . روایت میکرد و فتوی میداد تعلیم میداد وتربیه میکرد ، پس باید صاحب فضیلت را که بر انس منت گزارده یادی نمائیم ، او مادرش است ، فهمید وی را کجا بگذارد ، وبرای وی چگونه مدرسه ومعلمی را اختیار نماید ، آن مدرسه خانه نبوت نبوة



ومعلمش محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم .

انس رضی الله عنه گفت : پیامبر به مدینه منوره آمدند و من پسر ده ساله بودم ،مادرم از دستم گرفت ومرا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برد و گفت :ای رسول الله .. مرد وزنی از انصار باقی نمانده که برایت تحفه نداده باشد ، ومن توان وقدرت تحفه دیگری را ندارم پسرم را برایت تحفه میدهم ، او را بگیر تراهمیشه خدمت نماید ، انس میگوید : ده سال خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمودم مرا هیچ نزده ، دشنام نداده ، نه رانده ودر مقابلم ترش روئی نکرده مادرش درمصاحبت پیامبر او راخوب رهنمائی میکرد ، روزی انس را مادرش در راه دید ، گفت : انس کجا میروی ؟ انس گفت : در کار سري رسول الله ، برایش چنین وصیت کرد : سر رسول الله را نگهدار .

دوست داشت پسرش را با همه توان وقدرت از فیض وبرکت رسول الله بهره مند سازد . باری به پیامبرگفت : ای رسول الله .. به خدمتگارت انس از خداوند بخواه ، پیامبر گفت : اللهم اکثر ماله وولده وبارك له فی ما اعطیت ، خدایا دارائی وفرزندانش را بسیار کن ودر آنچه برایش داده ای برکت ده ، انس رضی الله درحیاتش یکصد نفر از اولاده اش را دید .

زن مسلمان :

ام سلیم در روشنی بصیرت اسلام آورد ورسالتش را از نخستین روز اسلام آوردنش دانست ، اسلام را به شوهر اولش عرضه کرد اما ورزید وجدا شد ، وقتی ابو طلحه از او خواستگاری کرد او را به اسلام دعوت نمود ابوطلحه اسلام آورد و با او از دواج کرد ، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم نظر به ایمان ژرف وبزرگی موقف وشخصیتش گرامی ومحترم بود ، پیامبر بدیدن وی مي رفت وبه او احترام میگزارد ، اگر ام سلیم وخواهرش در خانه مي بودند پیامبر بعد از ظهر نزد وی کمی بخواب میرفت ، گویا پیامبر به رفتن واستراحت کردن بخاطر مرگ برادر شان حرام که در بئر معونه بخاطر اعلای کلمة الله شهید شده بود ایشانرا تعزیت میداد .

ام سلیم پیامبر را بسیار دوست داشت ، از انس رضی الله عنه روایت شده گفت : پیامبر نزد ما آمد واستراحت کرد عرق نمودند ، ام سلیم ظرفی را آورد وعرق پیامبر را جمع کرد پیامبر صلی الله علیه وسلم بیدار شدندگفتند! ای ام سلیم .. چه مي سازی ؟ ام سلیم گفت : این عرق شما ست با خوشبوئی های خود مخلوط مي کنیم آن بسیار خوشبوی است.

ام سلیم با پیامبر صلی الله علیه وسلم در جماعه زنان جهاد مي کرد بعضی خدمتهائی به عسکر انجام میداد ، مجاهدین را آب میدادند ومجروحین را دوا میکردند .

کشته کان را منتقل میدادند وبخدمت بزرگسالان میرسیدند ، اگر احیاناً به سلاح بر داشتن ضرورت مي شد آهو به شیر مبدل مي شد وزن در پهلوی مرد می ایستاد وبا سلاحش دشمنان خدا را عقب مي راند ! ..

همچنان ام سلیم را در غزوه حنین دیدیم وقتی مشرکین کمین گرفتند ومسلمانان آشکار شدند ام سلیم خنجری را گرفت ، ابوطلحه از او پرسید چه میکنی؟ ام سلیم گفت : اینرا گرفته ام اگر یکی از مشرکین به من نزدیك شود شکمش را پاره میکنم ! ..

انس رضی الله عنه روایت مي کند : پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد من ومادرم ، خاله ام ، ام حرام در خانه بودیم ، برای ما گفت : بر خیزید عقب من نمازگزارید ، هنگام نماز فرضی نبود ، عقب پیامبر نماز گزاردیم مرا بطرف راست خود ایستاد نمود سپس بما دعای خیر کرد . ام سلیم گفت : رسول الله صلی الله علیه وسلم برایم آنقدر دعا نمود که از آن بیشتر نمی خواستم ! .

این ام سلیم بود .. نمونه زن صالحه عفیفه .. مادر فاضله ودانشمند .. دارای عقل رسا و عاطفه ولطف بي پایان که اراده نیرومند و ایمان ژرفش سرمشق همه زنان مسلمان است .

*

ولی مارکسیسزم د نړی
او انسانی ټولنو په پیژندنی
کی تیروتی ؟

دمارکسیزم ماضی او راتلونکی

ژباړن : اجر الدین

مارکسیستی نړی لید

۳۳ - پوښتنه : ددیالیك تیك پراصولو په کافی اندازه پوه شوم ، ښه نو اوس راته مارکسیستی نړی لید روښانه کړه .

ځواب : ددیالیك تیك اصولو په روښانه کو لوسره دمارکسیستی نړی لید د تشریح لپاره به دو مره مشکل پاتی نه وی .

په لنډه توګه کمونیزم نړی داسی وینی :

هستی له مادی موجوداتو جوړه شوی چی تل دتغیر او تبدیل په حال کی ده . او دا اوړیدل اوراوړیدل ددننني عواملو او د « تز ، آنتی تز او سنتز » پوری اړه لری .

دوی وایی چی هستی یو نظام دی خود یوی نقشی اوهدف له مخی ندی پیدا شوی او نه پری څوك نظارت لری ، پر هستی مادی قوانین حاکم دي چی دتصادف له مخی پیدا شوی کمونستان پر خدای او مذهب عقیده لرل دبشری ذهن زیږنده بولی .

دوی وایی بشر چی پر څه ونپوهیږی اوله بیانولو یی عاجز پاته شی نو بیا وایی چی دا دخدای کار دی او په ټولنه کی دخلکو دزبیښلو،او طبقاتی نظام دټینګښت لپاره یی دمذهب په نامه فرضیات را منځ ته کړی کمونستان عقیده لری چی پر ګردی نړی باندی دعلیت جبر حکومت کوی او بشری تاریخ هم لدی خلاص ندی . آزادی او اراده خیالی مسئلی بولی.

انسان د طبیعت تکامل یافته ګڼی او وایی چی دطبیعت دقوانینو او تاریخی جبر تابع دی .

انسان تاریخ نشي جوړ ولای بلکه دا اقتصاد او دتولیدی طریقی دی چی ټولنی بشری پیښنی او تاریخ یی منځ ته راوستی .

۳٤ پوښتنه : دوی دخپلی مفکوری لپاره څه دلیل لری ؟

ځواب : هغه دلایل یی چی ددیالیك تیك داصولو لپاره راوړی او په تیر بحث کی مو تر نقد او څیړنی لاندی ونیول .

۳٥ پوښتنه : تاسی که څه هم دا اصول مونږ ته ښه روښانه کړی خو بیا هم دلته دبحث دضرورت په مناسبت لږ څه شرحه نوره هم وکړی .

ځواب : ډیر ښه .

۱- مثلاً پوه شو(دهغوی دخیالونوپر خلاف) چی یوازی په مادی نړی کی تغیر او تحول صورت مومی خو په علمی او فلسفی قطعی مسائیلو (نه فرضیاتو) کی نه : دا مسائل دریاضی دمسائلو غوندی په میلیونونو کلونه همداسی پر خپل ځای ثابت پاتی کیږی البته نوی را برسیرونی پری زیاتیږی خود هغوی له قوته څه نه کمیږی .

۲- پدی هم پوه شو چی هر چیری « دننني تضاد »د تغییر او تحول سبب ندی . اصلاً دشیانوترمنځ تضاد نشته او که ښه ځیر شوهر چیری توحید او

یو له بله سره پیوستون لیدل کیږي .

۳- پوه شو چي انسان دخپل اختیار او ارادی له مخی دتاریخ په جوړولو کی بنیادی ونډه لري ، تولیدی وسائیل دانسان دارادی او پوهی محصول دی . انسان پر خپلو مصنوعاتو حاکم دی نه دا چی دهغه محکوم وی . انسان یو بي ارادی وسیله نده او دانسان ستر امتیاز همدا دی .

٤ - دا ممکن نده چی فکر مادی وی ځکه دمادی خواص (تغیر ، وروستوالی ، ویش) نلري .

یادونه: دلته زمونږ مطلب علمی ثبوت شوی حقایق دی نه فرضیات .

٥ - خدای او مذهب خارجی واقعیت دی او کله هم دبشری ذهن زیږنده نده .

پر خدای عقیده لرل، دطبیعی شیانو او پدیدو په باب دانسان د ناپوهی او جهل له امله نه بلکه دهستی دموجود اتو په هکله دانسان دمعلوماتو او پوهیدنی له لاری مینځ ته راغلی نو ځکه څومره چی دعلم لمنه پراخیږی هومره دخداي تعالی پیژندلو لپاره لار آوار یږی .

ربښتونی مذهب (نه غیر آسمانی اوخرافی مذاهب) نه یوازی دا چی په ټولنه کی دطبقاتی نظام او ځوریدلو طبقاتو د موجودیت خوندی ساتونکی ندی بلکه د تاریخ په شهادت ټول الهی پیغمبران (حضرت ابراهیم «ع» حضرت نوح «ع» ، حضرت موسی «ع» ، حضرت عیسی «ع» او حضرت محمد «ص») دزمانی دمستکبرینو پر ضد د پاڅون او انقلاب مخکښان وو .

او په تیره بیا نننی زمانه کی د «اسلامی نړی لید » پر بنیاد دافغانستان اسلامی جهاد ، دفلسطین او کشمیر اوسنی پاڅونونه او دایران اسلامی انقلاب دیرغلگرانو ، ښکیلاکگرانو، ظالمانو، مستکبرینو او مستبدینو پر ضد یوازینی دحرکت عامل ندی نو څه دي؟!

نو څوک چی دپیغمبرانو دتاریخ په باب کم معلومات هم ولری لدي واقعیته منگرید ای نشی خو کمونستانو چی دیوخاص هدف لپاره خپله فلسفه جوړه کړی هر واقعیت چی د خپلی لاری او فلسفی په مقابل کی خنډ ووینی یاتری منکریږی یاپری توروونه لگوی او یا ئی په ناسمه توگه تفسیر وی او پدی ډول ئی اهمیت له منځه وړی .

٣٦ پوښتنه : پدی می پوه کړه چی کمونستان دموجود اتو دهمیشنی حرکت عوامل څه گڼی ؟ آیا دا عوامل دموجوداتو له دننه راولاړیږی او یا دا چی له بهره ؟

ځواب : کمونستان عقیده لری چی ماده ازلی ده او همدارنگه حرکت یي هم ازلی دی او داهمیشنی حرکت دمادی له ذراتو را ولاړ یږی نو دهمدی دلیل له مخی باید ابدی هم وی .

٣٧ پوښتنه : آیا تاسي دامنی چی پر جهان به یو همیشنی (بی پیله او بي پایه) حرکت حاکم وی ؟

ځواب : نه ، زه هیڅکله داسی عقیده نلرم او وایم چی جهان له بهرنی قوی له واریدلو نه وروسته حرکت پیل کړی او هم وروستیو علمی بر سیرونو ته په پام کي لرلو سره عقیده لرم چی دا حرکت به ابدی هم نه وی اوداسی ورځ به راورسیږی چی په ټپه به ودریږی او پدی عالم او هستی کی به دنوی حرکت دپیل لپاره بیا نوی ضربه له بهره واردیږی .

٣٨ پوښتنه : دازلیت او ابدیت مسئله خورا مهمه ده نوکه پدی باب لږه رڼا واچوی بده به نه وی .

ځواب : دترمودینا میك (هغه علم دی چی داجسامو دحرارت او حرکت نه بحث کوی) په علم کی دآنتروپی (آنتروپی یو منل شوی اصل دي چی وایي ټول مادی موجودات دزړښت ، سستی ،وروستوالی او خواره واره کید لو په لوری دي) اصل ثابته کړی چی مادی جهان (آسمانی کرات ، کهکشانو نه ، اتومونه) دخورو وریدو او وروستوالی په حال کی دي او څومره چي داجسامو وروستوالی او زړښت زیاتیږی (. یعنی آنتروپی یی زیاتیږی) هومره ماده پر انرژی بدلیږی او انرژی هم تر هغه دحرکت په حال کی وی څو چی یو رنگوالی او یکنواختی پکی نه وی راغلی نو هر چیری چی انرژی په یو ډول خپره شی نو پر دنیا به د بشپړه او مکمل آنتروپی حالت واکمن یعنی موجودات به دمرگ په خوب ویده ، نشت او نابود به شی .

٣٩ پوښتنه : دا بحث خو را مهم دي که دیو مثال په یادولو سره راته مسله روښا نه کړی بده به نه وی .

ځواب : که په یوی خونی کی دخوټیدلو او یو ډك لوښی کیږدو نو دا لوښي په ورو ، ورو خپل چاپیر یال ته تو دوخه ورکوی څودمحیط او لوښی تودوخی یو رنگه شی . یعنی له لوښی تو دوخی پورته کیږی او دکوټي سړه هوا دهغه ځای نیسي او دتودوخی پورته کیدل او دسړی هوا راکیوتل تر هغه جریان لری څو د کوټی دچاپیریال او لوښي تو دوخه یو ډول شي چی پدی حالت کی حرکت نور چور په ټپه دریږی .

لمر هم دخوټیدلی لوښی مثال لری تر هغه نورو کراتو ته تو دوخه ورکوی څو دټولو تو دوخی یو ډول شی چی ددی په نتیجه کی به دځمکی دمخ ټول موجودات دجامد ، مایع او گاز له حالته پر انرژی واوړی او دځمکی دکرې اوسنی نظام به دړی وړی شی دغسی نور آسمانی کرات هم .

٤٠ پوښتنه : ښه نو لدی دلایلو څه نتیجه اخلی ؟

ځواب : لومړی نتیجه تری دا اخلو چی دمادی موجوداتو اوسنی وضعه

به همیشنی او تلپاتی نه وی او یوه ورځ به داټول حرکتونه په ټپه ودریږی بله دا چی مادی جهان ازلی ندی یعنی دا محاله ده چی پرنږی بې نهایته زمانه تیره شوی وی ځکه که تیره شوی وای نواوس به دآنتروپی حالت منځ ته راغلی وای او چیری به هم حرکت او خوځښت نه وای (۱)

۴۱ پوښتنه : آیا دا ممکنه ده چی اتومونه تجزیه او پرانرژی واوړی او انرژی هم مړه شی خو بیا پکی خوځښت پیل شی او په حرکت شروع وکړی؟

ځواب : دا احتمال (یادافرضیه) چورمنطقی دی خو په یو شرط :

که ومنو چی ټول حرکتونه او انرژی مخ پر چوپتیا او مړه کیدلو دی نو باید دا ومنو چی دنوی دنیا او نوي ژوند دپیل کیدلو لپاره بهرنی عامل ته اړه ده ځکه په داخل کی له مړی مادی پرته بل څه به سترګو نه کتل کیږی باید لدی جهان نه آخوا ورباندی یوه سمه حساب شوی او نظم راوستونکی ضربه وارده شی !

او دا له طبیعت نه آخو جهان پر موجودیت دلالت کوی چی بې شکه مونږ پری عقیده لرو.

۴۲ پوښتنه : بحث ډیر خوږ شو لږه نوره پری هم رڼا واچوه .

ځواب : په نننی عصری علو مو کی د « سیستمونو » په نامه یو علم شته چی وایي :

« په یو تړلی مدار او سیستم کی چی بهر پوری تړلی نه وی دتولید او تکامل امکان نشسته . »

مثلاً یو بوټی ، یا یو انسان یا کارخانه که چورمخی له بهر سره خپلی اړیکی پری کړی . اوله دباندی نوی قوت جذب نکړي نو له لږی مودی وروسته ضعیفه کیږی او بیا مری او داهم ممکن نده چی تل به له ځانه نوی قوت او انرژی تولید وی او تل به دوام مومی .

ښه ځیر شی ټول جهان دانسان یا ونی په څیر دی چی دیوی دوری له پای ته رسید لونه وروسته باید له بهره دحرکت یو عامل ورسره مرسته وکړی .

ددی بحث پوری اړونده مسایل په لاندی ډول لنډه وو:

نن علم په غوڅه توګه ثباته کړیده چی :

۱- مادی جهان نه ازلی دی او نه ابدی ، یا په بله وینا مادی جهان هم پیل لری او هم پای.

۲- بالاخره داسي وخت رارسیږی چی ماده له منځه ځی ، انرژی هم له خو ځښته لویږی ، ټول حرکتونه له کاره لویږی اودنړی دمرګ شیبی را رسیږی !

۳- دنوی نظام ددوران او حرکت منځ ته راتګ لپاره باید له دباندی منظمه

انسان دخپل اختیار او ارادی له مخی دتاریخ په جوړولو کی بنیادی ونډه لری ، تولیدی وسایل دانسان دارادی او پوهی محصول دی . انسان پر خپلو مصنوعاتو حاکم دی نه دا چی دهغه محکوم وی . انسان یو بې ارادی وسیله نده او دانسان ستر امتیاز همدا دی .

قوه وارده شی .

نو دمادی جهان آخوا قدرته انکار نشو کولای هغه قدرت چی دبی پایه علم سر بیره دحرکت اصلی عامل ، د « مادی - انرژی » د نظام او قوا نینو پیدا کونکی دی (ښه ځیر شی) .

۴۳ پوښتنه : فرضاً که « مادی جهان » ازلی او ابدی وګڼو نو دخدای دوجود داثبات لپاره څه دلایل لرو ؟

ځواب : مونږ هرومرو مجبور نه یو چی دخداي تعالی د اثبات لپاره دجهان د حدوث (نوی پیدا شوی) دلایل راولو که څه هم داد منلووړ او مستقله لاره ده خو مونږ لدی پرته کولای شو چی د « طبیعت نظام » کی دڅیړنی او غورله لاری د خدای تعالی وجود او وحدانیت ثبوت کړو . که مونږ د اتوم ، ژوندی حجری او دانسان دمغز و جوړښت او همدارنګه د زرګونو ډولونو بوټوا و څنا ورو ژوند ته ځیر شو چی ځومره په دقت او ظرافت سره جوړشوی او څومره پټ رازونه پکی نغښتی دی چی ددی نظامونو دیوی کوچنی برخی له تشریح نه په میلیونو نه کتابونه ډک شوی او په میلیونو نو پوهانو په سل ګونو کلونو دهغوی پر پیژندنی تیر کړی نو دامسله مونږ ته راښئی چی بې پایه عقل او قدرت نو موړی نظامونه جوړکړی او که نه دا هیڅ ممکن نه وو نو ځکه داډول منطق دعلم سره ډیر همآهنګ دی .

دځمکی پر مخ دډول ډول نظامونو تصادفی پیدا ینبت دریاضی دمحاسبو له مخی نه یوازی محال دی بلکه فرضاً که امکان هم ولری دځمکی عمر دهغوی دیو پرزرمی لپاره هم کافی ندی .

او که داسی ووایو چی دا دمادی ذاتی خاصیت دي نو دا ډیره غیر علمی ده ځکه هیڅ منطق دانشی منلی چی مثلاً یو لیکوال زره پوری مقاله ولیکی او بیا یي ټیپ کړی او مونږ ووایو چی مقاله دهغه علم او پوهی پوری اړه نلری او دا دهغه ذاتی خاصیت دي .

ښه نو که اوس مونږ ګردی نړی ته همدا احتمال ورکړو نو دا څومره بې منطقی ده .

په هر ترتیب لدی پرته بله لارنلرو چی ووایو جهان واحد خدای لری اویس.

دتاریخ اقتصادی فرضیات :

٤٤ پوښتنه : له « مارکسیستی نړی لید » چی تیر شو، نو کله چی مونږ دکمونستانو کتابونه لولو نو هغوی د « تاریخی مسلو » په باب ځانګړی «لید» لری ، تاریخ او دتاریخ حرکت له نوی زاویی تر غور لاندی نیسی .

ځواب : همداسی ده ، هغوی د « تاریخی ماتریالیزم » او د « تاریخ محرکه قوه » تر عنوان لاندی بحثونه لري چې پدی بحثونو پوهیدل دمارکسیسم پر پوهیدلو لپاره ضروری دي خو تاسی پدی پوهیږی چی بشری تاریخ یوازی له سیاسی او نظامی پیښو جوړشوی ندی بلکه دهغو مختلفو برخو کی دانسان په ژوندانه کی پیښی شوی نو دهمدی دلیل له مخی انسان یو تاریخ نلری بلکه دپیښو دډول په نظر کی نیولو سره ډول ډول تاریخونه لری لکه :

سیاسی تاریخ ، دعلومو او ضایعو تاریخ ، دژبی او ادبیاتو تاریخ ، دمذاهبو تاریخ ، داقتصاد تاریخ او بالاخره د مدینیتو نو تاریخ .

بحث پدی کی دی که مونږ دبشری تاریخ ټوله مجموعه دیو ماشین په څیر وګڼونو اصلی عامل چی ماشین په حرکت راوړی کوم دی ؟

البته هغو پلټونکو چی دتاریخ فلسفه (نه خپله تاریخ کی) کی څیړنی کړی هریو ، یو یا څو عوامله دماشین محرکین ګڼلی .

٤٥ پوښتنه : مارکسیستان دتاریخ محرك څه شی بولی ؟

ځواب : دوی وسائل ، دتولید طریقه او اقتصادی اړیکی دتاریخی حرکتونو اصلی عامل ګڼی .

٤٦ پوښتنه : تاسی څه وایي ؟

ځواب : مونږ وایو انسان ، بیا هم انسان او نور ټول څیزونه دانسان دارادی زیږنده ده .

اجازه راکړی چی دا مسئله لږه روښانه کړم :

له هرڅه رومبی دا باید ځانته روښانه کړو چی کوم عوامل دانسان دحرکت اوخو ځښت سبب ګرځی ؟

داځکه چی بشری تاریخ دانسان پرمحور څرخی او تر هغی چی مونږ دانسان تمایلات ، غوښتنی او اړتیاوی په بشپړه او پوره توګه ونه څیرو ودانسان دتاریخی حرکت په انګیز واونیت نشو پوهید لای .

خو کمونستان په همدی یوه ټکی زور اچوی او وائی چی دانسان دتاریخی حرکت عوامل اقتصادی اړتیا وی دی .

انګلس وایئ : « له تولیدی اقتصاد نه چی ټولنیز جوړښت منځ ته راځی نو دادهری تاریخی دوری سیاسی او فکری اساس جوړوی ». لنډه

نن د « اروا پوهنی » علم دا ثابته کړی چی انسان یو اړخیز موجود ندی بلکه روح یي مختلف اړخونه لری نو انسانی هلی ځلی او په نتیجه کی تاریخ او تاریخی پدیدی دهمدی اړخونو دولاندول انعکاسات او تحلیلات دی نیکی ، آزادی ، تکامل ، خپلواکی او عدالت سره مینه او عشق دانسان دا صیلو اوبي کچو احساساتو نمایندګی کوی .

دا چی دتاریخی مسائیلو په باب دهغوی خبره داده چی : « متفکران ، پوهان ، ستر اتلان ، دملتونو ارادی ، ډول ډول بشری احساسات ، عشقونه ، رقابتونه ، کینی ، عاطفی اړتیاوی طبیعی وضعیت او جغرافیائی شرایط دبشری تاریخ څرخونه نشی خو ځولای . دانسان اراده دتاریخ مسیر نشی ټاکلای.

هر څه ؛ دتولید طریقی ،تولیدی وسایلو او د اقتصاد څرنګوالی پوری اړه لری حتی چی دانسان اراده ، فکر او تصمیم هم ټاکی . »

ښه څیر شی دا پورته تعبیر څومره پراخه دي حتی ټول علوم ، پوهنی ،ادبیات ، هنر، فلسفه او مذهب هم داقتصادی عواملو او تولیدی وسائیلو زیږ ندي بولی .

٤٧ پوښتنه : زما په نظر دا یو ستر ادعا ده آیا کولای شی چی ثابته یي کړی ؟

ځواب : فکر کوم چی دکمونستانو دمنطق او استدلال په طرز او طریقه پوهیدلی یو ،دهغوی همیشنی طریقه داده چی له یو کوچنی څیزه نمونه اخلی او هغه بیا په ټولو تطبیقوی او عمومی قانون تری جوړوی. دوی په هغو پیښو کی چی اقتصاد اوتولیدی وسائیل پکی بنیادی ونډه لری پرټولو شیانو تطبیقوی او وایي چې دتاریخی حرکتونو اصلی عامل او محرك یعنی همدا او د «ناقصی اونیمګړی استقرا » له طریقی کار اخستل دکمونستانو د « تاریخی اقتصادی فرضیو » لومړنی دضعف ټکی دی .

٤٨ پوښتنه : فکر کوم چی تاسی سوال ته لنډ شانتی ځواب ورکړ مسئله لږه نوره هم روښانه کړی .

ځواب : متوجه شی چی پدی فرضیه کی څو لاندی روښانه تضادونه شته لومړی : دا فرضیه چوره یو اړخیزه او ذهنی ده .

دویم : دانسانی روح مختلف اړخونه یي په پام کی ندی نیولی .

دریم : له نهائی څیړنی یي متضادی نتیجی پلاس راځی .

اوس پورته دلایل تر غور لاندی نیسو.



لومړی : دا فرضیه چوره یو اړخیزه او ذهني ده .

کمونستانو چې دتاریخ محرکه قوه دتولیدي وسائیلو پورې تړلې ګڼلې نو دایو اړخیز فکر کول دي چې طبعاً ددې لارې او مکتب ټولې نتیجه ګیرې هم یو اړخیزه دي نو ځکه مخ پر زوال دي .

هغوی دانسان دننني اړخونه او عاطفي ځانګړ تیاوې ترغور لاندې ندي نیولي او مخکې لدې چې دانسان اصیل احساسات وپیژني یوازې دتولید وسائیل (پداسې حال کې چې تولیدي وسائیل دانسان د زیار او کوښښ زیږ نده ده) یې ترغور لاندې نیولي او ټول څېزونه دهمدې پربنیاد څېړي یا په بله وینا : هغوی سرچپه مطالعه پیل کړې لومړی یې « فرع » نیولې او بیا « اصل » پسې ځي !

دا کوم منطق منې چې مونږ انسان (دتاریخ اساسي محور) پرېږدو او پرځای یې دهغه دلاس جوړوشو و آثارو پسې لاړشو آیا دا به دعقل او منطقه ډیره لیرې نه وي . نو څه به وي ؟!

نو ځکه ویلای شو چې کمونستان « وسیله پیژندونکي » دي نه « انسان پیژندونکي » .

دویم : دانساني روح مختلف اړخونه یې په پام کې ندي نیولي.

نن د « اروا پوهنې » علم دا ثابته کړې چې انسان یو اړخیز موجود ندی بلکه روح یې مختلف اړخونه لري نو انساني هلې ځلې او په نتیجه کې تاریخ او تاریخي پدیدې دهمدې اړخونو ډولاډول انعکاسات او تجلیلات دي نیکي ، آزادي ، تکامل ، خپلواکي او عدالت سره مینه او عشق دانسان دا صیلو اوبې کچو احساساتو نمایندګي کوي .

همدارنګه دهستي په راز ونو دپوهیدلو ، اودعلم او پوهې(بې لدې چې اقتصادي نتیجو ته یې سترګې په لاره وي) تر لاسه کولو روحیه دهر انسان له دننه راولاړه شوې او دانساني روح له مهمو اړخونو شمیرل کیږي .

« اروا پوهنه » مونږ ته وائي :

له پخوازمانو راهیسې (حتی بې طبقي ټولنو کې) مذهب پر بشري ټولنو حکومت کاوه او مذهبي اصیل احساس دبشري تاریخ له مهمو جوړونکو عناصر و ګڼل کیږي .

عجبه خو لاداده چې هغوی مذهب داقتصادي شرائطو زیږنده بولي پداسې حال کې چې تاریخ په تکرار سره ښودلې چې دډیر و مذاهبو پیروانو اقتصادي ګټې د خپل مذهب دساتلو له امله په خطر کې اچولې یعني عملاً یې ښودلې چې مذهب ورته اصالت لري نه اقتصاد .

دافغانستان روان اسلامي جهاد ، دفلسطین دنوي نسل اسلامي پاڅون دکشمیر قیام او دایران اسلامي انقلاب ددې حقیقت ښکاره مثالونه دي چې یو عقلمن هم ترې انکار نشي کولای .

دریم : له نهائي څېړنې یې متضادې نتیجې په لاس راځي .

کمونستان چې ټولې تاریخي پیښې مادي او اقتصادي تفسیر وي نو که چیرې ددې مسلو په باب ورسره منظمه حسابي وکړو و به وینو چې له نهائي څېړنې یې متضادې نتیجې پلاس راځي .

مثلاً په معاصر تاریخ کې ډیر داسې جنګونه شته چې یوملت دآزادۍ او خپلواکۍ ګټلو لپاره جنګیږي او په آزادۍ کې فقیر آنه ژوند کول له مزدور او پیلي ژونده غوره بولي.

دغسې یو شمیر جنګونه هم وو چې دمذهبي عقایدو دپرمختګ لپاره ترسره شوي بې لدې چې اقتصاد ورکې اساسي برخه لرلې وي .

دنژاد پالنې ، خپلسرۍ ،ناپوهۍ ، قبیلوي تعصبونو او په لس ګونو نورو عواملو دبشري تاریخ په اوږدو کې جنګونه پیښ کړي او که مونږ ددې ټولو جنګونو نیت او انګیزه اقتصاد وبولو نو دا معنی لري چې مونږ د تاریخي واقعیاتوله درکه ډیر لیرې یو.

دا باید ووایو چې په جنګونو او تاریخي پیښو کې اقتصاد دیو عامل په توګه ونډه لري خو داسې نده چې ددې پیښو چور او تام علت یوازې اقتصاد وګڼو او بس .

نوشته : سید حبیب شاه

اهداف دشمن ومسؤلیت ما

رژیم کابل مرتباً درحال اجرای پروگرامهای سیاسی ونظامی بوده که ذیلاً ارائه میگردد :
۱- تدویر لویه جرگه .
۲- تشکیل سازمان باصطلاح فراگیر بنام (جبهه صلح) .
۳- تغییر در ساختمان حزب ، یعنی عوض نمودن حزب کمونیست به حزب دمو کرات ملی.
٤- تبدیل نمودن جمهوری دموکراتیک به جمهوری اسلامی.
٥- تشدید فعالیت نظامی ، تقویت اردو ، افزایش دروسایل وامکانات تعرضی ،بدست آوردن نقاط مهم واستراتیژیك .
هدف رژیم از اقدامات متذکره ذیلاً مورد بحث وبررسی قرار میگیرد :
۱- هدف از تدویر لویه جرگه :
برای اینکه رژیم توانسته باشد حیثیت سیاسی واعتبار حقوقی کسب نماید ،چون اصطلاح « لویه جرگه » به عنوان مرجع با صلاحیت ، حل کننده مشکل برای تعیین زعامت ،هنوز هم نزد بعضی منابع وافراد معتبر بوده واهمیت دارد ، رژیم با استفاده از موقع ،بر گزاری لویه جرگه را تدارك دید .مقدمتاً باید توضیح نمود که رژیم چرا اصطلاح لویه جرگه را بکار مي برد ؟

درلویه جرگه استعداد ، قدرت ، اخلاص ومسوولیت افراد مورد ملاحظه نیست . وجوهات غیر از اعتبارات اسلامی و جهادی هم مي تواند شخصیت افراد را در لویه جرگه تثبیت کند. تعلقات قبیلوی و امتیازات نسبی از شرایط عضویت در لویه جرگه است. ابن ملك مي تواند عضو لویه جرگه باشد چون پدرش ملك بود ،خلف ، هر متنفذ قبلیوی ، رکنیت لویه جرگه را داراست بدون آنکه به شخصیت آن نگاه شود ، خان ولد خان ولد خان ، عناصر متشکله لویه جرگه اند ، چون در لویه جرگه رعایت تقوی ، تعهد ومیزان کار آتی ملاك نیست ، در« لویه جرگه» ، اصول معیار قضاوت نه میباشد بناءً اصطلاح (لویه جرگه) وسیله قابل استفاده در ادوار مختلف براي اربابان زور وظلم در افغانستان بوده است ، رژیم از طریق لویه جرگه در صدد یافتن کسب ارزش ملی ومردمی میباشد .

درلویه جرگه رژیم میتواند بوسایل مختلفی متوصل شود واهداف سیاسی و اجتماعی خودرا دریابد .

۲- هدف از تشکیل سازمانهای متعدد سیاسی وفراگیر بنام (جبهه صلح): رژیم کابل تا کنون چندین حزب وسازمانهای سیاسی راتشکیل داده است ؛ حزب اسلامي ،عدالتِ دهقانان ، جمعیت رستگاری و ....، رژیم دوهدف از تشکیل سازمانهاي متعدد دارد :

۱- افراد مربوط به حزب کمونیست را در احزاب وسازمانهای مختلف جابجا کند چون در رهبری هر سازمان افرادی گماشته شده اند که سوابق قبلی آنان درارتباط باحزب کمونیست افشاء نیست در پوشش چنین افراد ،اعضای اصلی حزب کمونیست وارد جریان میشوند

تا اگر حکومت وسیع البنیاد تشکیل گردد و بغیر از حزب کمونیست سایراشخاص وسازمانها پذیرفته شوند ، بدینترتیب افراد حزب کمونیست درحکومت وسیع البنیاد از طرق احزاب وسازمانهای مزبور شامل خواهند شد چون منابع حکومت موقت قبلاً گفته اند که افراد غیر کمونیستی رژیم را می پذیرند .

۲- حزب کمونیست فاقد جلب وجذب گردیده هیچ فردی تحت هر شرایط حاضر به عضویت درحزب کمونیست نیست ، رژیم چون نه می تواند مستقیم افراد را به حزب کمونیست بکشاند ، سازمانهای مختلفی را ایجاد کرد تا عده را با لواسطه درجهت منافع خودبکشانداز این طریق پایگاه اجتماعی خود را تقویت کند . .

۳- هدف از تغییر درساختمان حزب :رژیم دست برآن دارد تا با عوض کردن حزب کمونیست به حزب دموکراتیک ملی محرک قیام وانگیزه حرکت ضد نظام را بزداید .

قیام مسلحانه زمانی آغاز گردید که حزب کمونیست قدرت سیاسی را درافغانستان اشغال کرد چون انگیزه جهاد ملت افغانستان موجودیت رژیم کمونیستی بوده تا زمانیکه عوامل بروز وظهور جنگ وخصومت وجود دارد دوام مبارزه محتوم وامکان برگشت صلح وقطع آتش قطعاً محال است ، رژیم با تغییر دادن نام وتبدیل حزب کمونیست به حزب دموکرات ملی می خواهد انگیزه ، عامل ودوام جهاد ومقاومت را از میان بردارد ، به طوریکه اگر حزب کمونیست به حزب دموکرات ملی مبدل شود آنگاه ضرورت استدامت جهاد خاتمه می یابد .

٤- هدف از تبدیل جمهوری دموکراتیک به جمهوری اسلامی :

آنطوریکه تذکر بعمل آمد استقرار رژیم کمونیستی انگیزه واقامه حکومت اسلامی

> خان ولد خان ولد خان ، عناصر متشکله لویه جرگه اند ، چون در لویه جرگه رعایت تقوی ، تعهد ومیزان کار آنی ملاك نیست در« لویه جرگه» ، اصول معیار قضاوت نه میباشد بناءً اصطلاح (لویه جرگه) وسیله قابل استفاده در ادوار مختلف برای اربابان زور وظلم در افغانستان بوده است

هدف جهاد ملت افغانستان را تشکیل میدهد رژیم با تغییر حزب کمونیست به حزب وطن خواست تا انگیزه جهاد رامنتفی سازد، وبا تبدیل جمهوری دموکراتیك به جمهوری اسلامی میخواهد هدف جهاد را به استعاره گیرد ، موانع فکری وذهنی را که اصل خصومت برمبنای آن استواری است ناپدید نماید، محل اتکای جهاد را که هدف وانگیزه می باشد درهم بکوبد وجنبش را خلع هدف وآرمان نماید .

۵- هدف ازتشدید فعالیت نظامی :

رژیم درحالیکه پروگرمهای سیاسی را پیهم ارائه میدهد ،لازم بود تا برای ایجاد زمینه اعتماد از تشدید عملیات نظامی اجتناب می ورزید ، اما رژیم چون هدف بزرگتر از ایجاد زمینه اعتماد دار د زیرا به منظور تثبیت (برتری قدرت) به تشدید فعالیت نظامی مبادرت می ورزد ، رژیم از نفس تهاجم دریك منطقه استفاده وسیع سیاسی ونظامی می نماید ،رژیم برای اینکه در افغانستان قدرت را در دست نگهدارد جنگ نمی کند : زیرا دوام رژیم قطعاً محال ونامکن است اما هدف از مقاومت درگیری و تهاجم کلاً تثبیت موقف درنقش با(قدرت بودن) است تا در تشکیل حکومت وجریان سیاسی آینده افغانستان بحیث یك جناح مورد پذیرش قرار گیرد .

پروگرام ها واهداف دشمن توضیح وتشریح گردید ، لازم است تا در موارد ذیل توجه ودقت انجام پذیرد :

۱- مادر چه وضعیت قرار داریم ومشکل اساسی ما چیست ؟

۲- راه حل کدام است وچگونه میتوان در امر حصول موفقیت فعالیت کرد ؟

افغانستان از ابتدای رژیم کمونستی وتجاوز روس بدوخطر مواجه بود :خطر اول شکست نظامی که اگر روس می توانست ملت افغانستان را با توسل به قدرت آتش مجبور به شکست وتسلیم نماید ، اما به لطف ونصرت خداوند متعال ملت افغانستان سیر معادلات ومحاسبات سیاسی ونظامی جهان راعوض کرد ودر انعکاس صدای خون وفضای باروت عظمت وجلال اسلام را تبیین داد.

روس بعد از بکار برد تمام قدرت وتوانائی نظامی وسیاسی دریافت که امکان سرکوبی ملت افغانستان قطعاً وجود ندارد ، جبراً شکست را پذیرفت وراه برگشت را اختیار کرد

درمرحله اول که خطر سقوط نظامی افغانستان وجود داشت از اشغال تا فرارخاتمه یافت . اما مرحله دوم که خطر سقوط سیاسی افغانستان میباشد از فرار تا قرار آغاز میگردد .

کیفیت مرحله اول با کیفیت مرحله دوم تفاوت

آنسوی هندوکش

یك رویا

م ــ حنیف

دوش ، سرود ـِش بودبسته بزنجیرخواب
همچو خراباتی ، مست زصهبای ناب
ازدر رویا رسید ، مرد سفر کرده
خسته ز دورفلك ، لیك جلا لتماب
بازوی فکر مرا ، بست بفتراك خود
همچو به بندند صید، در بر قاش وقراب
تند زخیبر گذشت ، هم زسپین غر گذشت
بادیه دربادیه ، تازخط فاریاب
وادی سر سبز دید ، زود عنانش کشید
گفت که :این است بلخ ، شهر تقدس جناب
باره بالای او ، پایه از آلبرز
بیرق والای او ، بود چو پرعقاب
قافله چین وروم ،یازدگر مرزوبوم
شام وسحر سوی او ، داشت ذهاب وایاب
درصف لیل ونهار ، در شکن روزگار
درورق نوبهار ، شهره به شهر گلاب
درخم هرکوی او ، درلب هر جوی او
خانقه ها بي شمار، مدرسه هابي حساب
آنسوی این شهر ناز ، بود یکی مهد راز
شهرپر از سوز وساز،بوسه گه آفتاب
برسرهر معبری ، بیخود درياب نوش
درخم هر کوچه ، دجله کشی رفته خواب
نغمه طراز چمن ، بر سرسرو سمن
ناخنه برده بتار ، چنك بگوش رباب
کرده بشوخی صبا ، گیسوی سنبل رها
بسته بنفشه بلعب دست سمن با طناب

عز...
زه دلاری په اغ...
پی روان یم پسی ...
که می سر ، تر...
ملامت یم لعنتی...

ازگل ولا له بدی ، کوه بسی دلف...
دوش ...
مي بفشاندی همه ، دانه الماس ...
بر س...
آمدی اندر نظر ، باغ تغزل ...
شاخ...
دردل این شهر فر ، گشت فریب ن...
کوچ...

نواهای شور...

گفتمش این کوی چیست ، گفتمش این ...
گفت...
آنکه باوگفته اند ، حیدر خیبر ش...
آن...
محبه ال عیا ، پیشرو او...
زاده ا...
درنگه آمد زد ور ، تازه جوان ج...
پشت...
از پس در سر کشید ، مرد خمیده ...
بود ک...
گفت : برایش جوان ، سوی جهادم ر...
دست...
پیر چو آتش فروخت ، جانب او دیده دو...
طرز...

رم

عصمت « قانع »

ونه ایسا ریـزم

رخُـمه نه دریـزم

لو نو قربـان نه کړم

به پاتـی کیـزم

ریب

ز انـش نگار ، پای از ینش خضاب

گون

ر باغ وچمن ، دست سخـای سحاب

اثر

ـه هر گلـبنی ، از غزلی انتخاب

ز انقلاب

ه فـیروزه گـون ، کاخ زمرد قباب

کاخ کیست

که : کوی سخا ، کاخ علی بو تراب

نکن

که باو گـفته اند ، شـاه ولایتمآب

لیا

القـری ، عـالم ام الکتاب

شو

ر کلـبه ، داشت هـمی دق باب

قدي

لاهش غـد ، بود زصـوفش ثیاب

وان

دعا را بـرار ، تا بشـوم کامیاب

خت :

سخن ساز کرد ، لیك برنگ عتاب

گفت :که اي خامجوش ،بیخود بیجا خروش

ایکه نکـرده تمیز ، مـوجه آب ازسراب

هیـچ نگفته بما ، آیـه پـاك غزا

دسـت برادر به پیـچ ، پای برادر بتاب

هیـچ ندیـدیم ما ، دروزقـی از جهاد

مال برادر ببـر ، خانه وی کـن خراب

چنـد کنی ریشه ات قطع تو با تیشه ات

چـند برادر کـشی ، نام نهی انقلاب

راه غـزا سیر کـن ، فرق خود وغیر کن

دست مکش از عنان ، پای مکش از رکاب

در ره حفـظ وطن دور بکـن ما ومن

گـردن کـافر بزن ، تا که بیـابی ثواب

« غلام نبی اشراقی »

خشم آتشبار

بنـازم خشم آتـشبارتانـرا

صـدای چـهچه رگبار تانرا

به صفـحه صفـحه تـاریخ دیدم

شکوه همـت وایثـارتانرا

بلرزد خـصم چون بیند برادر

تفنـگ وسنگر ودسـتار تانرا

شنیـدم از ستـیغ کوه بابا

غرور وغیـرت سرشـارتانرا

بدیـدم روی زخـم سینه شب

نشـان آتش پـیکار تانرا

چو دشـمن بشنود بیچاره گردد

غریو تیـغ جـوهر دار تـانرا

بریز د اشـك شوق از دیـده من

چو بیـنم دیده بیـدار تانرا

خجل گـردد چو بیبند چشم خورشید

فـروغ چـشم سنگر دارتانرا

چو خوانـد خصم دون دیوانه گردد

ضمـیر روشـن هشـیار تانرا

سرداراز سرتـان سربلند است

بنـازم چـوبـه هـای دارتانرا

صریح وروشن دارد ، درمرحله اول ملت افغانستان دربرابر متجاوز خارجی قرار داشتند که انگیزه حمایت منابع بین المللی را پدید آورد ، درمرحله دوم شکل جنگ از دفاع در برابر متجاوز خارجی جهت کسب استقلال ملی به جنگ داخلی به منظور حصول اقتدار سیاسی تغییر کرد ،درمرحله اول مجاهدین دریك جبهه با يك هدف مي جنگیدند ودرمرحله دوم درگیری مجاهدین درچند جبهه با چند هدف آغاز شد ودشمن دریك جبهه ویك هدف متمرکز گردید .

در مرحله اول روس اگر از تفوق نظامي(وسایل جنگی) برخوردار بود ، به عنوان متجاوز دلایل سیاسی مقنعه نداشت ومجاهدین که تفوق نظامی (وسایل جنگی) نداشتند ، اما درموضع برحق سیاسی استوار بودند برتری سیاسی مجاهدین بر تفوق نظامی روس وزن گرفت ، درمرحله دوم عوامل برتری سیاسی مجاهدین فروکش کرد ، ورژیم توانست تا حدی درتعادل سیاسی با مجاهدین قرارگیرد ، تفوق نظامی (وسایل جنگی) که از قبل داشت با توجیهات سیاسی توام گردانید .

درمرحله اول فشار نظامی عامل فزیکی تساند واتحاد مجاهدین راتشکیل میداد ، درمرحله دوم عامل فزیکی از میان رفت وضرورت اتصال ارتباطات وتعاون باهمي منتفی گردید .

درمرحله اول انگیزه فوق العاده قوی ومحرك ، هدف نهایت متعالی ومقدس بود حد معین میان حق وباطل وجود داشت ، صف اسلام وکفر مشخص بود اتکا به خداوند عنصر اصلی مقاومت را تشکیل میداد ، درمرحله دوم انگیزه از قوت افتاد سیرارتباط به هدف دگرگون شد صفای صفوف از میان رفت ، بقای خلوص ناپدید ار گردید حس منفعت جوئی ، خود خواهی وخود ستائی پدید آمد عوامل مزدور کمونیزم عناصر فرصت طلب ومربوط دستگاه رژیم ، که حتی درمنازل خود در پناه توپ وتانك روس درخوف وهراس بسر مي بردند ، حالا در دفاتر ومراکز ماراه مي یابند وبه جرات به تبلیغات ضد جهادی مبادرت مي

درمرحله اول انگیزه فوق العاده قوی ومحرك ، هدف نهایت متعالی ومقدس بود حد معین میان حق وباطل وجود داشت ، صف اسلام وکفر مشخص بود اتکا به خداوند عنصر اصلی مقاومت را تشکیل میداد ، درمرحله دوم انگیزه از قوت افتاد سیرارتباط به هدف دگرگون شد صفای صفوف از میان رفت ، بقای خلوص ناپدید ار گردید حس منفعت جوئی ، خود خواهی وخود ستائی پدید آمد عوامل مزدور کمونیزم عناصر فرصت طلب ومربوط دستگاه رژیم ، که حتی درمنازل خود در پناه توپ وتانك روس درخوف وهراس بسر مي بردند ، حالا در دفاتر ومراکز ماراه مي یابند وبه جرات به تبلیغات ضد جهادی مبادرت مي ورزند.

ورزند. درمرحله اول کیفیت سنگرنظامی قوی وبا ثبات بود ومجاهدین از مواضع مستحکم مي رزمیدند ، درمرحله دوم سنگر سیاسی نامقاوم تشکیل شد ، مواضع سست وناپایدار بوجود آمد مسؤلیت ها به افراد بي کفایت تفویض گردید ، ائتلاف درعمل پیاده شد ، ضد مجاهد، درمقام مجاهد قرار گرفت نسبت به آینده حس بي اعتمادی پدید آمد فاصله میان جهاد ومجاهد ایجاد گردید با ارائه مطالب فوق که به اختصار بیان گردید دریافتیم که در چه وضعیت بسرمي بریم وتا چه حد فضا مبهم وبغرنج گردیده است . اکنون باید به اصل مشکل توجه کرد .

در واقع موجودیت رژیم اصل مشکل نیست بلکه عوامل مانع سقوط رژیم مشکل اساسی را تشکیل میدهد که از ساختار سیاسی نامقاوم ، ناثبات، نارسا ، نا منظم ، ناتوان، فاقد تکامل وبي صلاحیت نشأت مي گیرد ، یگانه راه حل آنست که تشکیلات سیاسی موجود دگر گون گردد ، نقش افراد درتفویض مسؤلیت ها متناسب به میزان نفوذ نظامی تغییر کند ، روحیه اعتماد ایجاد شود وبرای رفع عوامل بقای رژیم مبارزه موثر آغاز گردد واما با کدام روش ؟

*

تراژیدی چپ در افغانستان

بقلم: محمد اسحق

چپی ها در افغانستان به حیث عناصر ضد شاه و ضد مذهب پا به عرصه وجود گذاشته و لی جریان حوادث آنها را طرفدار بازگشت رژیم سلطنتی و هوا خواه گروه های مذهبی سنتی از آب بدر آورد .

چپی ها به دودسته عمده تقسیم میشوند :

۱-حزب دیموکراتیک خلق و گروهك های وابسته به آن که در۱۳۵۷ مستقیماً قدرت را در دست گرفته ودر تراژیدی اشغال افغانستان همکار مستقیم روس بودند .

۲- گروهك های چپی به ظاهر مخالف اشغال افغانستان که شامل مائویست ها و بعضی عناصر مارکسیست و نشنلیست های چپ میباشد که نظر به شرایط خاص، نیروی ها مقاومت به بازی های مرموز دست زدند وتا هنوز ادامه دارد .

نقطه مشترك این دوگروه آرزو مندی به آوردن تغییر در وضع افغانستان بود . گر چه بعضی از رهبران این گروه ها از ابتداء برای خارجی ها کار میکردند ونقش اعمال دستگاه های استخبارات بیگانه را به عهده داشتند ، اما اکثریت افراد عادی آنها خواهان تغییر در وضع نابسامان اقتصادی ، سیاسی واجتماعی کشور بودند .

چنین موضعگیری طبعاً آنها را باید ضد رژیم سلطنتی ببار میآورد - چیزی که آنها آن را مخفی نمیکردند از خصوصیات مشترك این دو گروه ضد مذهبی بودن آنها بود . این گروه ها به یکی از اشکال مارکسیسم ، لیننزم که یك فلسفه مادی وضد مذهبی است متعقد بوده اند . این گروه مذهب را عامل عقب مانی اقتصادی ، سیاسی واجتماعی دانسته وبر علیه آن به مبارزه مي پرداختند .

چپی ها را عوامل گوناگون از هم جدا میکرد . آنها به دو گروه عمده طرفدار انقلاب به شیوه روس ودیگری خواهان آوردن تغییر به سبك چین تقسیم میشدند . ولی در میان این دوکمپ دسته بندی های متعدد به اساس قوم ، زبان ، منطقه و پیروی اشخاص وجود داشت .

تا زمانیکه این گروه فعالیت های علنی داشتند افراد به اصطلاح چپی بیطرف به نظر نمی خورد وهم گروه های نشنلیستی آهسته آهسته میان نهضت اسلامی و گروه ها ی چپ تقسیم شده وکدام گروه ملی مستقل در صحنه وجود نداشت .

یك بررسی سطحی نشان میدهد، که چپی ها اعم از طرفداران روس و چین در رده های بالائی رژیم از خود حامیانی داشتند . این نزدیکی آنها به حلقه های پر نفوذ در رژیم شاه وسرمایه دارهای محلی باعث میشد که آنها از گزند پولیس رژیم و نیرو های مذهبی که به عناصر ضد دین دشمنی میکردند در امان بمانند . اکثریت افراد سرشناس هر دو کمپ مربوط به خانواده های معروف بوده و از مقام خانوادگی خود در پخش اندیشه هاي مارکسیستی استفاده کردند . در آن زمان فرزندان دهقانان و کارگران را مجالی نبود که سخنی به ضد رژیم بگویند ویا بر علیه مذهب حرفی به زبان بیاورند .

تشکل نیروی ها چپ در دوران سیاه دیکتاتوری صدرات داود صورت گرفت ، زماني که بدون سر پرستی افراد با نفوذ در رژیم چنین کاری ممکن نبود . درده سال اخیر سلطنت که آزادی محدود به مردم داده شد ،چپی ها حد اعظم استفاده را بردند زیرا قبلاً زمینه سازی

کار ها را کرده بودند تا زمانیکه نهضت اسلامی به شکل مؤثر آن عرض وجود نکرده بود نیروی های چپ به موسسات تعلیمی ودولتی تسلط کامل پیدا کرده بودند و به پخش مفکوره خود میپرداختند .

کودتای داود که به اشتراك گروه خلق و پرچم جامه عمل پوشید ، زمینه فعالیت بیشتر به این کمپ داد تا وضع برای مائویست ها وگروه های کوچك دیگر چپی آنقدر دلخوا نبود .

قابل تذکر است که روابط میان گروه های چپ نه تنها دوستانه نبوده بلکه آنها دشمنی علنی علیه یك دیگر داشته اند - پیروزی یك گروه به مفهوم مصیبت به یك گروه دیگر به حساب میآمد . نفوذ خلق و پرچم در رژیم داود سخت مایه تشویش مائویست ها و گروه های محلی ستمی بود .

کودتای هفت ثور وضع جدید ی، برای نیروی های چپ در افغانستان بوجود آورد ، گروه های خلق و پرچم که در ظاهر به هم همکاری داشتند به قدرت رسیدند. بعضی از گروپ های وابسته به روس به دل ناخواسته از انقلاب به اصطلاح ثور حمایت میکردند ولی به طور طبیعی پیروزی خلق وپرچم مایه ناخرسندی مائویست ها و گروهك های دیگر چپی را فراهم میآورد - زیرا میدانستند که در یك رژیم یك حزبی که به شیوه بریژینف اداره میشد جای برای آنها وجود نداشته ، قسمی که خود هم اگر به قدرت میرسیدند فرصتی برگروه های دیگر نمیدادند.

گروه هاي مربوط به روسیه تا حدودی واضع بوده اند . آنها کودتا نمودند . با مخالفت مردم مواجه شدند بعد از آنکه از سرکوب مسلحانه های مردم ناکام شدند ارتش روس آمد وجنگ ده سال تمام دوام کرد . روس در جنگ شکست خورد وبرآمد درحالیکه به پشتیبانی

یك بررسی سطحی نشان میدهد ، که چپی ها اعم از طرفداران روس و چین در رده های بالائی رژیم از خود حامیانی داشتند . این نزدیکی آنها به حلقه های پر نفوذ در رژیم شاه وسرمایه دارهای محلی باعث میشد که آنها از گزند پولیس رژیم و نیرو های مذهبی که به عناصر ضد دین دشمنی میکردند در امان بمانند . اکثریت افراد سرشناس هر دو کمپ مربوط به خانواده های معروف بوده و از مقام خانوادگی خود در پخش اندیشه هاي مارکسیستی استفاده کردند . در آن زمان فرزندان دهقانان و کارگران را مجالی نبود که سخنی به ضد رژیم بگویند ویا بر علیه مذهب حرفی به زبان بیاورند .

از رژیم همچنین ادامه میدهد . رژیم به خاطر نجات از وضع فعلی اعلان آمادگی برای پذیرش نیروي های مقاومت دردولت به اساس «مشی مصالحه ملی!» است . از پروگرام های انقلابی دیگر حرف نمي زند ، سیستم چند حزبی را اعلان کرده واز اسلام دفاع میکند .

این تغییر موضع رژیمی که خواهان آوردن انقلاب کمونیستی از طریق جنگ طبقاتی بود ،تحولیست مهم . رژیم در این اواخر اظهار آمادگی کرده که از بازگشت ظاهر شاه استقبال میکند وامید های زیادی به عناصر اسلامی سنت گرا بسته تا از مخالفت وی دست بردارند ونتیجتاً به اصطلاح رژیم در افغانستان صلح برقرار شود .

روش مائویست ها وگروه های چپ دیگر که در دولت شامل نبودند واز حکومت خلقی وپرچمی وتسلط روس ناراضي بودند از کودتای ثور تا کنون خیلی دلچسپ است که ذیلاً بررسی میگردد :

دراواخر رژیم تره کی - امین که مقاومت مردم در اطراف واکناف کشور اوج گرفت - دولت خیلی ها ضعیف شده بود و به اعتماد قوی اگر ارتش سرخ مداخله نمیکرد دولت چند ماه بیشتر قادر به کنترول اوضاع نبود .

در حالیکه جنگ اصلی میان مجاهدین به رهبری نهضت اسلامی و رژیم کمونیستی در جریان بود گروه های خورد و کوچك ناراضی دیگر از جمله مائویست ها وستمی ها خواستند از فرصت استفاده کرده خود را مسلح نمایند . شورش ستمی ها در بدخشان و چور شدن بعضی از واحد های عسکری رژیم توسط شعله ای ها مثال های از این تلاش ها بود .

ستمی ها با مقاومت رژیم مواجه شده و پس از پیروزی ها چندي بدسته های کوچکی چریکي تبدیل شدند . بعداً که هم کمونیستی ها در بدخشان از دست مجاهدین شکست خوردند برخورد های میان مجاهدین وستمی ها درگرفت که در نتیجه ستمی ها یا ازمیان رفته ویا به رژیم پناهنده شده ویا حفظ هویت سازمانی خود با رژیم همکار شدند .

وضع برای مائویست ها تاحدی بهتر بود ، آنها که مقادیری از سلاح و مهمات از غند «حسین کوت» بدست آورده بودند ، پایگاه اصلی خود را در کلکان شمالی بنیاد گذاشته واز اسلحه دست داشته شان خواستند در مناطق دیگر پایگاه های بسازند .مائویست ها که آثار نظامی «مائو» را خوانده بودند و به انقلاب دهقانی معاصره شهر ها از طریق دهات اعتقاد

چرا کمونیست های افغان چنین وحشت میکنند ؟ وعقده روحی که آنها را وادار به این کار مینماید از کجا بوجود آمده است ؟ جواب این سوال پیچیده ،ساده است . این همه بیداد بخاطر دفاع از خود ویا ترس از انتقام نیست ، بلکه علت اصلی مایوسی افغانها از جامعه افغانی است که روی خوشی به افکار واندیشه های آنها نشان نداد .

داشتند . آنها به قدری مغرور بودند که هویت اصلی خود را پنهان نکرده و علناً خودرا سازمان آزادی بخش مردم افغانستان « ساما » خواندند .

نقاط عمده ای که آنها در آن کار میکردند هزاره جات ، بلخ ، قندوز، بغلان ، شمالی، نیمروز و نورستان بود .

بعد از اشغال افغانستان از طرف روس مائویست ها که در اروپا ارتباط وسیعی داشتند یك دستآویز پیدا کردند تا کمك های خارجی را به نفع خود جلب نمایند .

احزاب چپ در اروپا از پدید آمدند یك نهضت چپ ضد روسی استقبال میکردند . افرادی از این گروه ها به پشاور آمدند وبه داخل سفر های کردند وبه افراد خود توصیه همکاری با گروه های چپی را نموده اند . البته رول یك عده نویسنده های چپی که عنوان مجاهدین بیطرف را گرفته بودند،در تشویق کمك به این گروه ها را نباید نادیده گرفت . یادم است زمانیکه اولین رادیوی (FM) مجاهدین که بنام «صدای مجاهدین» از خارج آورده میشد در میان کسانی که خودرا در کار آن داخل کرده بودند افرادی بودند که خود را بیطرف میگفتند اما سوابق و گرایش های چپی شان معلوم بود . در تحلیل های که هم از طریق این رادیو ها پخش میگردید این تمایل به خوبی مشهود بود - اما وقتی که این رادیو در دسترس مجاهدین قرار گرفت ،رابطه افراد مذکور قطع شد ورادیو طبق مرام مجاهدین نشرات میکرد .

در اثر این فعالیت امکانات مادی در اختیار یك عده افراد وابسته به چپ که در ظاهر در یکی از تنظیم هائی اسلامی بودند ودرمیان خارجی ها خود را آزاد میگفتند از منابع چپی در غرب سرازیر شد . آن ها صاحب مخابره ، ماشین چاپ ، دوا و وغیره وسایل قبل از گروه های مجاهد شده بودند .

زمانیکه در سال ١٣٦٠در یك کنفرانس به ایتالیا جز یك هئیت رفتنم در آن شخصی هم بنام قوماندان آزاد بتوصیه یکی از نویسنده های افغانی مقیم پشاور رفته بود . که در ملاقات ها همیشه میکوشید تا بگوید که قوماندانان داخل واحزاب اسلامی دو چیز مختلف اند ، او خود را نماینده جبهات آزاد میخواند گرچه تا آخر از ماهیت خود پرده بر نداشت اما از کلمات و صحبت های مخصوصش پیدا بود که از همان مائویست های کهنه کار است .

در هئیت هائی دیگری از مجاهدین نیز چنین افراد داخل ساخته شده بودند که حتی تا دفتر خانم تاچر و قصر سفید و درگاه پاپ اعظم هم رسیدندو بخود و سازمان خود کار کردند .

بخوبی یادم است که در کنفرانسی که در ایتالیا دایر شد ، در آن بر علاوه مجددی و گلانی و هئیت مجاهدین سردار ولی هم شرکت داشته ،عکس مجید کلکانی یکی از مائویست های سرشناس در میان پوستر های دیگر در تالار ورودی سالون کنفرانس جلب توجه میکرد وعده کثیری از مائویست ها از آلمان ، فرانسه وکشور های دیگر در آن کنفرانس موجود بودند وحتی نزدیك بود که مانع سخنرانی یکی از محققین فرانسوی بنام « الویه راي» شوند که در باره افغانستان معلومات خوبی داشت ومعلومات وی مخالف منافع مائویست ها بود

اما سفر هئیت مجاهدین که در آن بنده ، قوماندان عبدالحق از حزب خالص ، احمد ضیاء « برادر مسعود » ، حبیب الله از شورای اتفاق قوماندان منصور از محاذ ملی وآن آقا نماینده قوماندان های غیر وابسته به فرانسه ، ایتالیا ، انگلستان وامریکا در روشن شدن حقایق رول عمده داشت . مائویست ها که تا آن وقت خود را نماینده مجاهدین افغانستان مي خواندند وجبهات مختلف را به خود منسوب مي کردند با سوالات گوناگون مواجه شدند که جوابی نداشتند . به غربی ها گفته شد که حمایت ازچپی ها در افغانستان به منزله ضربه زدن به جهاد ضد روسی و تضعیف مقاومت است . مخالفت مجاهدین با مائویست ها در داخل و افشای چهر ها ی شان در خارج آنها را وادار ساخت تا دیگر ماهیت اصلی خود را اشکار نکنند بلکه خود را منسوب به یکی از تنظیمای جهادی کرده و درخفاء کار خود را به پیش ببرند .

یك نفر از افراد خارجی رابطه میان چپی های اروپا و چپی های ضد روس در افغانستان از این نظر که چپي ها باید از درون احزاب اسلامی فعالیت کنند استقبال کرده گفت ، گروه های اسلامی افراد زیاد دارند اما منظم نیستند . چپي ها نظم خوب دارند ،یکجا شدن هردو به تنظیمای جهادی نظم خواهد بخشید .

نحوه فعالیت نظامی چپی ها در افغانستان :

قبل ازاینکه در این باره صحبت شود ذکر یك نقطه ضرور است آن اینکه همه آن قوماندانان و جبهاتی که چپی ها آنها را به خود منسوب میکنند مربوط به آنها نیست ،بعضی ا زاین جبهات نادانسته به این عناصر اجازه عکاسی و فلم برداری داده واز کمك های طبی آنها استفاده میکنند ویا اینکه یك یا دو نفر در جبهه بصورت مخفی با این گروه تماس داشته ، زمینه تماس با چپی ها را در خارج مساعد میسازد.

جائیکه مائویست ها به فعالیت نظامی آغاز کردند شمالی بود . بعد از بدست آوردن مقداری سلاح از فرقه حسین کوت که در نزدیکی کابل واقع است این سازمان به فکر آن شد تا در مناطق دیگر مثل جبل السراج ، اندراب و قندوز مراکزی باز نماید . رهبر این دسته که مجید نام داشت،در ابتداء زیر نام اصلی سازمان آزادی بخش به فعالیت پرداخته اما مثل همه کمونیست ها نزد مردم خود را دیندار معرفي میکرد .

این ها کتابخانه هاو مطبعه پیدا کردند ووسایل پیشرفته که غالباً آنرا از غرب آورده بودند در دست داشتند . در ساحه شمالی کشمکش میان آنها و تنظیم های اسلامی در گرفت . شبکه های آنها کشف گردید آهسته آهسته در یك ساحه معین محدود شدند .

یکی از عوامل عمده در سقوط آنها اخلاق غیر اسلامي شان بود که آنها را در نظر ها منفور ساخت .با استفاده از سلاحی که در دست داشتند به فحشا و بد اخلاقی دست میزدند ویا افشا شدن شان منزوی شده تا آنکه عملیات نظامی محدود ،آنها را از مناطق خارج کرد.

در شمال این افراد طرح دیگری ریختند وآن استفاده از اشخاص صاحب نفوذ محلی بود .با در دست داشتن یك تعداد داکتر ها وارسال آنهابه جبهات مختلف به فعالیت پرداختند یکی از این داکتران در اندراب روان شده بود که در پهلوی یك شخص متنفذ محلی ولی ناآگاه جا گرفته وبه داکتر شعله ای معروف بود . بعداً که جمعیت به تصفیه منطقه پرداخت داکتر مذکور دستگیر گردید وتحت نظارت مجاهدین قرار گرفت ، چنین گفته میشود روش انسانی مجاهدین جمعیت در افکار وی تأثیر انداخت ووی را از اندیشه خرافی اش دور ساخت .

در قندوز نیز این گروه شروع به فعالیت کرد اما عبدالحي « حقجو » جلو فعالیت های آنها را گرفت . نقطه دیگری که آنها تلاش فراوان به خرچ دادند که در آن نفوذ کنند نورستان وکنرها بود .آنها فکر میکردند که با درنظر داشت عقب ماندگی سطح زندگی مردم آنجا شاید بتوانند کاری انجام دهند . در نشرات شان عکس زنان نورستانی بنام زنان رنجبر دیده میشود ،اما بعداً معلوم گردید که تماس محدود بوده وکدام کاری اساسی در میان مردم که سخت معتقد به اسلام اند کرده نتوانستند .

بعد از شکست های متواتر وافشای چهره آنها نزد منابع خارجی که از آنجا تمویل میشدند تاکتیك همیشه گی خود را بکار بسته مبارزه از درون احزاب اسلامی را سر لوحه کار خود قرار دادند.

در افغانستان نیروی ها جهادی به دو گروه از نگاه قدرت درمبارزه دسته بندی میشوند یکی مربوط نهضت اسلامی که از پوهنتون کابل آغاز شد ودیگری نهضت علمای سنتی که فعالیت آنها بعد از کودتای ثور وآمدن روسها آغاز گردید .

ناگفته نباید گذاشت که افرادی در میان گروه های اسلامی سنتی وجود داشت که مبارزه ضد کمونیستی آنها به سالهای زمان شاه بر میگردید مثل مولوی محمد نبی وصبغت الله مجددی - اما چون به حیث افراد کار میکردند شناخت دقیق از افراد کمونیست وطرز مبارزه آنها به نوعی که افراد نهضت اسلامی دارند نداشتند . این امراساس نفوذ گروه های چپی در میان آن احزاب اسلامی گردید که سابقه مبارزه نداشتند یك مثال میتواند این موضوع را روشن نماید .سال ١٣٦٦ یکي از موسسات خیریه شخصی که مرکز آن در نیویـــــارك است از من خواست تا سفری به امریکا نموده ودر یك سلسله پروگرام ها که به خاطر روشن شدن قضیه افغانستان ترتیب شده بود شرکت کنم . دعوت را پذیرفتم ، وقتی که به نیویارك رسیدم فهمیدم که من تنها دعوت نشده بلکه دو نفر از محاذ ملی اسلامی ویك داکتر هم که در بخش عقلی وعصبی تخصص دارد دعوت شدند از دیدن داکتر حیران شدم زیرا یکی از سر شناس ترین رهبران شعله ای ها در پوهنتون کابل بود . اگر قبلاً مي فهمیدم که وی نیز دعوت شده هرگز در پروگرام شرکت نمی کردم ، اما در آن وقت ادامه کار را به مصلحت دیدم با داکتر صحبت های دلچسپی داشتم از وی پرسیدم که چرا با به اصطلاح خود وی مرتجعین سیاه سفر نموده و چطور به یك کشور امپریالیستی آمده ؟

جواب این بود که دوران جوانی گذشت من دیگر به آن چیزهاعلاقه ندارم ، صرف میخواهم به مردم خود خدمت کنم .

نقطه جالب اینکه دونفر از محاذ اسلامی که یکی از آن فرزند رهبر محاذ بود این گپ ها را

یکی از عوامل عمده در سقوط آنها اخلاق غیر اسلامی شان بود که آنها را در نظر ها منفور ساخت .با استفاده از سلاحی که در دست داشتند به فحشا و بد اخلاقی دست میزدند وبا افشا شدن شان منزوی شده تا آنکه عملیات نظامی محدود ،آنها را از مناطق خارج کرد.

باور نمیکرد ،داکتر مذکور در پوهنتون همردیف حبیب الرحـــمن شهید درنهضت اسلامی ،نجیب در سازمان پرچم ووی در سازمان شعله جاوید بود .

از وضع چنین پیداست که نامبرده در یکی از تنظیمهای اسلامی کار دارد وبه کمك آنها شفاخانه ای باز کرده است . البته در این که میگوید از مارکسیسزم فاصله گرفته نمیتوان اظهار نظر کرد ، زیرا بسیاری اند که به غلط این ادعا را میکنند وبرخی هم واقعاً تغییر عقیده میدهند . نقطه مهم بیخبری مهم ترین افراد تنظیمهای اسلامی از سوابق این گونه افراد است واین بیخبری از عدم تجربه آنها در مبارزه . منبع میگیرودرنه منسوبین این تنظیماپا چپی ها میانه ای خوب ندارند .

اینکه شعله ای ها در نیمروز ،شمالی ، مزار زیر نام احزاب اسلامی شناخته شده به فعالیت آغاز کرده چیزیست که بر علاوه از عامل بي خبری رقابت های غیر منطقی میان احزاب اسلامی و عدم اعتماد میان آنها امکان هر نوع تفاهم برای تصفیه صف را از میان برده بود . اظهارات یك سازمان برای گروه دیگر قابل قبول نبوده ، زیرا حمل به رقابت تنظیمی میشد .

علاوه به تنظیمها، افراد وابسته به چپ در موسسات خارجی نیز نفوذ کرده ولی در حین حال حمایت مستقیم یك یا چند تنظیم اسلامی را داشته اند .

در سطح داخلی گروه های وابسته به چپ غیر دولتی چه بصورت مستقل وچه بصورت غیر مستقیم مرتکب جنایات عظیمی شده اند - یکي از جنایات جبران نا پذیرشهادت بزرگترین قوماندان مجاهدین ، ذبیح الله خان بود که زیر نام حرکت اسلامی ولی اصلاً بدست عناصر مائویست صورت گرفت ، جنگ انداختن تنظیم ها وحتی همکاری با .رژیم در لباس ملیشه از کارهائی است که این گروه مرتکب شده است .

در گیری ستمی ها با جمعیت در شمال که زمانی به صورت مستقل عمل کرده وزمانی با همدستی دولت تا هنوز ادامه دارد .ستم ملی که شاخه ای از حزب خلق بوده ومعتقد است که در افغانستان بر اقلیت های دیگر از طرف پشتون ها ظلم شده همواره در صدد بوده تا از موقعیت جغرافیائی بخصوص شمال ومحرومیت مردم استفاده کرده ودرمیان مردم فعالیت کند . اعمال ننگین حکومت های سابقه در معاملات میان اقشار مختلف جامعه روش ها این گروه را به حیث یك خطر بالقوه علیه تمامیت ارضی و تشخص اسلامی افغانستان در آورده است . بعضی از رهبران این گروه وابستگان خاص روس بوده و که در ترویج فزیکی میان ملیت های افغاني و آسیای مرکزی کار میکند .

روس ها بعد از درك ضعف حکومت پرچمی ها در مرکز در عین اینکه از پرچمی ها تائید میکردند با گروه های محلی وقومی هم تماس مستقل داشته آن ها را تشویق کرده وفعالیت های آن ها را در چار چوکات سیاست کلی شوروی در منطقه عیار میکردند . این انکشافات مخصوص به زمان بریژینف نبوده بلکه در زمان زهبر فعلی روس نیز کسب شدت کرده است .

جمعیت بخاطر نفوذ مهمی که در شمال کشور داشته همیشه با این گروه در گیری های داشته است، ستمی ها از ابتدابرای نابودی نهضت اسلامی با دولت همکاری داشته اند .

زمانیکه در زمان ١٣٦٤ عملیات نهضت در شمال شروع شد ،ستمي های منطقه، دولت را همکاری جدی نموده اند .

ستمی ها بدخشان را جز قلمرو خود میدانستند ، آنها در مناطق دوردست بدخشان نفوذ پیدا کرده بودند ، رهبران عمده ستمی مثل طاهر وبحرالدین از بدخشان بودند . نزدیکی آنها به روسیه هم در پخش نفوذ ستم در منطقه رول عمده داشت. نباید تصور کرد که نفوذ ستم ملی تنها در بدخشان محدود بوده زیرا قوماندان مسعود در پنجشیر نیز با آنهادر ابتداء جهاد مشکلاتی داشت که بزودی رفع شد ستمی ها درابتدا مرژیم تره کی در بدخشان دست به یك عملیات ناکام زدند بعد از پیروزی مختصر به مامورین رژیم در بهارك وارتکاب جنایات نا بخشودنی علیه رفقای کمونیست خود به کوه ها متواری شدند . با مسلح شدن مردم در طول جنگ یك عده عناصر ستمی ویا وابسته به آنها نیز بنام مجاهدین شهرت یافتند . بعد از برقراری رابطه مخفی با مراکز شان در دولت درد سرهای به گروه های مجاهدین مخصوصاً جمعیت ایجاد نمودند که تا هنوز در بدخشان وتخار ادامه دارد .

با فتح مرکز تخارنخش عمده این گروه در



شمال درهم کوبیده شد ولی هنوز آن ها کاملاً از میان نرفته ویکجا با دولت به فعالیت های سیاسی ونظامی دست خواهند زد .

مشکلات سیاسی وذهنی چپ درافغانستان :

چپی ها بالعموم در حالت عجیب روحی بسر مي برند . حرکت های کمونیستی بالعموم و کمونیست های افغانستان بالاخص از افشاء ماهیت اصلی خود در ترس اند .

یك کمونیست از آغاز مبارزه در دانشگاه تا صحنه های جنگ و حتی در قصر ریاست جمهوری همیشه باید زندگی دوگانه داشته باشد ، در واقع وی انسان مادی است که دین را خرافات نامیده ومتعقد به کدام قید اخلاقی نیست . چون در جامعه افغانی همه قیود اخلاقی جنبه دینی داشته بیدینی ، کمونیست افغانی را از هر نوع قید اخلاقی آزاد ساخته بصورت یك درنده در میآورد. کشتار بیش از یك ملیون انسان که اکثراً غریب واز طبقات محروم جامعه بودند وبمباردمان کلبه های حقیر دهقانان ، تخریب مزارع و کشتن حیوانات همه چیز های اند که در ظرف بیش از ده سال توسط کمونیست هادر افغانستان صورت گرفته است .این کشتار ها را نمیتوان با هیچ معیاری حتی استالینزم تعبیر وتفسیر کرد .

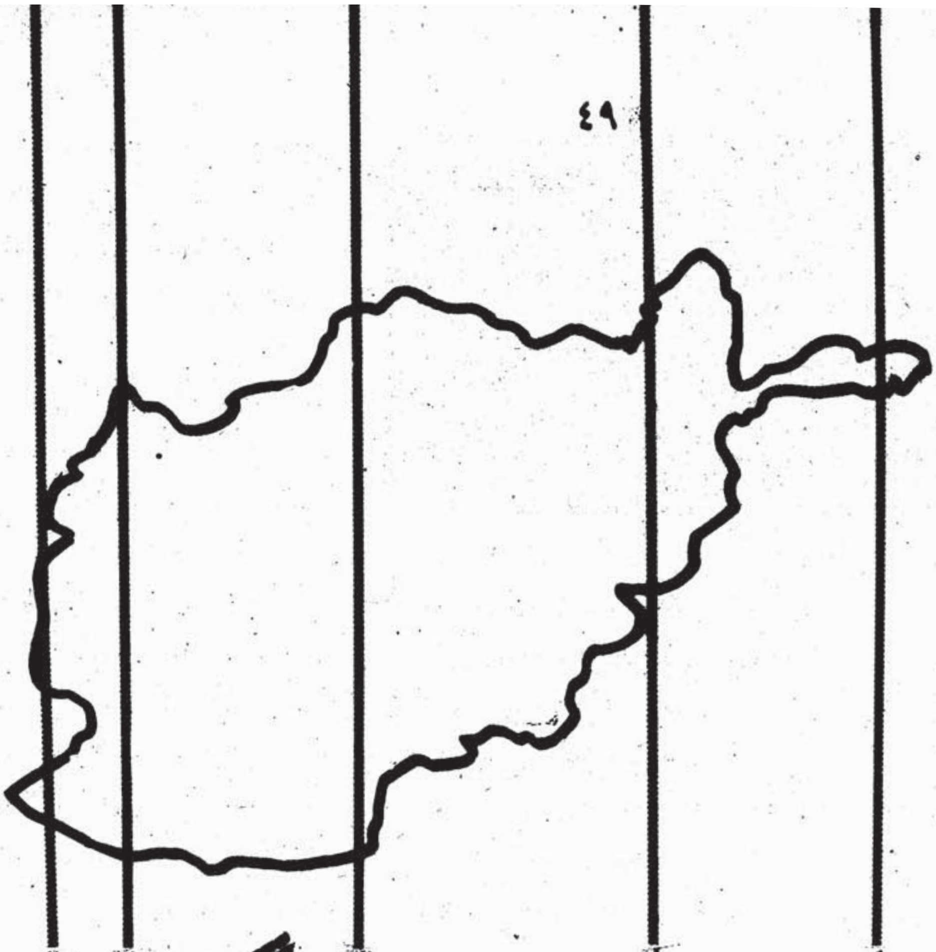
پس چرا کمونیست های افغان چنین وحشت میکنند ؟ وعقده روحی که آنها را وادار به این کار مینماید از کجا بوجود آمده است ؟ جواب این سوال پیچیده ،ساده است . این همه بیداد بخاطر دفاع از خود ویا ترس از انتقام نیست ، بلکه علت اصلی مایوسی افغانها از جامعه افغانی است که روی خوشی به افکار واندیشه های آنها نشان نداد .

صرفنظر ازچند تن مزدور خارجی اکثریت کمونیست ها خواهان آوردن یك تغییر در وضع زندگی خود ومردم بودند. آنها تلاش کردند تا ذهناً خود را قانع کنند که رسیدن به هدف از کدام راه آسان است بعضی کمونیزم روسی وبرخی هم کمونیزم چینی را انتخاب کردند از کتاب های کمونیستی آموختند که قشر کار گر ودهقان پیشتازان انقلاب اند . علما ، سرمایه داران وروشنفکران گروه های ارتجاعی اند که نمیتوان روی آنها حساب نمود بلکه در اکثر موارد ضد انقلاب هم خواهند شد

فعالین کمونیست تلاش های زیادی کردند، جلسه ها دایر نمودند، بیخوابی ها کشیدند.زندگی در یك جامعه سنتی برای یك فرد مادی کار آسانی نیست . بالاخره کودتا کردند، بقدرت رسیدند ومارش های پیروزی برپا نمودند . سرمایه داران ، علمای مذهبی ، روحانیون و همه به اصطلاح آنها دشمنانان حتمی واحتمالی انقلاب را به یك نوع ویك نوعی دیگر زیر فشا ر گرفتند . فکر میکردند همه مردم از آنها خوش است واکثریت مردم که دهقان ومستعضف است متحد طبیعی آنها شده اند اما قیامهای دسته جمعی ، حمله بر مراکز حزبی به اشتراك همین قشر مستعضف همه این پندار ها را وارونه ساخت . باآنکه هنوز در لفظ از کارگر و دهقان نام میبرند چنان عقده با مردم گرفتند که از آنچه داشتند علیه آنها کار گرفتند . به فکر من این خشم علیه مردم ناشی از عقده هایست که از عکس العمل شدید مردم برداشته اند .

*

نوشته : عبدالحفیظ « منصور »



افغانستان: چهار راه جهانگشایان

افغانستان در طول تاریخ بار بار مورد هجوم وتاخت وتاز امپراطوران قرار گرفته وبدلیل موقعیت خاصي که دارد آنرا برخی ازمورخین « چارراه جهانگشایان » نامیده اند . تجاوز روسیه به افغانستان بهمین ارتباط آخرین اقدامي بود که بسان تجاوزات پیشین ، توسط مردم سلحشور افغانستان به عقب رانده شد .

اسکندر ونادر افشار از جانب غرب به افغانستان تاختند ، چنگیز وتیمور لنگ از سوی شمال به افغانستان سرازیر شدند وبه سرزمین نرم وگرم هندوستان سپه راندند ، اما انگلیس ها برخلاف ، نخست برهند مسلط شدند واز آنجا افغانستان را مورد حمله قرار دادند.

درهرباری از بن لشکر کشی ها سرزمین افغانستان بخون ترشد وآبادیهای خود را ازدست داد وآخرین باری که بطور بیسابقه این کشور متحمل تلفات وخسارات گردید تجاوز ارتش سرخ در« ۱۱ » سال قبل بود که ده سال تمام جنگ درآن کشور زبانه کشید وسرانجام متجاوز سرافگنده وخجالت متواری شد .

در گذشته افغانستان تنها شاهراه ابریشم نبود ، که کاروان تاجران از آن به رفت وآمد مي پرداختند ، بلکه شاهراه جهانگشایان نیز بود که گاه گاهی که دست شان میرسید وحرص وآز شان غلبه مي یافت دست به تجاوز مي بردند وبرای تحت فرمان در آوردن سرزمین های بیشتری فوج های جنگی گسیل مي داشته اند

جغرافیه وجهانگشائی :

از قدیم الایام سپهداران به نقش جغرافیه واقف بودند ، طوریکه ناپلیون گوید : « سیاست هر کشور را جغرافیه آن تعیین میکند ».ایشان در سوق واداره لشکر از جغرافیه استفاده مي بردند ، واما از قرن نزده بدینسو این امر بحیث یك مکتب مستقل بنام « ژئوپلتیك » یا « جغرافیای سیاسی » عرض اندام کرد وازآن ببعد از جغرافیه بطور بسیار جدی در سوقیات نظامی استفاده بعمل آمد

« فردریك راتزل » موسس این مکتب وسعت خاك کشور را بهترین نمونه قدرت سیاسی وتمدن آن مي دانست . به نظر وی کشور قدرتمند ومتمدن آنست که پهناور بوده باشد . اما بعد تر دانشمند دیگری بنام « رودلف کیلن » استاد پوهنتون گوتنبرگ ضمن

> در گذشته افغانستان تنها شاهراه ابریشم نبود ،که کاروان تاجران از آن به رفت وآمد مي پرداختند ،بلکه شاهراه جهانگشایان نیز بود که گاه گاهی که دست شان میرسید وحرص وآز شان غلبه مي یافت دست به تجاوز مي بردند وبرای تحت فرمان در آوردن سرزمین های بیشتری فوج های جنگی گسیل مي داشته اند .

تائید نظرات «را تزل» قدرت را زاده عوامل گوناگون از قبیل جغرافیا ، جمعیت ، نوع حکومت ، اقتصاد ووضعیت اجتماعی دانست وبرای « قدرت» اهمیتی بالاتر از « قانون » قایل بود .

« کیلن » خشکی های جهان را سرمایه کلی جهان میدانست . از ین رو اعتقاد داشت که سرانجام پیروزی ازآن قوت های زمینی است .

خلاف نظر « کیلن » ، « الفرد ماهان » یکی از افسران دریائی امریکا نیروی دریائی را درراه توسعه ونفوذ ،بسیار موثر دانسته و کشور هائیکه به آب های آزاد جهان متصل باشند موفق پنداشته است که در درجه اول برطانیه ودر قدم دوم امریکا را قلمداد مینماید . نا گفته نماند ، « کانال پانامه » به توصیه وی حفر گردید .

« مکیندر » دانشمند وجغرافیدان معروف انگلیسی نظر تازه ای درین رابطه داد وی جهان را به انسان تشبیه نمود ،وگفت همانطوریکه قلب حساس ترین عضو بدن انسان است . قلب جهان نیز از همان حساسیت برخوردارست .

« مکیندر » درین زمینه جمله موجزی دارد : « کسیکه اروپاي شرقی را در دست داشته باشد بر قلب جهان (HEART LAND) (مناطق روسیه ، اوکراین واطراف آن) بحکم میراند کسیکه قلب جهان را متصرف باشد . برجزیزه جهان (اروپا ، آسیا وافریقا) حکومت مي کند . کسیکه جزیره جهان را دارد ، برجهان فرمان میدهد »

نظریات « مکیندر » ازجانب «هاوس هوفر » افسر آلمانی سخت استقبال گردید ، وی در زندان با « هتلر » ملاقات وگفتگو نمود که طي آن هتلرتحت تاثیر شدید افکار« هوفر » قرار گرفت . که سر انجام در عهد زمامداری اش هتلر به تطبیق آن پرداخت اما میان وی و « هوفر » اختلاف ایجاد شد . چون « هوفر » تنها راه رسیدن آلمان به منطقه « قلب جهان » را از طریق اتحاد آلمان وروسیه میدانست و « هتلر » از طریق جنگ باروسیه ، که بالاخره قضیه به شکست هتلر انجامید .

نظر یه مکیندر متعاقباً از جانب عده ای از دانشمندان تفسیر وگاهی تغییر داده شد که از آنجمله « الکساندر دوسورسکی » روسی « قلب جهان » را در قطب شمال انتخاب نمود و حاشیه قطب شمال را «منطقه تصمیم » نامید.

نظریات مذکور در عمل مشکل روسیه راحل نکرد وروسیه مانند خرسی دریك منطقه سرد ویخ بسته اکثرسال خزیده است ، لذا برای تصرف جهان « پتر رومانوف » در وصایای نه ماده اش تصریح نمود که روسیه باید به آبهای گرم وبالخاصه بحر هند راه یابد. واز همان زمان ببعد بطور مستدام زمامداران کرملین سعی تمام کرده اند که خود را به هند برسانند .

نقش موقعیـــت افغانســـتان درجنگ علیه روسیه :

ازانگیزه ها عمده تجاوز قوای روسی به افغانستان در پهلوی سرکوب ساختن نهضت اسلامی و استفاده از منابع اقتصادی افغانستان ، انگیزه دیگر تقرب بسوی هند بوده که سالیان درازی در آرزوی آن بسر میبرد . افغانستان بدلیل همسایگی با روسیه هدف تجاوز واقع شد واز همانست که عوام ما گویند : خدا همسایه ات را بد نکند .

روسیه در نظر داشت با اشغال افغانستان ۴۵۰ کیلو متر خودرا به آبهاي گرم نزدیك سازد و « تنگه هرمز» را در تیررس خود قرار دهد ، محاصره چین رقیب آسیائی اش را تنگ تر نماید . بر ایران که از جانب غرب وجنوب با کشور های عربی میانه خوبی ندارد فشار دهد و حزب توده را که در آن وقت فعال بود برای تصاحب قدرت سیاسی ایران ترغیب نماید .

روس بدان دل بسته بود که از روابط تیره هند و پاکستان ووجود اختلافات ایالتی در کشورنو پای پاکستان به نفع خود بهره گیرد وبه آسانی وسرعت از افغانستان خودرابه بحرهند برساند و سپس بر تمام منطقه سلطه خود را قایم کند .

با مقاومت بي نظیر مجاهدین افغان در برابر متجاوزین روسی کشور هاي ذیدخل در زمینه سهیم شدند دوکشور پاکستان وایران با قبول چند ملیون مهاجر و مساعدتهاي اخلاقی شان حمایت شانرا ازجهاد برحق مردم افغانستان نشان دادند وبه عباره دیگر این دو کشور، افغانستان را سنگرا ولی مبارزه با کمونیزم تلقی نمود ، زیرا فهمیدند که عدم مقابله با خطر کمونیزم درافغانستان بزدوی به سراغ شان نیز خواهد آمد وهمچون کشورهای آسیای میانه وافغانستان ایشان نیز بکام اژدهای سرخ فرو خواهند رفت چین که از سوی جنوب با ویتنام متحد روسیه هم سرحد است .



تا وقتی این طیاره ها وسلاح های مهلك روس بر فراز مردم بیدفاع ما آتش مرگ فرو مي ریزند- ملت ما از قیام و مبارزه دست نخواهد کشید وهمه دسایس دشمنان را در هم خواهد کوبید و سرنوشتش را بدست دیگران نخواهد سپرد .

تجاوز روس را به افغانستان خطرجدی به منافع خویش شمرد . چون درهمان ابتدا تجاوز قواي روس به افغانستان کارخانه اتمی چین در ایالت سینکیاك در تیررس راکت های روس مستقر درواخان قرار گرفت وشاهراه قراقرم که بزرگترین راه تجارتی چین به هند و پاکستان بشمار میآید مورد تهدید واقع شد . لذا چین نتوانست در ین قضیه تماشاچی باقی بماند بلکه به حمایت وجانبداری مجاهدین پرداخت .

برای کشورهاي مسلمان عرب دلایل زیادی از جمله معاونت با مسلمین مظلوم افغانستان وسد سیلاب کمونیزم در افغانستان موجب آن شد که هرکدام بقدر همت شان از جهاد افغانستان پشتیبانی کنند.

وآنچه جنگ افغانستان را تشدید وتداوم بخشید وروسیه را به تحمل بیشتر تلفات وخسارات درین جنگ وامیداشت ،همسرحد بودن افغانستان با جمهوریت های مسلمان نشین تحت سلطه روس است . زیرا روس ها همیشه از سرایت قیام ومبارزه افغانان به آسیای مرکزی درخوف وهراس بوده اند . لذا با تمام نیرو کوشیدند تا مبارزه افغان های مسلمان را سرکوب نمایند وبدین ترتیب افکار استقلال طلبانه را درآسیای میانه بکشند.

خلاصه موقعیت حساس افغانستان ، آن کشور را به مصیبت تجاوز روس مواجه ساخت وهمین عامل موجب آن شد تا جهانیان و بخصوص کشورهاي منطقه به قضیه افغانستان واقعیبنانه و با احساس مسولیت بنگرند که تاثیر بس مثبتی بسود مجاهدین درجهت آزادی کشورشان داشت .

✱

مترجم : عبدالقدیر «فطرت»

اشکالاتی پیرامون بانکداری بدون بهره در اسلام

پذیرش بانکداری اسلامی به مثابه یک بدیل مؤثر بجای سیستم بانکداری صنعتی مبتنی بر بهره تاریخ دلچسپ وشیرینی دارد .

در بدو امر برای چندین دهه ، این ایده که بانك ها میتوانند بدون بهره نیز بکار و فعالیت ادامه بدهند ، یك طرح غیر عملی تلقی میشد ، واین اعتقاد موجب پرسش ها و شبهات فراوانی درارابطه با نوع عملکرد بانکداری فاقد بهر ه گردید ، خاصه هنگامیکه بانکداری اسلامی قدم به عرصه تجربه گذاشت ویا موفقیت های معتنی به روبرو گشت . هر چند میدان این تجارت خیلي ها محدود بود ونسبت این محدودیت ها سیستم نتوانست جلب و جذب وسیع داشته باشد .

بعد ها این تجویز (سازمان دهی کلیه نظام بانکی بر اصل عدم دخالت بهره) پا از مرحله تصمیم گیری فراتر نهاد ویا ابتکار انقلابی سیر تجربه را پیمود همزمان با این جهش انقلابی موجی از اشکالات ، پرسش ها ، بد گمانی ها و خوش بینی ها راجع به کار برد ، عملکرد و دست آورد سیستم به حرکت افتاد که دست کمی از طرز تلقی نخستین (اعتقاد به عدم کارآئی نظام بانکداری بدون بهره) نداشت .

ولی علی الرغم همه این شکوك وشبهات حرکت اسلامی ساختن سیستم مالي واقتصادی در عده کشور ها مخصوصاً درجریان پنج سال اخیر بخوبی واضح ساخت که اکنون سیستم بانکداری اسلام جای پای قوی در نظام مالی جهان باز کرده است ودیگر نمیتوان مانند گذشته ها با همان قوت شك وتردید به آن نگریست .

هر چند که اکنون موفقیت انتقال از سیستم بانکداری صنعتی (یعنی نظام سودی رایج در دنیا) به سیستم بلابهره اسلامی جای خود را به یك حقیقت زنده وغیر قابل تردید بدل نموده است بااَنهم اشکالات فراوانی اذهان عده بیشماری را به سختی میخراشد که حکایت ازاظهار شك وتردید راجع به بقای این سیستم و پی آمد های اقتصادی آن در دراز مدت دارد که احتمالاً از ممنوعیت و امحای بهره ناشی خواهد شد . رساله که حالا در دسترس تان قرار دارد امید است به این اشکالات پاسخ بگوید وعلل ظهور آنرا از مبداء ریشه یابی کند تا باشد که سهم خویش را در بحث ها ومناقشات جاری که اکنون بمناسبت موضوع در نظر گرفته به نحوی ادا نماید .

این رساله به سه بخش تقسیم گردیده است :در بخش اول آن به بررسی اشکالات و پرسش های خواهیم پرداخت که راجع به بقاء این نظام ابراز کرده اند ، در بخش دوم به اشکالات وارده راجع به عواقب و پیآمد های اقتصادی ناشی از تحول سیستم بانکی از هیکل ربوي آن به نظام بانکی عاری از بهره ، پاسخ خواهیم گفت وبخش سوم را با یك بررسی کلی راجع به موضوع مورد بحث قرار خواهیم داد .

بخش اول :

اشکالات پیرامون بقاء واستمرار نظام بانکداری :

دانشمندان و نویسنده گان متعددی تا کنون در رابطه با بقاء و استمرار رژیم بانکداری بدون بهره که در آن اساساً نشان از عکس وپرداخت سود وجود نداشته باشد اظهار شك وتردید کرده اند و گاهی با ابراز اشکالاتی بقای چنین نظام را دراقتصاد مدرن کنونی مورد سوال قرار داده اند . عده ای به این اعتقاد اند که بهره در



جهان امروز به مثابه اساسی ترین ابزار کنترول سیستم اقتصاد و عمده ترین محرک چرخ نظام بانکداری است .

لهذا نمیتوان به آسانی باور کرد که رژیم بانکداری قادر گردد بدون این« عصای جهت یاب» به سیر خویش ادامه بدهد .

عده دیگری موضوع نسبتاً نرمتر وواقعبینانه تر در پیش گرفته اند . البته این گروه دسترسی به نظام وارسته از بهره واجراء آنرا در سطح نظام بانکی دور از امکان نپنداشته اند ولی برای توفیق آن شرایطی خاصی در نظر گرفته اند یکی از دانشمندان علم اقتصاد هم به این گمان است که دست یابی به نظام بانکی وارسته ازربا وقتی محتمل خواهد بود که بخش پولی و بخش حقیقی (بازرگانی ، زراعت وصنعت) کاملاً از هم مجزا گردند .

گروه دیگری عدم کار آئي سیستم را از دریچه دیگری مورد مطالعه قرار داده اند . آنها استدلال مینمایند که نظام بانک داری بدن بهره را نمیتوان در کلیه شئون اقتصادی به مرحله اجرا در آورد زیرا اصل «سود وزیان مشترک » (P.L.S) که اساس ذخیره این نظام را تشکیل مي دهد بناً بردلایل بیشماری نمیتواند درهمه بخش ها قابل تطبیق باشد . فلهذا سیستم در مجموع با ناکامی دست و گریبان خواهد شد وبحران های فراوان وخطر ناکی را تولد خواهد کرد . دلیل دیگری که برای عدم کار آئی این نظام ذکر کرده اند عبارت از محدودیت مواد ودانش وموجودیت پرونده های حسابداری در اکثر وبیشتر نقاط مملکت است که موفقیت این نظام را بیشتر در پرده ابهام فرو مي برد . زیرا برای جلو گیری از هر نوع فریب وتقلب در فعالیت های اقتصادی مبتنی بر اصل سود وزیان مشترک پرونده حسابات وهوشیاری ، دانشمندی وتعقل جانبین ضروریست واگر یکی از جانبین با سواد ودانش آشنائی ندارد لابد صدمه خواهد دید وتاثیر روحی .چنین حوادث از اعتبار سیستم خواهد کاست وچانس پیروزی آنرا محدود خواهد کرد .

علاوه از اینها سوءظن های وجود دارد که نظام بانک داری فاقد بهره شاید نتواند تمام فعالیت های را که نظام بانکي سنتی مبتنی بر بهره انجام میدهد با موفقیت به انجام برساند . زیرا در دنیائی که امروز ما بسر مي بریم بیشترین معاملات بر بنیاد سود میچرخد وجرا ثیم این وبا همه جاحضور دارد .

مع هذا ، گروه دیگری بر این استدلال تکیه مي ورزند که بانک داری وارسته از ربا ممکن است با زیانهای هنگفتی مواجه شود . زیرا لزوم اصل سود وزیان مشترک یك چنین احتمال را قویاً دارا مي باشد درحالیکه این

احتمال در بانك های ربوی بمراتب ضعیف بنظر مي رسد .

اعتراض دیگری که بر بانك های بلا بهره اسلامی میشود همانا – تقلب مشتریان بانك هاست .

بر مبنی این استدلال لزوم سود وزیان مشترك راه را برای تقلب ، انحراف از واقعیت ، اخفای مقدار واقعی در آمد سالانه وغیره راهوسیله مشتریان ودست اندر کاران معامله با بانك وسیعاً بازنگهمیدارد . واز همه مهمتر عده اي به این اعتراض پافشاری مي کنند که بانك های اسلامی بنا بر طبیعت ونوعیت خاصی که دارند همیشه با مشکل نقدینگی مواجه خواهند بود

فراموش نباید کرد که واقعیت های تاریخی سال های اخیر با روح این اعتراضات وخرده گیری ها هماهنگ نیست . حقایق چند سال اخیر شاهد پیروزی ها ی چشمگیر بانك هاي جدید التاسیس اسلامی در نقاط مختلف جهان است که رویا ی مدهش این اشکال تراشی ها واعتراضات مغرضانه را عملاً مشتی از سفسطة وتناقض گوئی ثابت مي ساز د هر چند نباید انکار کرد که بانك های جدید التاسیس اسلامی درجهان مقایستاً يك پدیده تازه وجوان است ورهبری آن هم محدود بیکی دو کشور اسلامی جهان ، عمدتاً ایران وپاکستان . لهذا تجارب محدود آن را نمیتوان در تمام عرصه ها براي مقابله با تمام این اشکالات وبد گماني ها کافی دانست ، وبمثابه جدید ترین اسناد تجربی به آن دل خوش کرد . بنابر این بهتر است این اعتراضات را بدقت از نظر بگذارانیم وبه بررسی آن بپردازیم رساله هذا لابد به چنین اقدامي کمر بسته است .

نخست باید دید که بهره تا چه حد نقش تعیین کننده در سرنوشت بانك های مدرن امروز ي دارد . آیا حقیقتاً شرط لازم وجزء لا ینفك سیستم بهٔ شمار میرود ویا اینکه مانند بسیاری پدیده ها وحوادث دیگر گیتی از يك نقش ساختگی وکاذب برخوردار است .

غلبه بانك هاي ربوی در جهان و چرخش آنها بر محور نرخ بهره هرگز نباید چنین تصور شود که دیگر راه متبادل برای جریان وحرکت موفقانه سیستم بانکی وجود ندارد . زیرا بانك ها میتواند بر علاوه دخالت در امور بازرگانی وتجارتی امور عمده دیگر نیز انجام بدهند که عبارت از ایجاد پیوند درمیان پس انداز کنندگان وسرمایه گذاران است .

بعبارت دیگر وظیفه اصلی بانك اعمال وساطت مالی یا ایجاد ارتباط میان دو گروه فوق الذکر است که هیکل اصلی خدمات بانکی را تشکیل میدهد . شیوع بهره بحیث يك عصای راه یاب در سیستم کور بانك داری سنتی امروز يك اتفاق تاریخی بوده است نه يك واقعیت عینی وبسیاری متفکرین ودانشمندان اعم از قدیم وجدید وتما م ادیان سماوی سیمای کریه آنرا بشدت تقبیح کرده اند .

ارسطو معتقد به طبیعت نازا وعقیم پول بود و با تفکر بهره حملات تندی نموده واخذ وپرداخت آنرا مرادف با تولد پول از پول قلمداد کرده اند . در آئین یهودیت نیز معاملات سودی ممنوع بوده وبنی اسرائیل در میان يك دیگر نمیوانستند آزادانه با سود معامله کنند البته آنها با طوایف واقوام غیر اسرائیلی معاملات ربوی داشتند .

مسیحیت نیز بنوبه خویش بهره را ممنوع قرار داد و با آن با شدت وخشونت عمل کرد . چنانکه بسیاري ها این کلام حضرت مسیح را هوشداری علیه بهره تلقی کرده اند که فرموده بود : « آزادانه قرضه بدهید و چیزی مازاد برآن توقع نداشته باشید . »

اما بعد ها کلیسا دکترین خود را نسبت به جواز بهره تغییر داد وبتدریج با آن روح آشتی پیدا کرد خلاصه اینکه ورود «رنسانس »یا « نهضت علمی » بصحنه افکار ، با پیام خشن ودلخراشی جدائی میان دین وامور دنیا باب را برای ورود بهره بصحنه اقتصاد گشود واین همه آلام اجتماعی را دامن ز د.

درمیان پیروان حقیقی اسلام نیز بهره سیمای کریه وزشتی دارد وقرآن همه انواع ومظاهر ربا را درتمام معاملات بسختی منع نموده است . در اوایل تاریخ اسلامی ،خصوصاً در صدر اسلام ودر دوره های ما بعد آن علیه داد و گرفت ومعاملات ربوی با قاطعیت عمل مي شد .اما بعد ها بر اثر نزول ارزش هاي اخلاقی نفوذ استعماری غرب این پدیده در سر زمین های اسلامی هم آهسته آهسته اثر ورسوخ پیدا کرد ودر عمق اقتصاد آن را « باز کرد .

با این نگاه مختصر دست از دامان تاریخ رها میکنم چون منظور ما بحث تاریخی قضیه نبوده بلکه نظر کوتاه به چگونگی ظهور بهره ووقایعی که درایجاد وتخلیق آن نقش داشتند بوده است . الا آن که با يك نگاه ودزدکی وعاجل توانستیم در یابیم که بهره يك حادثه اتفاقی تاریخ بوده و براثريك طوفان بي سرو سامان زمان قد کشیده است دگر نیاز بیشتر به تحقیق نمیماند وبنا چار پرونده تاریخ را مي بندیم .

ولی اظهار این مطلب بي جانیست که اگر جوامع بشری به ارزش های اخلاقی ودینی خود پا بند میماندند وبفرامین آن سرسختانه عمل مي کردند . امروزه شاید دنیاي اقتصاد سیمای دیگری میداشت ودر دادو ستد هاي تجاری خبری از آلودگی ولوث بهره بگوش نمیرسید. وبر علاوه شاید آرمان های اقتصادی همه اقشار اجتماع نیز بر آورده مي شد .

(ادامه دارد)

بهترینه دوا وژونکی زهر مه گرځوی

گل آقا « شایق »

علامه سید جمال الدین افغاني وایي : « په شرق (اسلامی نړی) کی سیاسی گوندونه دشرق لپاره بهترینه دوا ده ځکه شرق وروسته له هغه چی د زمانی ډیری نا دودی یې لیدلی او ډیر ربړونه او کړاوونه یې گاللی او دغوبیښو ددوی په زړونوکی دذلت تخمونه کرلی او خواری ته یې تن ورکړي یوه ورځ به راشی او هغه ورځ ډیره لری هم نده چی دشرق زامن سره یو موټی شی او به زړونو کی یې دروړو گلوی ، یوالی اوتعاون مفکوره داژوندي شی . او خپل بایللی عزت به بیرته وگټی او دغفلت له درانه خوبه به راپاڅیږی او هغه پردي به ځیری کړی چی ددوی داحساس پر مخونو اچولې شوی دی . دخوف او ویری لباس به له ځانه لري کړي او دخپل ذلت او خواری گردونه به وڅنډی . خپلواکی به لاس ته راوړی او دمری توب له ژوند څخه به بیزاره شی اوداسي فضا به منځ ته راولی چی دوی به دوطن او وطن به ددوی وی او په آرامه به ژوند کوی ، دخپلی ټولنی دتامین لپاره به یو بل ته لاسونه ورکوی او دمظلومانو ملاتړ به کوی ، دهغوی حقوق به ورته اخلی او هغه څه چی پري واجب وی اداء کوی به یې خو په دي شرط چی :

دگوند دمشرانو ترمنځ پر ریاست باندي رقابت پیدا نشی . او دهر یوه ځانمی ددی موجب نشی چی دحزب په ارکانو کی تزلزل راشی او وروسته له هغه چی سره یو موټی وو تیت او پرک شی او بیا دخلکو دزړونو څخه ددوی احترام وځی او له اطاعت نه یې غاړه غړوی او په نتیجه کی د گوند دغړو ترمنځ یوه عمومی کرکه پیدا کیږی او د گوند دانحلال لامل گرځی او هر څوك مجبور یری چی له تنظیم څخه ووځی او هغه ترك کاندی ».

په هغه وخت چی له افغانستانه پرته ټوله شرقی نړی (اسلامی هیوادونه) دغرب ترسیاسی ، مادی او معنوی استعمار لاندي خپل نیم ژواندی نفسونه اخستل او انکلیسی امپراطوری هم دافغانستان دینولو لپاره دری واری بریدونه وکړل خو زموږ مجاهدو او مبارزو پلرونو دخپل ایمانی قوت او مخلص نیت په برکت دمجاهد او مبارز سید جمال الدین افغانی داسلامی نهضت په رڼا کی (چی واقعاً داسلامی نړی دخپلواکی لپاره بهرینه دوا وه) دانگلیسی استعمار پر ضد هغه شان سرښندنی او هلی ځلی وکړی چی بالاخره یې نه یوازی دانگلیسانو امپراطوری دماتی او ناکامی سره مخامخ کړه بلکی ددوی له ماتی او ناکامی څخه ذټولی غربی نړی ماتی او رسوایي پیل شوه ، په هر هیواد کی دعلامه سید جمال الدین دنړیوال اسلامی نهضت په برکت دغربی نړی تغر ورټول شو . مگر دمسلمانانو دغفلت اوبی اتفاقي په نتیجه کی له یوی خوا تزاری روسیه و تواینده چی اسلامی ریا ستونه تر خپلو گونډو لاندی کړی او نه یوازی مادی او معنوی خپلواکی یې له منځه یوړه بلکي نوم او هویت یې هم ورته له منځه یووړ. له بلی خوا که څه هم اکثرو اسلامی هیوادونو دغربیانو له مستقیم استعمار څخه آزادی واخسته لاکن اوس هم معنوی او فکری استعمار څخه خلاص نه دی ، تاسونه گوری چی یو موټی اسرائیلو دغربیانو په مستقیمه مرسته ټوله عربی نړی څومره په لړزه راوستی او څومره یې دخطر سره مخامخ کړیده . لنډه دا چی : نن ورځ بیا په ټوله اسلامی نړی کی داسی هیوادو نه لیدل کیږی چی یا دغربی او شرقی استکبار تر مادی او سیاسی استعمار لاندی نه وی او یا دهغوی تر فکری او معنوي استعمار لاندی .

افغانستان دوخت دحاکمانو دبي پروایي او ددوی داسلام څخه دفاصله نیولو په نتیجه کی هم دغربیانو تر فکری استعمار لاندی ورځی شپی تیرولی او هم تر شرقی استعمار لاندي او دخپل قدرت دساتلو په خاطر یې دواړه اړخونو خوشحاله ساتل ، غرب یې ښی سترگه و او شرق یې چپه سترگه . خو دایو حقیقت دی چی دجا توکل په خدای نه وي بلکي په مخلوق وی ، هغوی سره الله «ج» کمك



نکوي او دخپلی بې ایمانی او معصیتونو په نتیجه کی الله « ج » دهمغه عناصر و لخوا چی دوی توکل پری کړی ؤ او خپل ځانونه یې پری حمایه کول دافغانستان له خاوری څخه ورك کړل .

کله چی دظاهر شاه او داود خان دلاس نیالگیو یعنی دروسانو ګوډاګیانو دافغانستان په پاکه خاوره کی دخپلو شومو غرضونو دپلې کولو لپاره فعالیت شروع کړ نو دافغانستان اصیلو زامنو هم ورسره جو خته په اسلامی مبارزه لاس پوری کړ .

او غوښتل یې چی ملت مخکی له دی چی « اوبه تر ورخ تیری نه وی را بیدار کړی » خو داستبداد مانی ونړوي او دافغانستان په پاکه او مجاهده خاوره کی د « لا اله الا الله محمد رسو ل الله » بیرغ ورپوی یا په بل عبارت مخکی له دی چی افغانستان دسره ښامار په ستونی کی ولیږی باید دژغورنی چاره او لاریې وسنجول شی خو دوخت حاکمانو نه یوازی دروس له ګوډاګیانو (خلق – پرچم) سره نفرت او دښمنی نه درلوده بلکی لایې حمایه کول چی بالاخره دخپلو وحشی او سړی خورونکو بادارانو پواسطه دیوی خونړی کودتا په کولو قدرت ته ورسیدل او دافغانستان اصیل او په اسلام مین بچیان یې څه شهیدان او څه زندانی او څه هجرت کولو ته مجبور کړل نو هغه ؤ چی دالله دلاری پتنګان دهجرت په محیط کی سره راغونډ شول او د علامه سید جمال الدین افغانی داسلامی نهضت په رڼا کی یې دټول مظلوم ملت پام ځان ته راواړو ټول ملت دجهاد او مبارزی سره بې اندازی مینه درلوده او په ډول ډول سرښندنوکی یې یوله بل سره سیالی او مسابقې کولی .

دټول ملت زړونه داسلامی ګوندونو په لور داسی مایل شول چی نراوښځی دخپل مشرانو په قومانده دروسی استکبار په ټانګو نو په خالی لاس حملی وکړی او دوخت مدرنو و سلو ته یې خپلی سینی سپره وګرځولی او دا حالت تراوسه پوری دوام لری ځکه مجاهد ملت اوس درك کړیده چی عزت ، شرف او دبد به په جهاد کی ده او «جهاد به یې ترقیامته پوری جاری وی . »

سرښندنو او کړاوونو ته یې ځانونه چمتو کړی دی چی دافغانستان په پاکه خاوره باندی دکفر او کمونیزم حکمرانی ختمه شي او هلته داسلام بیرغ ورپیږی او دالله کتاب او دپیغمبر « ص » مبارك سنت او احادیث قانون وګرځی او په افغانستان کی ټولی شیطانی ایدیولوژی له منځه ولاړی شی . او بالاخره اسلامی عدالت منځ ته راشي او دی هدف ته درسیدو لپاره دالله په فضل او کرم او دملت په بې شانه سرښندنواو قربانینو داستکبار پر ضد ګوند ونوکی جهاد ته دوام ورکول غوره لاره چاره ده داستکباری ضد تنظیمونو دلارښود نو په برکت او سرښندنو نه یوازی روسان دافغانستان څخه په رسوا او شرمنده توګه ووتل بلکی لکه څنګه چی دغربی نړی ماتی او ناکامی له افغانستان څخه شروع شوه همدارنګه د روسی استعمار ټغر هم هرځاې په ټولیدو دی اوټولو مظلومو هیوادونو او ملتونو دافغانستان څخه دآزادی درس واخست او ان شاء الله بیا به یوازی نه روسان په چا حکمرانی و کړی بلکی غربی استکبار به هم د بادراری له نیشی راکوز شی . او که خدای مکړه زمونږ دګوندو دمشرانو تر منځ په ریاست کی رقابت پیدا شی ، اودسید جمال الدین افغانی نظر یه تطبیق شی نو بیا به زمونږ کړیدلی ټولنی ته دا دوا وژونکی زهر وګرځی او کوم مرام او هدف چی په حزبونو کی نغښتی او کومی قربانی یې ورکړی دی هغه به ټولی دخاورو سره خاوری شي اوټولی هلی ځلی به مو بیځایه اوبې فایدی تللی وی او بیا به هغه کسان په دی مظلوم او کړیدلی ولس آمران او رئیسان وی چی دهغو له لاسه په افغانسـتان کی اسلامی او مسـلمانان سپیکیدل او دا څومره ناوړه عاقبت دی .



الکول
(شراب)

احمد یاسین « فرخاری »

. از نظر ساختار طبی تمام نوشابه هائیکه دارای مقدار معین الکول بوده وحالت نشه را ببار مي آورند مشروب الکولی پنداشته مي شوند مقدار الکول در بیر (Beer) از ۳ - ۱۲ ٪ ،در مشروبات قوی ۲۵ ٪ ودر قوی تر آنها تا ۵۰ ٪ نیز میرسد .

الکول در بعضی از دواها و املاح ضروري برای صحت انسان مانند ادویه سرفه ذوب میگردد . همچنان در بعضی از نوشابه های گازی دیگر مانند کوکاکولا قابل تحلیل مي باشد . این دوا ها ونوشابه ها از نظر علمی وشرعی در جمله مشروبات الکولی آزاد نیست ونمی تواند حالت نشه را ببار آرد .

اما از نظر شریعت شراب به همه موادی اطلاق میگردد که حالت نشه را پدید آورد . چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده : (کل مسکر خمر وکل مسکر حرام) رواة مسلم عن ابن عمر.

یعنی : تمام چیز های نشه آور وهمه نوشابه های نشه آور حرام است . این حدیث معنی آنرا توسعه میدهد تا تمام مواد نشه آور را اگر چه شراب نباشد شامل شود .

الکول قدیم :

آسپرین وپنسلین با آنکه دارو های طبی اند نمی توان آنها را در همه نقاط کره زمین پیدا نمود ولی الکول را که اینهم یك ماده طبی است درهمه نقاط دنیا ملیون ها انسان به مصرف مي رسانند .

این ماده را که بدون رنگ بوده ودر رساله های طبی بنام ایثانول (ETHANOL) یا ایتایل الکول یاد مي کنند تاریخ بطور دقیق ثبت ننموده است که از چه زمانی انسانها به تولید واستعمال آن آغاز نموده اند ، با آنهم در نخستین سخنان بشر پیرامون مواد مؤثره از الکول تذکر رفته است .

الکول نه تنها موارد استعمال زیاد دارد بلکه با داشتن سابقه ما قبل التاریخ تولید زیاد نیز دارد .

انسان دوره ماقبل التاریخ به ساختن وحفظ این ماده پرداخت . درآن زمان ملت های پیشرفته وعقب مانده با زراعت آشنایي داشتند واین ماده را به انواع مختلف استحصال مي نمودند که اکثراً استحصال آن از گندم ، جو ، کچالو وعصاره میوه جات صورت مي گرفت وهمیشه ماده بدست آمده (سمی) مي بود . علمای جامعه شناسی عقیده دارند که با پیشرفت زراعت استحصال الکول نیز کمتر از تولید مواد غذائی نبود . همچنان در مدنیت های گذشته الکول حیثیت کمی از غذا های اساسی نداشت ، در نوشته های سنگ لوحه های مکشوفه از مابین النهرین که تاریخ آن به (۲۱۰۰) سال قبل از میلاد میرسد از الکول نام برده شده است ، همچنان فراعنه نام نان والکول را بر قبر های خود نوشته اند ، از جانب دیگر در آثاری که از مصر ، یونان باستان وروم قدیم بدست آمده نام الکول بنظر مي رسد .

در قرن اول میلادی دانشمند علوم طبیعی (بلیتوس) نوشته است : « انسان در روی زمین جایي را نمیتواند بیابد که در آن مواد نشه آور نباشد . »

در قرن شانزدهم برنال دی بازدی کاستیلو (۱٤۹۸ - ۱۵۸۲) همسفر هیرناندو کوریتس هسپانوی (فاتح مکسیك) نوشته است که : « اهالی بومی مکزیك مشروبات نشه آور خود را از یکنوع نبات طویل که دارای قطر بزرگ بوده وبرگ های پهن داشته است تهیه مي نمودند . »

در حدود (۵۵۰) سال بعد از آن دریانورد انگلیسی (جمیز کوك) در نواحی جنوب مشاهده نموده که مردم آن مناطق مشروبات الکولی خود را از انگور بدست مي آورده اند . سپس کاشف انگلیسی (مونجو پارك) (۱۷۷٦ -۱۸۰٦) نوشته است که : « من هنگام توقف قافله مان در صحرای جنوبی هند دیده ام که چگونه اهالی بومی آن منطقه از عصاره جو برای خود مشروب الکولی تهیه

مي نمودند . »

درمناطق پیشرفته دنیای امروز کمتر جایی پیدا خواهد شد که ساکنین آن به استعمال مشروبات الکولی نپردازند ، مثلاً طبق آماری که در سال (۱۹۶۸) در آلمان فدرال بعمل آمده مقدار مصرف هر شخصی سالانه بالغ بر (۱۶۷) لیتر مي باشد که تقریباً روزانه نیم لیتر مي شود .

تاثیر الکول بالای انسان

تاثیر الکول بالای انسان در دو عامل نهفته است :

۱- مقدار الکول وتمرکز آن درخون .

۲- مقدار تحمل سیستم اعصاب انسان

۱- مقدار الکول وتمرکز آن در خون

اگر انسان دو پیک بیر را بنوشد مقدار الکول آن به (٥ میلی گرام) در (۱۰۰ سی سی) خون میرسد واین مقدار جهت بدست آوردن تاثیر مطلوب برای نو آغاز آن کافی است ، با تمرکز تدریجی الکول درخون تاثیر آن نیز افـزونی مي یابد . اگر مقـدار آن به (٥۰ میلي گرام) در (۱۰۰ سی سی) خون برسد انسان قدرت تمرکز فکری خود را از دست میدهد وقدرت سیطره بالای عواطف نیز روبه تقلیل مي نهد ، اما در ین مرحله قدرت تسلط بالای دستها وپا ها هنگام رفتار غالباً از میان نمی رود .

اگر مقدارالکول درخون به (۱٥۰ ملی گرام) در (۱۰۰ سی سی) خون برسد قدرت تسلط بالای دستها و پا ها نیز از میان مي رود وبدیهی است که در ین حالت همه رشته های عصبی علوی از فعالیت باز مي ایستد .

۲ - مقدار تحمل سیستم اعصاب

چنانچه به ملاحظه رسیده است انسانها با نوشیدن اولین پیک بدر جات مختلف تحت تاثیر الکول قرار مي گیرند . بعضی دامنگیر هیجان وانفعال شدید مي شوند وبعضی هم به سکوت وخواب متمایل مي گردند .

بزرگترین خطر الکول درآنست که سیستم اعصاب انسان را بتدریج معتاد مي ساز د ، چنانچه مقداریکه درمرحله اول حالت نشه را ببار مي آورد در دفعات دوم وسوم اثر مطلوب نمی نماید وبرای بدست آوردن همان حالت اولی شخص مجبور مي شود مقدار آنرا دو چند یا سه چند تزاید بخشد که بالاخره اعتیاد بوجود مي آید . بدین سبب دانش امروزی ادعا های اشخاص را که گویا بانوشیدن الکول قدرت اعتدال خود را بدست مي آورند شدیداً رد مي نماید.

تاثیر الکول بالای قلب وشریانهای خون

الکول به نسبت (۱ ٪) باعث مي شود که نبض انسان در یکدقیقه (۱۰ - نبض) بالا برود .

با استمرار نوشیدن الکول شخص الکولیست به تصلب شرائین خصوصاً شریان تا جی که مغذی قلب است مبتلا مي شود وتصلب شریان تاجی انسان را در معرض سکته قلبی قرار میدهد ، بدین جهت اولین نصیحت داکتر برای مریضان مصاب به تصلب شرائین وتکان قلبی اینست که بطور قطعی از استعمال انواع سگرت والکول خود داری کنند .

تاثیر الکول بالای سیستم اعصاب

دانش امروزی ثابت نموده که مغز انسان ازمراکز مختلفی ایجاد شده است که وظایف سنگین به مراکز علوی مغز ارتباط دارد ووظایف سبک بدوش مراکز سفلی میباشد .

مراکز علوی مغز مؤظف است که اراده ، اعتماد به نفس وسلوک اجتماعی را کنترول نماید ومراکز سفلی وظایف عقلی وفکری را انجام میدهد . بعد از آن مراکز حکم بالای اشیاء قرار دارد وبالاخره مراکز دیگر برای تنظیم عواطف واحساسات فعالیت دارد .

در اثر استعمال الکول مراکز مختلف سیستم اعصاب تحت تاثیر قرار مي گیرد . بدین جهت اولین چیزیکه در اثر استعمال الکول دچار اختلال مي شود واراده اعتماد به نفس وکنترول سلوک اجتماعی است، واگر مقدار الکول زیاد تر باشد قدرت تمرکز فکری را مختل مي ساز د.

تاثیر الکول بالای کرویات خون

خون دو وظیفه دارد ،توسط کرویات سرخ خود اکسیجن را از شش جذب وکاربن دای اکساید را دفع مي نماید وتوسط کرویات سفید در مقابل باکتریا ها ومکروب هائیکه به جسم ماداخل مي شوند مقاومت مي نماید .

اگر یك قطره خون را در مـقداری آب کـه (۱ ٪) الکول داشته باشد بیندازیم کرویات سرخ خون رنگ خود را تبدیل نموده به زردی مي گراید ونشاط خو د را ازدست میدهد معنی این عملیه در جسم انسان زنده اینست که الکل خون را از جذب نمودن اکسیجن لازم به وجود باز میدارد واختناق کرویات خون را بار مي آورد که خستگی عضلات پدید مي آید . همچنان مقاومت جسم در مقابل انواع میکروب ها وامراض تقلیل مي یابد .

یکی از انجمن های طبی انگلستان تحقیقاتی را بالای دو گروه از کارگران فابریکه ذوب آهن آن کشور انجام داده است که گروه اول قبل از شروع کار اندکی الکول مي نوشیدند وگروه دوم نمی نوشیدند . در نتیجه دریافته است که گروه او ل بزودی خستگی احساس نموده وسطح تولید آنها پائین بود .

تأثیر الکول بالای جگر

استعـمال الـکـول سبب پیـدایش مرض (تلیف کبد) مي گردد . که این مرض در اروپا و امریکا منتشر بوده ودر ممالك اسلامی

خیلی کم بنظر رسیده است .
هرگاه استعمال الکلول ادامه یابد حجرات زنده جگر یکي پس از دیگری حیات خود را از دست مي دهند که باعث خرابی یك بخش جگر مي گردد وآن حصه جگر که حجرات آن حیات خود را از دست داده اند بشکل اسفنجی مي دراید وانکشاف آن باعث بـروز مرض (تلیف کبد) مي گردد که این مرض مرگهای نابهنگام را در فرجام دارد .
یك دانشمند بزرگ اتریشی تحقیقاتی پیرامون (کمیت وفیات مریضان مصاب به تلیف کبد در اروپا وامریکا) انجام داده ودریافته است که وفیات مریضان مصـــاب به (تلیف کبد) در خلال سالهای جنگ دوم جهانی هنگامیکه الکول ها کم پیدا بوده و انسان نمی توانست بدون کوپون آنرا بدست آرد خیلی کاهش یافته بود . همچنان هنگامیکه در امریکا نوشیدن الکول ممنوع قرار داده شده بود این بیماری کمتر بنظر مي رسید .

تاثیر الکول بالای اشتها

بعضی ها عقیده دارند که استعمال الکول (خصوصاً مقدار کم بیر) را شتها مي افزاید ومعده را در هضم غذا یاری مي رساند تزاید اشتها توسط الکول تاثیر تلقین روحی آنانست نه تاثیر کیمیاوی الکول . دانش امروزی ثابت نموده که استعمال الکول تیزاب معده را تزاید بخشیده حرکت معده وعملیه جذب مواد لازم به وجود را به کندی وا میدارد که باعث ایجاد التهاب مزمن در غشای معده مي گردد .
بسیاری از استعمال کنند گان الکول هنگامیکه کمیت مورد استعمال شان تقلیل یابد به استفراقات پی در پی مصاب میگردند .
همچنان بنظر رسیده است که استعمال کنندگان دایمی بیر بالاخره به بي اشتهائی دچار گردیده اند وعلت آن مصاب شدن شان به التهاب معده مي باشد که توسط بیر بوجود مي آید .

تاثیر الکول بالای گرده ها وجهاز بولی

گروهی از مردم عقیده دارند که استعمال الکول وبیر عملیه ادرار را سهل ساخته ریگ وسنگریزه های داخل مثانه را به بیرون مي ریزد وبرای شستشوی مجرای بولی داروی خوبی بشمار مي رود .
در حقیقت امر در ترکیب آنها املاح وتیزابهای وجود دارد که آنها را از تعفن نگاه میدارد . این املاح وتیزابها باعث اتلاف انساج گرده ، مثانه ومجرای بولی مي گردد . بدین جهت اکثریت اشخاص معتاد به الکول وبیر به امراضی مصاب مي گردند که گاهی باعث بند شدن مجرای بولی مي گردد وگاهی هم نمی توانند بالای عملیه ادرار خود سیطره داشته باشند وهمیشه بدون اختیار ادرار آنها جاری مي شود .

تأثیر الکول بالای باقی اعضای جسم

برای اینکه بدانید الکلول چگونه تاثیری را وارد حجرات بدن انسان مي سازد به لابراتواری بروید و حجره زنده وپر تحرکی را در زیر میکروسکوپ قرار دهید ، از عقب شیشه میکروسکوپ ملاحظه خواهید نمود که حجره زنده خیلی پرنشاط به حرکت خود ادامه میدهد بعد از آن همان حجره را در میان آبی قرار دهید که به نسبت (۱ ٪) الکول داشته باشد دیده مي شود که حرکت حجره مذکور به کندی مي گراید . سپس مقدار فیصدی الکول را بلند ببرید خواهید دید که حجره مذکور به تسمم مبتلا گردیده وبلا فاصله مي میرد .
این تجربه بما مي آموزاند که الکول چگونه تاثیری را وارد حجرات بدن انسان مي سازد.

الکول ونقص ویتامین ها

استعمال الکول باعث از بین رفتن ویتامین ها در جسم مي شود . خصوصاً انواع ویتامین (B) وویتامین (C) را بنابودی مي کشاند که منجر به پیدایش امراض گوناگون میگردد . اعراض فقدان ویتامین های (B و C) نخست بشکل لرزش دستها ، کلالت زبان ، ضعف عضلات و حساسیت جلد ظاهر مي شود . اگر باز هم ویتامین های متذکره توسط الکول از بین برده شود منجر به فلج شدن دستها ، پاها و ورم قلب مي گردد.

الکول وتاثیر جنسی

همچنان گروهی اعتقاد دارند که استعمال الکول غریزه جنسی را شاداب نگه میدارد در حالیکه استعمال الکول دو گونه تاثیر را بالای غریزه جنسی وارد مي سازد :
۱ - چون الکول بالای مراکز علوی سیستم اعصاب تاثیر مي کند بطور مؤقت شرم ، تردد وخوف را زایل مي سازد (البته درحالتیکه شرم ، خوف وتردد وجود داشته باشد) .
۲ - چون الکول بالای مراکز سفلی سیستم اعصاب تاثیر ناگوار بجا مي گذارد باعث مي شود که غریزه جنسی صرف چند دقیقه بحد افراط رسیده وسپس به ضعف گراید بالاخره در اثر تداوم استعمال الکول ناتوانیهای جنسی پدید مي آید این دو نوع تاثیر ناگوار وخطر ناکی را که الکول بر غریزه جنسی انسان وارد مي نماید بالاخره منجر به پیدا یش عقده های روانی و جنسی شده وسرانجام باعث برهم خوردن زندگی زنا شوهری استعمال کنندگان الکول مي گردد .

تاثیر الکول بالای شخصیت انسان

در گزارشی که از طرف (انجمن مبارزه با الکول) در انگلستان تهیه شده آمده است که : « استعمال الکول بطور دوامدار از شخصیت انسان مي کاهد وسبب پیدایش کند ذهنی گردیده اراده انسان را ضعیف مي سازد . اعتماد به سخنان و وعده های شخص معتاد به الکول کاریست خطا اگر چه در حالت عادی باشد . همچنان نمی توان درمسایل مالی ،

اجتماعي وقیادت به وی اعتماد نمود .
شخص معتاد به الکول سریع الغضب بوده زود متأثر مي شود ودارای اوهام وخیالات بي شماراست . اکثریت معتادان به الکول در امور زندگی خیلی تنبل و بیکاره اند وهمواره تنبلی وبیکارگی دامنگیر آنانست .
بالاخره سلوك ورفتار اشخاص معتاد به الکول در مقابل همسرواطفالش ناپسند بوده وهمواره از عدم اطمینان برخوردار مي باشد . »

آیا الکول سرمارا زایل و گرما را ببار مي آورد :

بعضی ها را عقیده برآنست که نوشیدن الکول سبب از دیاد حرارت بدن مي گردد ودر زمستان برای جلو گیری از سرما ، نوشابه خوبیست . درحالیکه این عقیده بصورت مطلق غیر قابل قبول است . زیرا دانش ثابت نموده که استعمال الکول باعث فراخي شریانهای خون در تمام جلد بخصوص روی مي گردد وخون زیاد تر از حد معین تدافق مي نماید که ظاهراً پوست وروی انسان را سر خگون مي سازد ویکنوع توهم نزد انسان بوجود مي آید که گویا حرارت جسم بالا رفته است . اما در واقع فراخی این شریانهاسبب خروج حرارت داخلي گردیده وحرارت جسم خیلی نزول مي یابد .
نوشیدن الکول برای هیأت هائیکه جهت تحقیقات علمی به قطب شمال مي روند ممنوع اعلان گردیده است . زیرا هنگامیکه حرارت داخلی بدن کاهش یابد باعث یخ زدگی اعضاي بدن گردیده ومرگ مفاجي (مرگ نا بهنگام) بمیان مي آید .

پرابلم اجتماعی واقتصادی الکول

در کشور های اسلامی الکول پرابلم قابل توجهی را ایجاد ننموده است واین به برکت امر قا طعی است که دین مقدس اسلام استعمال آنرا ممنوع قرار داده است اما در کشور های دیگر خصوصاً در قاره اروپا وقاره امریکا پرابلم اجتماعي واقتصادی بزرگی را ببار آورده است . در اکثریت شهر هاي پیشرفته ، اروپائی وامریکائی ده ها انجمن مبارزه با مشروبات الکولی را مي یابیم همچنان در کشور های متقدم دنیای امروزي شفاخانه های ایجاد شده که به علاج اشخاص دایم الخمر میپردازند .
انجمن مبارزه با مشروبات الکولی امریکا ، در سال (۱۹٦٦) - م احصائیه ئی را انتشار داده ودرآن تذکار رفته است که تنها در ایالات متحده امریکا در حدود (۹ - ملیون) مرد وزن معتاد به الکول وجود دارند که بحد تسمم رسیده اند . این رقم تقریباً (۱۸ ٪) نفوس مجموعی آن کشور را نشان میدهد احصائیه نشان داده است که سالانه (۲۵۰۰۰) حوادث ترافیکی (۱۵۰۰۰) حالت قتل وانتحار ، (۲.۵) ملیون حالات دستگیری توسط پولیس از اثر استعمال الکول در ایالات متحده امریکا ببار آمده است .
از اثر استعمال الکول سالانه در ایالات متحده امریکا تقریباً (۱۵ بلیون) دالر به دولت آن کشور خساره وارد مي شود . (۱۰ بلیون) دالر خساره از درك فرار از کار وکاهش تولیدات صنعتی (۲ بلیون) دالر از درك مصارف صحي اشخاص مصاب به امراض گوناگون و (۳ بلیون) دالر از درك خسارات گوناگون به اقتصاد آن کشور صدمه وارد مي شود .
همچنان استعمال الکول سبب شده که این حالات در ایالات متحده امریکا بوجود آید :
۱۰ ٪ حالت دیوانگی وتشویشات روحی داخل بستر در شفاخانه ها .
۳۰ ٪ حالات طلاق ولت وکوب اطفال .
٤٥ ٪ حوادث ترافیکی
٦٥ ٪ حالت فرار از کار وکاهش تولیدات صنعتی .
اکنون نسبت به هرزمان دیگر (۸ ٪) امریکائی ها معتقدشده اند که زیانهای الکول جامعه را به تباهی مي کشاند و (۷۹ ٪) آنها از دولت خواستارشده اند که سن قانونی نوشیدن الکول را در تمام ایالات به سن (۲۱) ارتقا دهد .

اسلام والکول (شراب)

دین مقدس اسلام یگانه دینی است که نوشیدن الکول رابطور قطعی ممنوع قرار داده است . دین اسلام با در پیش گرفتن راه های علمی وروحی شیوه های شیوا را بمیان آورد که این شیوه ها را میتوان به دو دسته تقسیم بندی نمود :
۱ - منع تدریجی نوشیدن الکول ، تا بالای مردم گران تمام نشود .
۲- ارتباط اوامر باپدیده های واقعی ، با استفاده از تأثیرات روحی و سیکولوژیکی .
نزول اولین آیت در باره شراب وقتی بود که حضرت عمر « رض » از خداوند «ج» در خواست نمود وگفت : « اللهم بین لنافی الخمر بیاناً شافیاً » یعنی - خداوندا !
در باره شراب برای ما بیانی قاطع وکامل بفرست .
پس خداوند «ج» این آیت را نازل نمود .
(یسألونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ..ومنافع للناس واثمهما اکبرمن نفعهما) سورة البقره - آیة ۲۱۹
یعنی : (مي پرسند ترا از حکم شراب وقمار بگو در هردو گناه بزرگست ومنفعت هاست مردمان را و گناه هردو بزرگر است از سودآنها) در ینجا بعضي از مردم گفتند که (شراب حرام شد) واز نوشیدن آن اجتناب ورزیدند وگروهی دیگر گفتند ای رسول خدا چنانچه خداوند « ج » فرموده که (منافع للناس) پس بگذار که ما از آن مستفید شویم . رسول «ص» سکوت اختیار نمودند .
بعداً بعضی ها پس از نوشیدن الکول به نماز حاضر مي شدند ونمی دانستند که چه میگویند . حضرت عمر« رض» دوباره از خداوند « ج» درخواست نمود وگفت : « اللهم بین لنافی الخمر بیانا شافیا » که این آیت نازل شد .
(یا یها لذین آمنو الا تقربوا الصلاة وانتم سکاری حتی تعلموا ماتقولون) سورة النسا ء آیة ٤۳ یعني : (ای مؤمنان نزدیك مشوید

به نماز درحالیکه شما مست باشید تا آنکه بدانید آنچه را میگوید)

باز هم بعضی ها گفتند که (شراب حرام شد) وبعضی دیگر گفتند که هنگام ادای نمازنمی نوشیم وباز هم رسول « ص » سکوت اختیار نمودند .

در مرتبه سوم باز هم حضرت عمر « رض » درخواست خود را تکرار نموده وگفت : « اللهم بین لنافی الخمر بیاناً شافیاً» اینبار آیت سوم نازل شد . (یا یها لذین آمنوا انما الخمر والمیسر ؤالا نصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون .. انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضا فی الخمر والمیسر و یصد کم عن ذکر الله وعن الصلاة فهل انتم منتهون) سورة المائدة – الآ یتین – ۹۰ و ۹۱

یعنی : (ای مومنان جز این نیست که خمر و قمار ونشانه های معبودان باطل وتیرهای فالٓ پلید است از کردار شیطان ، پس احتراز کنید از وی تا رستگار شوید . جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد درمیان شما دشمنی وخصومت درخوردن خمر و قمار وباز دارد شما را از یاد خدا واز نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان)

هنگامیکه این ایت نازل شد مردم همه نزد پیامبر «ص» آمدند ورسول «ص» برایشان فرمودند : (شراب حرام شد)

برای از دیاد معلومات شما اینك چند حدیثی را که در باره شراب گفته شده برایتان نقل می کنیم .

۱ – (اجتنبوا لخمر فانها مفتاح کل شر) الحاکم عن ابن عباس .

یعنی : از شراب بپرهیزید زیرا شراب کلید تمام بدی ها است .

۲ – (من لقی الله مدمن خمر لقیه کعابدالوثن) رواه احمد بن حبان عن ابن عباس .

یعنی : کسیکه دایم الخمر است وبا خداوند ملاقی می شود مانند بت پرستی است که با خداوند « ج » مقابل میگردد.

همچنان حدیث دیگری به این متن آمده است .

۳ – (من شرب الخمر اسقاه الله من حمیم جهنم یوم القیامة) رواه البزار عن ابن عمر

یعنی : کسیکه شراب می نوشد خداوند « ج » او را در روز قیامت از آب سوزنده دوزخ میدهد .

همچنان از حضرت بی بی عائشه « رض» روایت شده که :

٤ – (کل مسکر حرام وما اسکر الفرق سنه فمل الکف منه حرام)

یعنی : تما م چیز های نشه آورحرام است وماده نشه آوری که یك پیمانه آن انسان را به کیف وامیدارد به اندازه یك مشت آن نیز حرام می باشد .

الکول (شراب) در حدود شرعی

در قرآنکریم حدی برای شراب نازل نگردیده است .. عینی در کتاب (شرح الکنز) از انس «رض» روایت نموده که حضرت پیامبر «ص» باغنچه و پاپوش بالای نوشنده شراب حد جاری نموده .

(نسبت این حدیث به امام شافعی داده شده است .)

حضرت امام احمد با اتکا بقول حضرت ابی سعید روایت نموده که : « در زمان پیامبر «ص» بالای کسیکه شراب می نوشیده دو ضربه پاپوش حد جاری شده است ودر زمان حضرت عمر «رض» دو ضربه پاپوش به دو تازیانه مبدل گردیده است .

اولین کسیکه بالای نوشنده شراب حد جاری نموده است حضرت ابوبکر صدیق « رض» بوده است که او چهل ضربه چوب ویا چهل ضربه با اطرف پاپوش حد جاری نموده است .

هنگامیکه مسلمانان سرزمین های شام ، مصر و فارس را فتح نمودند درآن مناطق شراب بقدر و فور رایج بود که اهل ذمه به خرید وفروش ونوشیدن آن می پرداختند وخلیفه اسلام به سبب احترام به شعائر آنها کسی را بدین جرم ملزم قرار داده ومحاکمه نمی نمود .

در ین هنگام بعضی از جوانان وسپاهیان مسلمان بطور مخفیانه به نوشیدن شراب آغاز نمودند وسخن بدانجا کشید که برای پیشبرد فعل شرابنوشی خود به تاویل آیات قرآنکریم پرداختند . بعضي ها میگفتند که نوشیدن شراب حرام نیست زیرا خداوند « ج » فرموده است که از آن اجتناب کنید ونگفته است که نوشیدن شراب حرام است . بعضي هم میگفتند که خداوند « ج » برای هر گناهی حد تعین نموده است جز نوشیدن شراب واگر اینهم حرام مي بود خداوند « ج » برایش حد تعین مي نمود . تاویل آیت قرآنکریم توسط بعضی از مسلمانان بر عمر « رض» گران تمام شد وآنرا گناهی بزرگ شمرد . پس عمر « رض » مسلمانان را گردهم جمع نموده وچنین گفت : « کسیکه آیت نازل شده درباره شراب راتاویل مي نماید مانند کسی است که مرتد شده باشد وخون او بر مسلمین حلال است . وآنکه اقرار میکند که نوشیدن شراب حرام است ومي نوشد مانند کسي است که محصنات را قذف مینماید وبرآنچه که میگوید عمل نمی کند وقاذف محصنات هم چنین است وحد آن هشتاد دره است . »

بدین ترتیب فتنه یي را که میخواست بر اسلام سایه اندازد حضرت عمر « رض » از آن جلوگیری بعمل آورد .

هنگامیکه حضرت عثمان «رض» بخلافت رسید به حد ابوبکر « رض» مراجعت نمود ونوشنده شراب را چهل ضربه چوب مي نواخت واگر با زهم تکرار مي نمود جای چهل ضربه را هشتاد ضربه مي گرفت .

مبارزه علیه پرابلم الکول

بهترین راه های مبارزه بر ضد الکول را میتوان در ین نکات نهفته دانست .

۱– تربیت بدنی

۲– تعلیمات دینی .

۳– آگاهی صحی .

علم طب به تنهائی نمی تواند بر ضد الکولیسم مبارزه نماید چنانچه دین نمی تواند بدون ا قناع علمي وطبی از آن جلوگیری بعمل آرد .

اولین راه علاج این پرابلم را میتوان در ین

نکته پنداشت . (وقایه از علاج بهتر است)
معنی این سخن آنستکه در جامعه اسلامی بطور قطعی از تولید ، تورید وخرید وفروش آن جلو گیری بعمل آید .
چقدر بجاست سخن پیامبر بزرگ ما «ص» که فرموده :
(لعن الله الخمر وشاربها وساقیها ومبتا عها و با یعها وعاصر ها و معتصر ها و حاملها و المحمولة الیه واکل ثمنها) رواه ابن ماجة عن ابن عمر
یعنی : (لعنت فرستاده است خداوند تعالی بر شراب ونوشنده آن و ساقی آن وخریدار آن فروشنده آن وکسیکه آنرا تولید می کند وبرتولید شده آن وکسیکه او را حمل می کند وبر آنچه که در او حمل می شود وکسیکه پول آنرا میخورد (بدست می آورد)
اگر انسان به همان فطرتی که او را خداوند تعالی خلق نموده زندگی کند در بهترین حالات صحی خود قرار خواهد داشت ودرآن فطرت نه ضرورت به الکول است ونه به دخانیات .
اگر جوانان ونسل جدید در جامعه یی باشند که در آن اثری از شراب نباشد ونامی از آن شنیده نشود فقدان چیزی را احساس نخواهند نمود وبا صحت وسلامتی کامل زندگی خواهند کرد .
تحقیقات علمی ثابت نموده که شخص دایم الخمر نخست با مجالست رفقا و دوستان به این کار می پردازد وسپس بیك شخص دایم الخمر تبدیل می گردد .
مقدار استعمال الکول از یك شخص تا شخص دیگر متفاوت است ، بعضی ها به چند پیك محدود اکتفا می کنند وبعضی ها هم پس از اولین تجربه آهسته آهسته معتاد می شوند واکثراً با پیش آمدن مشکلات در زندگی ، شخص عادی بیك الکولیست مبدل می گردد .
از نظر علم طب همه این اشخاص مریض جسمی ، عقلی و روحی پنداشته می شوند .
بدین جهت بهترین راه مبارزه با الکول منع قطعی تولید وتورید الکول در جامعه میباشد همچنان میتوان توسط اقناع علمی ، دینی وطبی از انتشار این عادت مهلك دربین جوانان ونسل جدید جلو گیری بعمل آورد .



در گلزمین
شعر
وادب

استاد (آئینه)

جهاد من

گفت: اتریشی آگاه زتاریخ بشر
درورق نامه انسان وزمین ، ژرف نگر
کزپس جنگ وتباهی وهزاران کشتار
وزپی قتل وهجومی که نیاید به شمر
زیر هرخشت یکی شهر خراب است نهان
ته هرگام در افتاده یکی سینه وسر
طرفه آنست که هرجانی وجبا روجسور
عبرت آنست که هرآدمی خای اژدر
یا «سزار» است وجهان فاتح ولشکر سالار
یا سوار است وجهانسوز وامیر وافسر
این تلی سازد از اجساد ودگر کله منار
وان کند عالم وآدم بد می خاکستر
بس سخنگوی که خوننامه سرود ند به شعر
بس مورخ که بزرآب نوشتند اثر
همه تعریف نمودند زخونخواره بنام
همه تمجید نمودند زبدکاره به فر
از هوسهای چنین جانوران رفت بباد
قرنها سعی بشر دررہ فرهنگ وهنر
مخزن دانش ودانشور وعلم وعلما
با رها گشت لگد مال گروه بربر
جبرتاریخ وتقاضا وتلاش بشری
احتیاجات وتکامل به حیات برتر
کشف وایجاد وبسی مخترعات افراد
مدنیت شد وکلتور وجماعات ابر
بازدیوانه ای از نطفه اهریمن جنگ
تیغ مریخ بکف با سپرژوپیتر

آتش وخون زقضا کرد به ناگاه خروج
نامه قیصروخاقان نگرواسکندر
قرن تا قرن جهان بود، ،مسیر تاریخ
وآدمی نیز درین سیرشدی زیر وزبر
جنگ را « هیگل » بدخواه، طبیعی دانست
« تزوسنتیز» وی آورد دگر فکر ونظر
وآن دیالوگ تضاد واثر فلسفه اش
داد حق را بقوی طائفه زور آور
حکمت وفلسفه «هیگل » و« داروین » آورد
حزب نازی وکمونست ولنین وهتلر
دانش وتجربه وفکر ربود از جرمن
خوشه چینان گدا یافت حساب خرمن

* * *

شد بغربال فلك هردو سره درد وزمین
هتلر جرمنی وروسی بي اصل لنین
جنگ اول پس از آن غائله دنیا گیر
ماند برجای فروزنده بسی آتش کین
پاکسازی لنین روسیه را کرد تهی
زان همه مردم اشراف وامنای گزین
مسجد ودیر وکلیسا همه را کردخراب
آتش افگند بمجموعه دین وآئین
حزب اهریمنی وشیوه کذابی را
گسترش داد به تزویر چوشیطان لعین
بس شده زاده آدم چوبهایم به کمون
نه کرامت به کسی ماند ونه تقوی ونه دین
برده کار گروبنده کلخوز، عوام
باند حزبی وکمیته ، سره وخاص وامین
گله آدمیان مثل بهایم در کار
بهر تولید ، پرولتاریه چرخان ماشین
هتلر رهبر نازی چو گذشت ازو رشو
زانطرف پیش به « پولند » کشید استالین
ناگهان جرمنی وروس بهم شاخ زدند
پرکشیدند بیك لحظه هزاران شاهین
تاخت چون سیل بدروازه مسکو«ورمخت»
لیك یخ بست درآن واحه سواران بر زین

قصه مسکو وبرلین و « زکوف » و « پولوف »
بـــازدر گـیری امـریکه و جـاپانی وچین
هـست روشـن به تواریخ جهان باخط خون
تو ورق بـــرزن وبـرخوان وبه تحقیق ببین
در « نبـرد من » هتـلر هوسی بود وهوا
رفـت بالا چو شـرار وسـپس آمد پائین
ایند وجنگ ارچه جهانرا چو جهنمکده ساخت
لـــیك آینـــده « روسیه » بدان شد تامین
دریـــکی، حـــزب کـمونسـت بمیدان آمد
در دوم نصـــف جــهان رفت ورا زیر نگین
دســت آمریـــکه وانگلیس باخلاص عجیب
بر دایـــن اهـــرمـــنان رابـجو علیین
شهر فبریکه وتولید ،فرانکفورت «آم مین »
حـمل شـــد جز وغنـــائم بـدر او کرائین
نـــه مهـــندس نه پروفشنل ونی کارشناس
رســـت از دام چنیـــن دزد خصال دیرین
کـــرد تـــاراج وکـــشانید بجبر وبه ستم
صـــرفه ناکـرده بهرجنس چه غث وچه ثمین
(مغز تخنیك وسیانس) هفده هزار از آلمان
آنســوی پــرده آهــن هـمه دربند گران

* * *

جانشـــینان ستـــالین بدرنگ وبه شتاب
آمــد ورفــت چـو برآب زند خیمه حباب
تاکـــشد کشـــور ازاده مـــارا درخـون
جـلوه هـــا کرد درین بادیـــه مانند سراب
یا روهمـــسایه واعـــوان وبـرادر بودند
وعـــده وعشـوه پر مهر ، چو دوشیزه شاب
ســالها رفـت برایـن عشق سیاسی که کند
راه خودبـــاز ، بصـــد حیله درین ملك خراب
شد بسـر معبر« سالنگ » ودو آمو بندر
ساخت میدان هوا ،خاص جت ومیگ غراب
ناگهـــان شـــد بصـــدا کوس کودتا بازان
سره شـــد کار رفیقـــان کـمونست مآب
کودتـــای به سفـیدی وبه سرخی دوسه بار
از کرمـــلین ، بـــکابل پس هم شد پرتاب

در گلزمین شعر وادب

رفت برباد تره کی وامین وداود
روس باآتش و خون شد بدرا ززیر نقاب
زانسپس رحم نکردند بدیار ودیار
گفتی برکشور ماصاعقه ریزد زسحاب
دست دشمن بهوا وبزمین کاشته مرگ
فاقه وفقر وزمستان نه توان ماند ونه تاب
وطن مردم آزاده اسلام سرشت
گشت در آتش بیداد کمونیزم کباب
همه دانست که «برژینف» غدار چه کرد
همه فهمید زاسرار فراسوی حجاب
هموطن بارسفر جانب پاکستان بست
تا درآنجای کند بهر وطن فکر صواب
هرکرا قدرت برداشتن اسلحه بود
پیرو برنای ،چه درشیب وچه در عین شباب
همه گردید « مجاهد» که زند بر دشمن
آتش کینه دیرینه چو امواج شهاب
قلم وتیغ مجاهد دل روسی بشکافت
تا پریدند زکابل چو هوام وچو ذهاب
هتلرا اگر چه «نبرد من » تو دردنیا
گشت ناکام و فروخفت در اوراق کتاب
لیک جاری است جهاد من گمکرده وطن
با قلم تا که رود پنجه من زیر تراب
گویم آن ظلم که برملت افغان کردند
از «پلی گون »و « پلچرخی » وانواع عقاب
گویم از زنده بگوران ته سقف وستون
گویم از تیر تروررستی وازدار وتناب
از شهیدان مجاهد که فتادند بخاك
وزمهاجر که بشد کشته همه پا برکاب
وان رذائل که بود خاصه هر روس پلید
باقلم شرح دهم تاکه شناسند اعقاب
آورم قصه خونامه وآتش نامه
جنگ نامرئی امواج وجسد های مذاب
این جهاد من وارباب قلم در وطنست
آه از ان شرم که افتد بقلم وقت جواب

✻

آخری وصیت

عصمت « قانع »

نن دسرطان شپږ مه ورځ ده . دهوا تودوخه تر ٤٦ درجې وراوښتی ده او دهغوی پروړانه جونګړه باندی دلمر سو ځونکی وړانګی را پریو تلی دي دوړی کوټی په واړه صحن کی نن هغی ته بیا خپل وطن وریه یاد شو کابل ور په یاد شو . چیرته چی یو زمان ژوندانه له ټولو بدبختیو . بدمرغیو او محرومیتونو سره بیا هم دسیکلا نه یوك رنګ درلود .

هر څه پکښی ښکلی ؤ . آسمان یې هم ښکلی واو لمر یې هم مهربانه ؤ چیرته یې هم هغوی دومره نه و زهیر کړی لکه دپیښو رد اسمان لمر چی ژوندون ورته دوزخی کړی و .

هغه لمر او هغه آسمان خو خپل لمر او خپل آسمان وو خپل خو پرخپل ظلم نه کوی دا پردی وطنونه او پردی آسمانونه څومره ظالمانان دی چی پر پردیسانو اوبی وطنو خلکو دومره ظلم کوی

هو دهغې په زړه کی به یو ځل بیا دیاخپل کور یاخپل کور ضرب المثل راوګرزید او په ټیټ آواز به یې دخپل ادب دغه ټپه له ځان سره زمزمه کړه .

ته په کابـــــل خوشحـــــالـــــه او سه
ما دهجران ګرمی سیزی ماشی.مي خورینه

کله چی به دشدیدی تودوخی په وجه د زینبو ترور پر تندی باندی دخولو چینی راوخو ټکیدی نو ورسره جوخت به دسرطان په میاشت کی دکابل دتوتو او چنارونو مستانه سیوری ور په یاد شول . لوونه به ورته یاد شول او په غرموکی به داوړی کارونه وریه یاد شول دکابل او به او هوا به ورته یاده شوه او دشنه آسمان شنه فضا به یې دذهن پر دیټارا خوره شوه

کله چی زینبو دولسو کلو نجلۍوه نو هغی به له خپل پلار سره دغنمو په کرونده کی وړی ټولول .

په غرمو کی به یې خپل پلار ته له شلومبو . سابو اوساکو سره ډوډ ی کروندی ته وروړله .

زینبو ترور ته به دلو کرو « لو – کونکو » سندری هم ور په یادیدلی .

چی دلمر پلو شو به یې له حنجر وسره نغمی ورغبر کولولی څومره مهربانه وی دلمر هغه طلالی پلوشی چی نه به یې ختګران ذهیرول نه خوشه چینان نه به یې بزګران زهیرول او نه به یې چو پانان .

زینبو ترور چی به کله دوطن یادونو په مخه کړه لږ ساعت به یې په کمپ کی موجوده ګرمی دیوه امید او یوی هیلی په اسره وزغمله چی خدای لوی دی اخر به خپل وطن ته ولاړ شو دوطن قدر خوله وطن څخه په بیلتون کي چاته معلومیږی « خپل وطن بلبل وطن »

دوطن یادونو به په ناڅاپی توګه دمخ له خولو سره دهغې دپردیسو لیمو پردیسی اوښکی کړی کړی ژرابه یې په سلګو بدله شوه او سلګو به دهغی ددردونو احتجاجی ترجمانی وکړه .

عجب نبود که این قوم برهنه پای زحمت کش
حقوق خویش بستانند زمیر کاروا ن روزی



زینبو خو آخر دداسی وطن یادو اوحسرتونو په مخه اخیستی وه چی لویو لویو پاچا هانو هم دهغه په خاطر باندی دامپراطوری تختونه پریښوول احمد شاه بابا غوندی ستر پادشاه هم دوطن هجران نه شوذغملای زینبو خواره خو عاجزه وه ښځه وه احساسات یې دبیلتون ناخوالو دیر ژژړولای شواي داحمد شاه بابا غوندی لوی پاچا هم دډهلی طلایي تخت ته دوطن دکابو په غرونو فوقیت نه ورکاوه ځکه چی ویل یي

ستا دعشق له وینو ډك شول ځیګرونه
ستاپه لاره کي بایلی ځلمی سرونه
تاته راشمه زړګیٔ زه ما فارغ شی
بي له تامی اندیښنی دزړه مارونه

زینبو خو یوه بي وسه او بي کسه ښځه وه دهغی به چیرته دکابل دچنارونو سیوری دپیښور په ظالمو ګرمیو پوري هیر شوی وای . چی ورځ به تیریدله دزینبو احساس به زهیریدلو دوطن یادونو به هغه دحسرتو نو پر لوری ورکشوله .

آخر دلر ګرمو وړانګو هغه په جل ووهله
دناروغی یي یوه هفته لانه وه تیره شوی چی له وطن او کابل څخه لیری یي ساه دکوګل له قفس څخه وبوکله
مخ یي په خپله دوطن په لور اړولی و او چی ساه یي ختله نو مخ یي دوطن خواته و
دپردسیانو ځنکدن دی
مخ یي وطن ته کړی چی ساه یي وخیژینه !

دکمپ دهستوګنو خلکو په قول دزینبو آخری وصیت هم داوه چی ګرمیو مي هیوکی را خورین کړی دی آخری وصیت مي دادی چی زما جنازه په وطن کی خاوروته وسپاری ګوندی دوطن سړی خاوری یي دچنارو نو دساړه سیوری دخوب ارمان وروپوره کړی .

بمناسبت حادثه غم انگیز فرخار

درفش شهدا در اهتزاز است

نوشته : پتشکن خراسانی

جلسه تاریخی شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان در سرطان ۱۳۶۸ بسیار پر اهمیت وسرنوشت ساز بود . زیرا سوال وارد کردن قطعی ترین ونهای ترین ضربات بر پیکر رژیم مزدور به منظور سقوط نهائی آن ، مطرح بود برادر مجاهد - احمد شاه مسعود - پلانهای اساسی رابه منظور بر چیدن بساط کمونیزم وبقایای تجاوز روسیه ، در مرکز غور وفیصله امرا ، قوماندانان وسنگر داران پاکباخته راه اسلام وآزادی وطن قرار داده بر رسالت خطیر شورای نظار درین مرحله حساس تاریخ کشور تاکید نمود . امرا وقوماندانان جمعیت اسلامی افغانستان ، این فرزندان اصیل وفدا کار مکتب توحید که از سیما یشان برق شجاعت وفدا کاری میدرخشید ، با سخن رانی های پر شور خود در میان نعره های الله اکبر آمادگی کامل وفداکارانه خود را در جهت تطبیق فیصله ها بخاطر سرنگونی رژیم دست نشانده مزدور نشان داده برضرورت اتحاد وهمبستگی درمیان تمام تنظیم ها و جبهات ، تاکید نمودند آن زمان در اردوگاه دشمن (درکرملین وکابل) باران غم میبارید جلادان وطن فروش پرچم و خلق که چندی قبل ، مصاحبه برادر مجاهد ، احمد شاه مسعود ،را شنیده بودند ، بخوبی درك میکردند که دیگر ، مسله بسیار جدی است . زیرا این مسعود است که سخن میگوید . واز تصمیم حمله به کابل حرف میزند .

مورال رزمی ارتش دشمن فوق العاده پائین آمده وروحیه فرار از وظیفه در میان اردوی رژیم ، بیش از پیش کسب شدت نمود . دشمن سراسیمه وپریشان ، در صدد آن شد تا علیه شورای نظار وفرماندهان نامدار آن کاری انجام دهد تا بتواند خود را از مرگ قریب الوقوع نجات دهد .

دشمن در ین لحظه ، هر ضربه وزیانی را که بر شورای نظار وارد می شد . به قیمت ملیاردها روبل خریدار بود !

اما در میان ملت ، شور و هیجان وصف ناپذیری حکمفرماشده فتح کابل وسقوط دشمن را با قلب های مالا مال از نشاط، انتظار میکشیدند .

پیر مردان ، مادران داغدیده ، اطفال معصوم وتمام ملت ، دست های خود را به سوی عرش عظیم خداوند «ج» بلند کرده برای این رهروان راه اسلام وآزادی وطن ، فتح و ظفر آرزو میکردند .

اما هیچ کسی نمیدانست که در کمینگاه دزدان جنایتکار ، چه میگذرد ؟ سرکرده رهزنان ، دستور عملی شدن یك توطئه خونبار را صادر کرده بود واین توطئه شنیع در حال تکوین بود .

درست در هنگامی که موتر های حامل فرماندهان رشید به منطقه تنگی فرخار رسید ابلیس جنایت ، باخنده تلخ ومرگ آور خود ، فرمان آتش داد ! وقامت مردانه دلیر ترین ورشید ترین فرماندهان از جان گذشته راه اسلام وآزادی وطن را بارگبار مسلسل ، بخون آغشته ساخت .

تاثر آور است ، آن دلیر مردانی که در مدت یازده سال ، خواب راحت را بر خودحرام ساخته درمیان خون وآتش با دشمن متجاوز رزمیده روسها وکافران پرچم وخلق را زار وزبون ساخته بودند ، فرماندهانی که کمر بسته بودند تا وطن را از وجود بقایای تجاوز روسیه پاك ساخته درفش اسلام وآزادی را بر فراز کشور اسلامی ما به اهتزاز درآورند ، قوماندانان آزاده یی که چشم امید اسلام وملت مظلوم وبلا کشیده ما بودند ، چه ناجوانمردانه وبا چه وضعی ، توسط چه کسانی به شهادت رسیدند این حادثه تلخ وغم انگیز که قلب مردم ما را خونبار ساخته مسلمانان جهان ومحافل آزادی دوست گیتی را متاثر ساخت ، ازآن قبیل جنایاتی است که تاریخ نظیر آنرا کمتر دیده است قوماندانان دلیر وشهیدان مظلومی که در آخرین لحظات زندگی افتخار آمیز خود

ترور ناجوانمردانه دژخیمان حزب حکمتیار را با چشم سر مشاهده میکردند ، با آزاده گی وغرور جان سپردند .

آنها که شهادت در راه اسلام وآزادی وطن را از همان نخستین روز های مبارزه وجهاد آرزو میکردند ، میدانیم که از مرگ خود هیچ غمگین نبودند . ولی تاثر واندوه آنها ازین جهت بود که میدیدند با دست چه کسانی کشته میشوند ، از دست کسانی که این فرماندهان شهید آنها را دوست وبرادر خود میدانستند ! شهیدان عزیز ما نمی خواستند که چنین کشته شوند ، آنها میخواستند در کار زار با دشمنان مشترك ما ، در نبرد با روسها ورژیم مزدور به شهادت برسند .

سید جمال جلاد وهمفکرانش با این عمل ناجوانمردانه خود قامت خمیده دشمن را راست نموده بر چهره بي رنگ واندوهبار دشمن ، برق نشاط را به درخشش در آورد .

ضربه سیاسی این حادثه ، کمتر از ضربه وزیانهائی نیست که تذکر دادیم . پس از این حادثه تلخ وغم انگیز ، ما شاهد آنیم که رسانه هاي تبلیغاتی رژیم مزدور ورادیو مسکو ، خبر این واقعه را با چه خوشی و نشاطی پخش نموده ، چه بهره برداری های سیاسی وتبلیغاتي کردند !

سید جمال جلاد با این جنایت شنیع خود ، اعتبار وشوکت قیام پر عظمت ملت مسلمان مارا درنزد جهانیان پائین آورده بر دشمنان دین ووطن ما بهترین حربه ووسیله تبلیغاتی را تقدیم نمود تا با اتکا واستناد به آن ، جنبش جهادی کشور را گرفتار تفرقه ونفاق معرفی کرده طرح حل سیاسی ودولت ائتلافی مطروحه از جانب کرملین را به زعم خود در ذهن جهانیانْ به کرسی نشانیده موجه جلوه دهد .

در ین لحظات حساس تاریخ کشور ، چه خدمتی بالاتر از ایـــن میتواند باشد که مزدوران برای روسها ورژیم مزدور انجام داد ! و چه خیانتی بالاتر از این میتواند وجود داشته باشد که این دشمنان ، در مقابل اسلام ، میهن وسنگر داران آزاده ما مرتکب شدند !

این کشتار ظالمانه ومملو از جنایت وشرم ، اگر چه از یك طرف با نابود ساختن بر جسته ترین قوماندانان ، ضربهٔ خونباری را بر پیکر جنبش جهادی کشور وارد کرده پلانهای تعرضی شورای نظار را علیه دشمن براي چند روز متوقف ساخت ، ولی از جانب دیگر پرده های دروغ وریا را از چهره زشت دشمنان نقاب پوش اسلام ، وآزادی وطن ، دریده سیمای واقعی این قاتلین جنایت پیشه را به نمایش گذاشت شهادت مظلومانه فرماندهان نام آوری چون قاضی اسلام الدین ، داکتر حسین ، مولوی عبدالودود ، سرمعلم طارق ، مولوی عزت الله ودیگران حادثه خرد وکوچکی نیست که بتوان آنرافراموش کرد . تاریخ خونین میهن ما در صفحات پرانده ودر عین حال پر از حماسه خود ، جاودانگی این دلیر مردان را با خط زرین به یادگار خواهد گذاشت ودر روز قیامت ، پیراهن خونین این شهدای مظلوم ، قاتلین بي رحم را در پیشگاه محاکمه عدل الهي قرار خواهد داد .

شهدای عزیز ما که جانهای پاك خود را در راه اسلام ووطن قربان نمودند ، سلاح رزم آنان بر زمین نیفتاده است . آن نعره های الله اکبر هنوز در دل دره ها و هر شهرو روستا ی کشور مي پیچد ودرفش پر شکوه آنان در اهتزاز است .

دشمنان انقلاب اسلامی ما از روسها ودولت مزدور گرفته تا نقاب پوشان جنایت پیشه ، هر گز نخواهند توانست ، با این کشتار های دسته جمعی و دسیسه های خاینانه ، جلو پیشرفت پیکار مَقدس ما را سد نموده از سقوط قریب الوقوع رژیم دست نشانده روسها جلو گیری نمایند .

خونهای پاك این شهدا ی مظلوم ، توفان سهمگینی بپا خواهد ساخت که همه تجاوز گران ، وطن فروشان و جنایت پیشه گان در امواج پر تلاطم آن غرق غرق خواهند گشت .

آنها که شهادت در راه اسلام وآزادی وطن را از همان نخستین روز های مبارزه وجهاد آرزو میکردند ، میدانیم که از مرگ خود هیچ غمگین نبودند . ولی تاثر واندوه آنها ازین جهت بود که میدیدند با دست چه کسانی کشته میشوند ، از دست کسانی که این فرماندهان شهید آنها را دوست وبرادر خود میدانستند ! شهیدان عزیز ما نمی خواستند که چنین کشته شوند ، آنها میخواستند در کار زار با دشمنان مشترك ما ، در نبرد با روسها ورژیم مزدور به شهادت برسند



شهیدقاری رجب قل فرمانده ولسوالی نهرشاهی ولایت بلخ

بخون خفتگان سنگر حق

شهید قاری رجب قل

قاری صاحب رجب قل امیر عمومی ولسوالی نهر شاهی جبهه استاد ذبیح الله شهید در سال (۱۳۱٤) هـ.ش در یك خانواده متوسط الحال ومعارف پرور قریه خیر آباد ولسوالی نهرشاهی ولایت بلخ چشم بدنیا کشود.

پدرش پیرم قل که از کار کنان وخدمت گزاران معارف وقت بود به تربیت سالم فرزندش رجب قل پرداخت در سال (۱۳۲۲) تعلیمات ابتدائی را در مدرسه جامع قریه خیر آباد فرا گرفت در سن (۲۰) سالگی قرآن شریف را حفظ کرد وبعد از فراگیری تعلیمات عالی در یکی از مساجد بحیث خطیب مقرر شد و احساس مسولیت در برابر خداوند «ج» بحیث یك فرد مسلمان وآگاه او را سخت مي فشرد وضمیر پاکش در برخورد بیابیداد گری های سلطنت زمان ناراحت میشد راه پیکار مي جست ودر هر جا فرزندان محروم ومردم ستمدیده راآگاهی میداد وبالاخره بعد از تجاوزبی شرمانه روس بر حریم مقدس شیر مردان با مجاهدین ارتباط گرفته به تنویر مردم پرداخت در اوایل سال ۱۳۵۹ عملاً به جهاد مسلحانه شروع نمود در همین سال (۱۳۵۹) از طرف استاد ذبیح الله شهید به حیث آمر عمومی ولسوالی نهر شاهی انتخاب گردید تقریباً در طول ده سال جهاد اسلامی مردم این ولسوالی را رهبری میکرد وشجاعت های بي نظیری ثبت تاریخ جهاد اسلامی نمود در عملیات ضد دولتی وسرکوب ملحدین ومتجاوزین در پیشا پیش جانبازان اسلام قدم بر میداشت ودر سال ۱۳٦۳ قرارگاه آمر صاحب رجب قل را که در قریه خیر آباد بود دولت ملحد محاصره کرده ومدت ۸ روز دوام کرد . دولت ملحد نتوانست قاری صاحب رجب قل را دست گیر کند در همین محاصره دولت ملحد منزل آمر صاحب رجب قل را با تمام دارائی اش طعمه حریق گردانید آمر صاحب رجب قل دوباره قرارگاه خویشرا در قریه خیر آباد مستقر ساخت در سال ۱۳٦٤ دوباره دولت ملحد بالای قریه خیر آباد هجوم آورد دراین هجوم جانبازان اسلام چند روز در مقابل دولت ملحد جنگیدند وبالاخره از جهت نبودن مهمات از قریه خیر آباد خارج شدند دولت ملحد دوباره

خانه آمر صاحب رجب قل را به تمام هستی اش به آتش کشاند ودر سال ۱۳٦٥ آمر صاحب رجب قل با فامیل اش به پاکستان مهاجر شد . بعد از جابجا نمودن فامیل اش دوباره از دیار هجرت عازم جبهات شد وبعد از دو سال جهاد بتاریخ ۱۳٦۸/۱۱/۲٤ بعد از ادای نماز خفتن درحالیکه چند قدم از مسجد دور نرفته بود هدف گلوله کوردلان وسلاح بدستان بی هدف قرار گرفته وبدرجه رفیع شهادت نایل گردید .

« روحش شاد ویادش گرامی باد »

شهید قوماندان محمد اسلم

شهید قوماندان محمد اسلم فرزند حاجی شیر محمد های باشنده قریه خواجه قشقار «ع» ولایت سمنگان بوده ودر سال (۱۳۳۰) خورشیدی دریک فامیل متدین دیده بجهان گشود .

برادر محمد اسلم بیست وهفت سال داشت که اجیران روس بر اریکه قدرت در کشور ماتکیه زدند ، با بقدرت رسیدن کمونیست ها وشروع جهاد مسلحانه در ولایت سمنگان در پهلوی سنگرداران راه حق قرار گرفت وبجهاد مسلحانه دست یازید ودر مدت جهادش از خود ایثار گری ها وفدا کاری های بیاد گار گذاشت وچند مدتی بحیث فرمانده منطقه شان از طرف امارت جهاد آنولاء گماشته شد .

در اوآخر سال ۱۳٦۸ زمانیکه عملیات ها در ولسوالی دره صوف شدت گرفت این برادر از ینکه هدفش جهاد بود ولو درهرجائیکه باشد به آن ولسوالی رفت وبجهاد خود ادامه داد از ینکه شهادت آرزوی هرجهاد گردرراه پروردگارش هست ، این برادر نیز همیشه آرزویش شهادت بود و بالآخره به هدفش نایل گردید ودر ۲۸ سنبله سال ۱۳٦۸ در ولسوالی دره صوف درحالیکه ۳۸ سال داشت بدرجه رفیعه شهادت نایل گردید

« روحش شاد ویادش گرامی باد »

شهید قاری حمیدالله

برادر شهید قاری حمید الله فرزند مولوی حاجی برات خان مسکونه قریه تاجك ایلتن ولسوالی شولگره ولایت بلخ بوده ودر یك خانواده مسلمان ومتدین در سال ۱۳۳٥ خورشیدی دیده بجهان گشود .

او از آوان جهاد اسلامی در پهلوی سنگر داران راه حق قرار گرفت در نزد این برادر مجاهد مسئله مرز ومنطقه واینجا و آنجا مطرح نبود وهمان بو دکه در ابتدای جهاد اسلامی وبقدرت رسیدن کمونیست ها در میهن اسلامی مان به ولایت سمنگان آمد ودر جبهه « فدا محمد شهید » در پهلوی برادران مجاهدش قرار گرفت که فرمانده این جبهه برادر قهرمان وسنگر دار شهید مان محمد اشرف خان بود .

بعد از چند سال جهاد مسلحانه بتاریخ ۱۷ / میزان سال ۱۳٦۱ هـ.ش برادر قاری حمید الله با فرمانده شان اشرف خان وسي وچهار تن دیگر از مجاهدین در قریه دولت آباد ولایت سمنگان بعد از چند ساعت زد وخورد درحالیکه مهمات شان ختم شده بود جام شهادت نوشیدند. «یادش گرامی باد »

شهید عبدالمنان

برادر شهید عبدالمنان فرزند محمد عیسی(۲٥) سال قبل از امروز در یك خانواده مسلمان ومتدین در قریه کوتل سبزك ولسوالي نهرین ولایت بغلان چشم به جهان هستی گشود .

وی تعلیمات دینی را در نزد امام مسجد فرا گرفت . همان بود که کودتای منحوس هفت ثور بوقوع پیوست نامبرده در سال ۱۳٦۲ هـ.ش به اساس جذبه ایماني که داشت سلاح برداشته ودوشادوش برادران همسنگرش علیه ملحدین وسفاکان کینه توز مي رزمید.

همان بود که این برادر از اثر ظلم واستبداد روس های وحشي خانه وکاشانه خود را ترك کرده در سال۱۳٦٤ عازم پاکستان شد و بالاخره این برادر پر درد وبا احساس درك مسئولیت نموده بار دوم عاشقانه رونده سنگر جهاد در ولسوالی خوست ولایت پکتیا شد ودر آنجا هم با برادران همسنگرش علیه وطن فروشان خون آشام رزمید ودر اوآخر ماه مبارك رمضان سال ۱۳٦۹ بالای پوسته « تورغر » حمله نمودند که بعد از فتح پوسته ، این برادر به اثر انفلاق مین ضد پرسونل چهار روز قبل از عید سعید فطر بدرجه رفیع شهادت نایل گردید وبه لقاء الله پیوست .

« یادش گرامی باد »

شهید عبدالعلیم

شهید عبدالعلیم فرزند عبدالواحد بیست سال قبل از امروز در یك خانواده مسلمان ومتدین دیده بجهان گشود . بعد از سن هفت سالگی نزد امام مسجد به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت وبا رویکار آمدن رژیم دست نشانده روس بر میهن مان این برادر نیز همانند سایر برادرانش مکتب ومدرسه را ترك کرده ودر پهلوی سنگر داران جهاد اسلامی قرار گرفت وعلیه ملحدین می رزمید .

شهید عبدالعلیم در سال ۱۳٦٤ به پاکستان آمد وبعد از مدتی دوباره راهی سنگر در ولسوالی خوست ولایت پکتیا گردید ودر آنجا نیز مردانه وار بر علیه ملحدین مي رزمید . زمانیکه مجاهدین پلان حمله بالای گارنیزیون « تورغر » را داشتند این برادر نیز اشتراك نموده ودر همان علمیات بتاریخ ۱۳٦۹/۱/۹ جام شهادت نوشید.

« روحش شاد باد »

شهید ویس الله

شهید ویس الله فرزند حاجی همراه خان در سال ۱۳۳۳ دریک خانواده متدین وخدا پرست وعلم پرور در قریه خستگ ولسوالی جرم ولایت بدخشان چشم بجهان گشود .

شهید موصوف به سن هفت سالگی (درسال ۱۳٤۰) شامل مکتب ابتدائیه شد.

شهید موصوف دریک فامیل فرهنگ دوست وروشنفکر مسلمان تولد یافته بود وبعد از فراغت از صنف هشتم جهت ادامه تحصیل در سال ۱۳٤۹ روانه کابل شد وشامل لیسه حبیبیه گردید بعد از فراغت از لیسه ، بحیث مامور در بخش های مختلف در ولایات کشور تا سال ۱۳۵۷ ایفای وظیفه نمود. بعد از به قدرت رسیدن رژیم کمونیست در افغانستان ویس الله این فرزند رشید مکتب توحید وستاره درخشان نهضت اسلامی با دوکاکایش هریک دگروال سردار محمد « شیون » وتورن نور الله دستگیر وروانه زندان گردیدند . بعداً دگروال سردار محمد از بدخشان بزندان خوفناك پلچرخی انتقال داده شد که تا بحال کدام اطلاع از زنده بودن ویا به شهادت رسیدن وی در دست نیست . ویس الله همراه با کاکای دیگرش یکجا در قید سلول هاي زندان ظلم ناك فیض آباد مرکز بدخشان زندانی گردیدند . بالاخره برادر ویس الله را شکنجه هاي طاقت فرسا آن پیروان کمونیزم درحالیکه دست وپایش را باکاکایش یکجا بسته بودند با چهل تن از فرزندان مبارز دیگر زنده به دریای خروشان کوکچه انداخت وجام شهادت نوشیدند.

« روحش شاد، یادشان گرامی باد »

شهید سردار محمد

سردار محمد فرزند محمد ایوب ۲۲ سال قبل از امروز در بهار سال ۱۳٤۷ هـ .ش در قریه خانقاه خلیفه عاشور علی ولسوالی خلم ولایت سمنگان چشم بدنیا گشود .

پدرش پیشه دهقانی داشت .

بعد ازآنکه به سن هفت سالگی رسید شامل مکتب خواجه برهان «ع» خلم شد تا صنف هشت درمکتب خواجه برهان خلم مشغول درس وتعلیم بود بعد ازآن مکتب را ترك گفته در صفوف برادران مجاهد خویش قرار گرفته ، مشغول جهاد و مبارزه علیه روس ونوکران شان شد.

درمدت چند سال جهاد خویش دو دفعه غرض انتقال سلاح ومهمات همراه برادران مجاهد به پاکستان آمد ودوباره عازم سنگرهای داغ جهاد خلم گردید .

سرانجام بعد از مدت هشت سال جهاد در سال ۱۳٦۹ هـ.ش در روز اول عید رمضان المبارك مطابق ٦ ثور سال ۱۳٦۹ هدف مرمی دشمنان سوگند خورده اسلام قرار گرفت و به جوار رحمت ایزدی پیوست .

« روحش شاد باد »

شهید رحمت الله

شهید رحمت الله ولد الحاج وکیل بهبود در سال ۱۳٤۹ هـ.ش در یك فامیل متدین وخدا دوست در قریه آقتپه ولسوالی قلعه ذال ولایت کندز دیده بجهان گشود .

در سن خورد سالی تعلیمات دینی خویش را در مدرسه قریه خود فراگرفت ودر سالهای ابتدای انقلاب اسلامی قبله گاهش ودو برادرش به پاکستان مهاجر شد وشهید رحمت الله نمی خواست وطن مقدس خود راترك کرده در حالت جوانی در دیار هجرت زندگی کند هر چه در توان داشت دریغ نکرده صرف جهاد ومجاهد اسلامی وطن مي نمود بالآخره به جهاد عملی شروع کرده برعلیه روس ونوکرانش سلاح بدست گرفت بعد از بدست آوردن سلاح درهمه عملیات مجاهدین قلعه ذال سهم فعال وبرازنده داشت ، بالاخره بعد از خروج قوای روسی پرچمی ها وخلقی ها بخاطر اعاده خسارات شان در ولسوالی قلعه ذال بتاریخ ۱۳٦۹ حمله وحشیانه با طیارات جیت وهلیکوپتر وتانك وقوای پیاده دهدادی بر سطح تمام ولسوالی قلعه ذال کردند بین مجاهدین اسلام وقوای کفر وکمونیزم که تا به دندان مسلح بودند زد وخورد صورت گرفت چون افراد پیاده وتانك های دشمن عملیات محاربوی را اجرا میکرد در نتیجه چندین تن مجاهدین محاصره شد.

شهید رحمت الله خودرا سپر مجاهدین ساخته توسط راکت بالای کافران وحشی حمله وفیر راکت نمود صدها مجاهد را از محاصره رها ساخت ودراثرفیر راکت شهید رحمت الله یك تانك دشمن تخریب گردیده و هفت نفر از ملیشه هاي مزدور بقتل رسید وقوای پیاده دشمن عقب نشینی کرده واز فاصله دور توسط توپ وهاوان ببالای مجاهدین انداخت کردند در نتیجه بتاریخ ۳۰ حمل ۱۳٦۹ رحمت الله به همراه دو نفر همسنگرانش جام شهادت رانوشیده به لقا الله پیوستند .

« انا لله وانا الیه راجعون ».

شهید عبدالسلام

شهید عبدالسلام ولد پیرمحمد در سال ۱۳٤۵ هـ.ش دریك فامیل با دیانت در قریه تربوز گذر ولسوالی قلعه ذال ولایت کندز بدنیا آمد در آوان طفولیت هم هوشیار وذکی بود به سن هفت سالگی به مدرسه قریه خویش به تحصیل علم پرداخت ضرورت های دینی اش را آموخت بعد از هجوم قوای وحشی روس به خاك پاك افغانستان سلاح را به شانه گرفته علیه باطل، جهاد فی سبیل الله را آغاز کرد

در اکثر عملیات مجاهدین ببالای قوای دشمن ودر کمین گیری ها فعالانه سهم می گرفت گر چه ولسوالی قلعه ذال قبلاً فتح گردیده بود وباز هم در سال جاری یعنی سال ۱۳۶۹ قوای ملحد رژیم کابل بخاطر اعاده خسارات شان ولسوالی قلعه ذال مسلح با طیاره وتانگ وتوپ ببالای اهالی بی دفاع قلعه ذال حملات وسیع کردند در نتیجه زد وخورد بین حق وباطل در گرفت چون قوای کافر از حد زیاد بود نظر به تعداد مجاهدین اسلام تعداد ملحدین ده چند بود بتاریخ ۳۰ حمل ۱۳۶۹ ملحدین قصد داشتند گروپی از مجاهدین را محاصره کنند لاکن عبدالسلام وهمسنگرانش مردانه رزمیدند تلفات مالی وجانی را بدشمن وارد ساخته پنج نفر ملیشه را مردار نمودند واز طرف مجاهدین بشمول عبدالسلام سه نفرمجاهد رضای خدا را کسب نموده به شهادت رسیدند.

« یادش گرامی باد ش »

شهید عبدالجلیل

شهید عبدالجلیل ولد براش پهلوان در سال ۱۳۴۲ هـ .ش دریك فامیل متدین در قریه تربوز گذر ولسوالی قلعه ذال ولایت کندز تولد گردید تعلیمات دینی خویش را در مدرسه قریه خود آموخت بعداً بخاطر تحصیلات به مکتب تربوز گذر خود را شامل نمود تا صنف هفت تحصیل نمود بعد از بمیا ن آمدن رژیم منفور کمونستی درکودتای ثور سال ۱۳۵۷ مسلحانه به جهاد علیه کمونستان بی وجدان خلقی وپرچمی آغاز نمود وتحت قوماندە عبدالقادر پهلوان قوماندان ولسوالی قلعه ذال ولایت کندز بحیث گرینوفچی ایفا وظیفه می نمود وبه همه سلاح های خفیفه وثقیله آشنا بود شب وروز در فکر شکست دشمن بود درهمه عملیاتهای قلعه ذال سهم فعال داشت. درماه حمل سال ۱۳۶۹ قوای ملحدین با طیارات جیت وتانك وتوپ وبا قوای پیاده بخاطر اعاده خسارات شان بالای ولسوالی قلعه ذال حملات وحشیانه را آغاز کردند، زد وخورد بین سپاه شیطان وسپاه اسلام صورت گرفت در نتیجه بتاریخ ۳۰/حمل ۱۳۶۹ از طرف دشمن ۶ نفر روانه جهنم گردیده وعبدالجلیل هم با سه تن همرزمان وهمسنگرانش شهید شد .

« یادش گرامی باد »

شهید ضابط الله

شهید ضابط الله ولد حاجی امرالدین مسکونه قریه ده یحیی ولسوالی ده سبز ولایت کابل ، در سال ۱۳۳۸ دریك خانواده متدین دیده به جهان گشود . برادر تحصیلات خویش را در لیسه ده یحیی به پایان رسانید وبعداً برادر درغند چمکنی پکتیا ایفای وظیفه نمود این برادر میخواست که به همرای مجاهدین با سایر جزوتام های قطعه بروند که این پلان افشا ءگردید واز طرف کمونیست های قطعه دستگیر گردید ومدتی زندانی گردید و بعد از ختم مدت حبس وارد کابل (ده سبز) گردیده ودر سال ۱۳۶۰ به همرای حاجی سید تیمور شاه شروع به جهاد نمود چون او یك شخص کارکن وفعال بود بحیث سرگروپ اتحاد در منطقه تعیین گردید وبالاخره درحین انجام عملیات بالای شاهراه کابل - جلال آباد دریك کمین روسها به همرای پنج تن از همسنگرانش به درجه رفیع شهادت نایل گردیدند.

« روحشان شاد باد »

* *

شهید سیدالرحمن

برادر سید الرحمن ولد سیف الله خان در سال ۱۳۴۹ ، درقریه خراج پنجشهر دریك خانواده متدین وعلم پرور متولد گردید . در سن هفت سالگی شامل صنف اول مکتب ابتدائیه خراج گردید ودر پهلوی آن نزد ملا امام تعلیم دینی میآموخت . وی سخت علاقمند درس وتعلیم بود در صنف ششم مکتب رسیده بود که روسهای پلید به کشور باستانی ما یعنی افغانستان عزیز حمله ورشد درعین زمان قلب وایمانش آرام نه گرفت که کشورش تحت تسلط روس باشد ودرین حال غلامان روس خواستند که پلان شوم شانرا بالای این ملت بقبولانتد بنآء او مکتب را ترك کرد .

به سن سیزده سالگی درپهلوی برادران مجاهدش قرار گرفت وباسایر برادران جان برکفش که در مقابل دشمنان دین اسلام ووطن شروع به جهاد مسلحانه نمود . بنا به لیاقت وشایستگی واخلاق حمیده اش به صفت معلم درس دینی ومذهبی بالای گروپ شان تعیین گردیده بود که همیشه به اتحاد وفکر یك نظری شان بطرف جهاد میکوشید درطول چهار سال جهاد مسلحانه خویش از خود ایثاروفداکاری های زیادی بجا گذاشت بالاخره در نهم ماه ثور اول ماه مبارك رمضان به سن هجده سالگی از طرف دشمنان اسلام و انسانیت ناجوان مردانه به شهادت رسید.

«روحش شاد وبیادش گرامی باد . »

* *

شهید سیف الدین

شهید سیف الدین مشهور به ملنگ فرزند حاجی نصر الدین در سال ۱۳۴۳ در قریه میر بچه کوت کوهدامن ولایت کابل چشم به جهان گشود . به سن ۷ سالگی شامل مکتب شد موازی به تعلیمات مکتبی تعلیمات دینی را در مدرسه قریه خویش پیش می برد .

وی یك شاگرد ذکی وبا استعداد بود معلمین همیشه از دانش واستعداد سرشارش توصیف می نمودند . با هم صنفان مکتبی نهایت رویه

دوستانه وصمیمانه داشت تعلیمات مکتبی را الی صنف دوازدهم در لیسه فرزه به پایان رسانید سیف الدین ملنگ به مسایل دینی علاقه وافر داشت ، تربیه اسلامی او درفامیل ومطالعات او در امور دینی ومذهبی باعث گردید که به مبارزه وجهاد مسلحانه علاقمند گردد . درسال ۱۳۵۸ که جبهه جهادی در دامنه کوه پایه های فرزه کوهدامن تاسیس شد . این برادر با سایر مجاهدین سلاح به دوش گرفته به جهاد مسلحانه آغاز نمودند . درهمه عملیات های که مجاهدین قهرمان جبهات میر بچه کوت واستالف بالای پوسته های دشمن وبا ولسوالی های میر بچه کوت ، قره باغ وعلاقه داری های کلکان واستالف انجام میدادند . این جوان با احساس وغیور نقش برازنده ای را ایفا مي نمود . پیشتازی موصوف درحملات باعث آن گردید که چندین دفعه زخمی شد وبه دشمن تلفات جانی ومالی راوارد ساخت . غنایم بی شماری را از پوسته های دشمن بدست میآورد اکثریت پلانهای نظامی او بالای مواضع دشمن به موفقیت مي انجامید . عملیات متعدد را به خاطر مسدود نمودن وقفه ای شاهراه کابل وسالنگ انجام داده است . که در هر عملیات تانکهای زرهی وغول پیکر روسها را طعمه حریق مي نمود . اسلامیت ، مردم داری ، شجاعت وعلاقه او به امور جهادی سبب شد که به صفت قومندان عمومی گروپ های سیار جبهات میر بچه کوت واستالف تعیین گردد. او توانست که از طریق گروپ سیار مصدر خدمت بیشتر به جهاد ومنطقه گردد . شهید سیف الدین ملنگ علاوه از امورات جهادی ونظامی به مسایل سیاسی وتعلیم وتربیه علاقه زیاد داشت اوقات فراغت خود را به مطالعه کتب سپری مي نمود . علاوه از آنکه او یك معلم وقومندان نظامی در گروپ خود بود ، یك معلم ومربی دلسوز به اطفال قریه خود نیز بود . اطفال قریه را تحت تعلیم وتربیه قرار میداد . این برادر آگاه ودلیر به تاریخ ۲۱ میزان ۱۳٦۵ به اثر بمباردمان بی رحمانه دشمن جام شهادت را نوشید .

« راهش مستدام باد . »

* *

شهید عبدالروف

شهید عبدالروف فرزند رحمت الله در سال ۱۳٤۵ دریك خانواده متدین ودین پرور د ر قریه شیر آباد علاقداری دهدادی شهر مزار شریف چشم بدنیا گشود ایام کودکی خویش را در زیر پرورش پدر بزرگوارش سپری نمود . وبعد از سن هفت سالگی نزد امام مسجد تا اندازه علوم دینی را فرا گرفت . موصوف بنابر عقیده قوی وایمان راسخ که داشت با با به میان آمدن کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خود را آماده جان نثاری و فدا کاری علیه ملحدین ووطن فروشان نموده عملیات های متعددی را در طول دوران جهاد و پیکارش بالای پوسته های دولتی واقع در منطقه انجام داد . سرانجام بتاریخ ۲۷/ ۲/ ٦۷ نه ساعت ۶/۵۰ دقیقه در شب عید رمضان با سه تن از همسنگرانش از طرف اعمال دولت مزدور به شهادت رسید.

«روحش شاد یادش گرامی باد»

* *

شهید عبدالوهاب

شهید عبدالوهاب « رحمانی » فرزند حاجی مراد در سال ۱۳٤٤ دریك فامیل متدین ومتواضع در قریه چقماق ولایت فاریاب چشم بجهان گشود . هنوز هفت سال داشت که شامل مکتب ابتدائی چقماق گردید دوره ابتدائیه را تا صنف هشت به تمام رسانیده بود که کودتای هفت ثور به میان آمد نتوانست که به تحصیل خود ادامه بدهد . بعداً به مدرسه خصوصي به تعلیم علوم دینی پرداخت .

برادر شهید عبدالوهاب بعد از دو سال دست بجهاد مسلحانه زد بالاخره دریك عملیات رویاروئی در سال ۱۳٦٦ هـ.ش. جام شهادت نوشید.

« روحش شاد باد »

* *

شهید امیر شاه

شهید امیر شاه فرزند رجب شاه ساکن قریه شیر آباد علاقه داری دهدادی ولایت بلخ در سال ۱۳۳۸ دریك خانواده مسلمان ودین پروز دیده به جهان گشود دوران کودکی را در زیر سایه پدر بزرگوارش ومادری دلسوز خویش به سن بلوغت رسانید . همان بود که متجاوزین روسی به کشور عزیز ما افغانستان در ثور ۱۳۵۷ قدم شوم خویش را گذاشت وهزاران زن وکودك پیرو وبرنا را به خون وخاك کشانید . درین زمان بود که برادر شهید احساس مسولیت در برابر دین وناموس ووطن نموده به جهاد مسلحانه بر علیه اشغال گران داخلی وخارجی شروع نمود وی از شجاعت ودلاوری بس عظیمی برخوردار بود همان بود که بعد از مدتی قوماندان دهشکه درکوه پایه های مارمل گردید مدتی را به این وظیفه گذارنید که تعداد از برادران قریه اش خواهش نمودند که تا به حیث قوماندان در قریه خویش باشد . درهمین وقت بود که از طرف آمریت جبهه استاد ذبیح الله شهید به حیث قوماندان متحرك تعیین شد . برادر شهید ما از اخلاق نیك وحمیده برخوردار بود و در راست کاری وامانت داری در بین قوماندانان منطقه مشهور بود تا اینکه در قریه چقش که روس های وحشی قریه را محاصره نموده بود بعد از یك روز مقاومت داعی اجل را لبیك گویان به طرف یگانه معبود خویش شتافت .

« روحش شاد ، یادش گرامی باد »



شهیدقوماندان محمداسلم



شهیدقاری حمیدالله



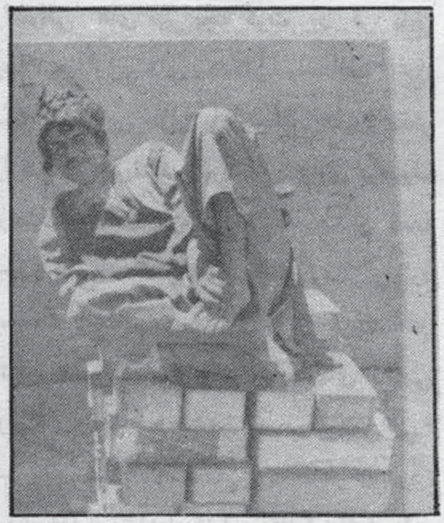
شهیدعبدالمنان



شهیدعبدالعلیم



شهیدویس الله



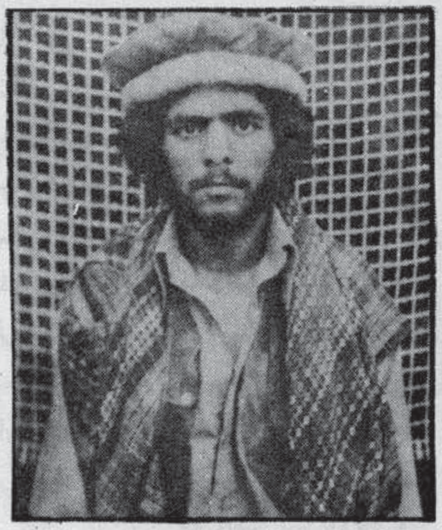
شهیدسردار محمد



شهیدرحمت الله



شهیدضابط الله



شهیدسیدالرحمن



شهیدسیف الدین



شهیدعبدالروف



شهیدعبدالوهاب



شهیدامیرشاه



شهیدمحمدرضا



شهیدملامحمدموسی



شهیدغلام سخی

شهید محمد رضا

شهید محمد رضا فرزند° قوماندان محمد روزی ۲۶ سال قبل دریك خانواده متدین وسلمان درقریه قره باغ مرکز ولایت تخار دیده بجهان گشود . موصوف به سن هفت سالگی شمل مکتب ابتدایئه گردید.

تعلیمات ابتدائیه خویش را تا صنف پنجم تحت سر پرستی پدر مجاهدش به پیشبرد متاسفانه روی عوامل اقتصادی که دامنگیر شان بود نتوانست تعلیمات خودرا به پایان برساند ، بناْء به شغل دهقانی پرداخت بارویکار آمدن اجیران روسی همراه باپدر وبر ادر بزرگش بجهاد عملی دست یازید ، که برادر بزرگش محمد پناه در یك عملیات رویا رویی با دشمنان اسلام درسال ۱۳۵۹ جام شهادت نوشید . بعداً محمد رضا با عزم متین در برابر ملحدین عاشقانه مي جنگید . در سال ۱۳۶۶ به اجازه قبله گاه مجاهدش پهلوان محمد روزی غرض انتقال سلاح ومهمات به مرکز فرمان دهی مجاهـــــدین « پشاور » آمد و در اثر یك حادثه ترافیکی درشهر به عمر ۲۵ سالگی جام شهادت نوشید

« یادش گرامی باد »

* *

شهید ملا محمد موسی

شهید ملا محمد موسی فرزند محمد اسماعیل مسکونه قریه کولیان ولسوالی گرزیوان ولایت فاریاب بوده ودر سال ۱۳۳۷ شمسی دیده بجهان کشود

درسن هفت سالگی شامل مکتب متوسطه آن محل گردیده وهنوز در صنف هشتم بود که کودتای ننگین هفت ثور بوقوع پیوست واجیران روس بقدرت رسیدند ، برادر ملا محمد موسی نیز مانند سایر مجاهدین سلاح بدوش گرفته وبرعلیه متجاوزین وملحدین بمبارزه ادامه داد .

موصوف بالاخره دریك جنگ رویا روئی با دشمنان اسلام بتاریخ ۱۶ حمل ۱۳۶۹ مصادف با ۹ رمضان المبارك جام شهادت نوشید .

« یادش گرامی باد »

شهید غلام سخی

شهید غلام سخی فرزند بدل در سال ۱۳۴۴ در قریه تورپختو ولایت فاریاب دیده بجهان کشود تعلیمات علوم دینی را نزد امام مسجد فرا گرفت وهمان بود که اجیران روس (گروه های خلق وپرچم) طی کودتائی در میهن اسلامی مان براریکه قدرت تکیه زدند.

برادر موصوف درهمان وقت بصف برادران مجاهدش در حوزه مرکزی فاریاب رفته وسلاح بردوش گرفت در چندین عملیات ها علیه روسها واجیران شان اشتراك نموده وبالاخره طی یك برخورد رویا روئي که به روز سه شنبه پنجم سرطان ۱۳۶۸ در منطقه سبز مرکز فاریاب بین جان برکفان اسلام وقوای متجاوز در گرفت این برادر بشهادت رسید .

« راهش مستدام باد »



عصمت « قانع »

مناجات

ربه تـوان دتپـــیدلـــو او لتـهـــون را
چـــی همیش وی کشمکش هسی ژوندون را
ای دلـــویو قدرتو لویــــه واکمنـــه
مـــاته ځـــواك داسكـــيرلو دخلا صون را
چـــی زغمناکی حـــوصلی وی پکـــی پلنی
هســـی زړه هســـی ښتر هســـی لړمون را
چـــــی پتنـگ غوندی دمینی په نوم ومرم
ســتا په عشق کی راته خدایه زړه مفتون را
چـــی حیات مـــی هر ساعت پـــه حرکت وی
خـــدایه روح هـــره لحـــظه کی دپاڅون را
چـــی درمل شـــم دمظـــلوم ومظلومیت ته
حـــرکت کـــی مي ظـــالم لره طاعون را
ظـــاهری عـــمل مي ښکلی کـــړی بـاداره
په باطـــن کی راته حســن زړه راښـکون را
چی يي زور دهیڅ طاغوت په گونډه نه کړی
بـــاری ربه ته هـــمداسی شان زنگـــون را
ذوالجلاله دایمـــان په ډاډه ځــــواك مـــی
غلـــبه دطواغیـــتو پـــر قشـــون را
دهـــــدف دسرمنـــــزل وپـــراووتـــه
او سپنـــیزهوډاوتکل په لـــوردیـــون را
مـــا قانع ته دسنـــــگرجام کی خـــاونده
ســـــره باده دابـــدیت دپـــاك ژوندون را

صفحة مفقودة